







پاسخ بہ شبہات قرآنی فضای مجازی  
(جلد سوم)

نویسنده  
احمد پودینہ ٹی

## شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی فرد

سال انتشار: تابستان ۱۴۰۴

## خطبه كتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي أنزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً، وجعل القرآن  
تبياناً لكل شيء وهدى ورحمةً لقوم يؤمنون.  
و الصلاة و السلام على أشرف من قرأ كتاب الله و فسرهُ بعمله قبل قوله، نبينا  
محمد المصطفى، و على آله الأطهار، الذين نزل في بيوتهم الوحي، و كانوا تراجمه  
القرآن و حملة علمه.

## مقدمه

سپاس و ستایش خدای را که نور هدایت خویش را در تاریکی جهل و شبهه فروفرستاد، و کتاب خویش را روشنگر راه حق و باطل قرار داد. او را حمد می‌گویم که توفیق تألیف سومین جلد از مجموعه «شبهات قرآنی فضای مجازی» را عنایت فرمود تا گامی دیگر در مسیر دفاع از حقایق روشن قرآن کریم و پاسخ‌گویی به ابهامات عصر دیجیتال برداشته شود.

در این اثر، با تکیه بر منابع معتبر تفسیری و روایی، کوشیده‌ام شبهاتی را که ذهن جوانان و مخاطبان فضای مجازی را درگیر ساخته، بررسی و پاسخ‌گویی کنم؛ با زبانی روان، مستدل و برگرفته از گنجینه‌ی معارف اهل بیت علیهم‌السلام.

امید است این مجموعه مورد قبول حضرت حق واقع شده و در روشنگری نسل امروز، سهمی هرچند اندک ایفا کند.

و ما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت و إلیه أُنیب.

## فهرست مطالب

۱. پاسخی به معاند در مورد بیان قرآن پیرامون چگونگی پیدایش جهان!!! ..... ۱۰
۲. پاسخ به اشکالات معاند در مورد آیات سوره بروج پیرامون قوم ثمود و فرعون!!! ..... ۱۴
۳. پاسخ به ادعای وجود تناقض در قرآن پیرامون مکان داشتن خداوند!!! ..... ۱۸
۴. پاسخ به شبهه‌ای درباره تشابه آیات قرآن با اشعار شاعران پیش از اسلام!!! ..... ۲۲
۵. پاسخ به شبهه‌ای درباره «برج‌های آسمانی» و ارتباط آن با باورهای نجومی باستانی!!! ..... ۲۸
۶. بررسی عدالت در احکام ارث قرآن؛ دفاع از حق یتیم یا تبعیض دینی؟ ..... ۳۲
۷. حکم قرآن درباره زنان زناکار و مهریه؛ بررسی عدالت و تقارن با مردان!!! ..... ۳۴
۸. پرسشی درباره خشونت بار بودن احکام قرآن بر پایه آیه ۵ سوره توبه!!! ..... ۳۷
۹. بررسی شبهه‌ای درباره آیه ۲۴ سوره نساء و حدیثی از امام باقر علیه السلام درباره کنیز شوهردار!!! ..... ۴۱
۱۰. ادعای تحریف قرآن در کلام شیخ مفید؛ واقعیت یا سوء برداشت؟ ..... ۴۶
۱۱. اشتباه علمی در آیه ۳۸ سوره انعام درباره زندگی اجتماعی حیوانات؟ ..... ۵۰
۱۲. تردید در فصاحت و بلاغت قرآن با استناد به تنوع تفاسیر و آیه ۷ آل عمران! ..... ۵۳
۱۳. ادعای پاسخ به تحدی قرآن با سوره‌های ساختگی!!! ..... ۵۷
۱۴. ادعای وجود سوره ولایت در منابع شیعه؛ بررسی نقل قول از محدث نوری و ابن شهر آشوب! ..... ۶۴
۱۵. تناقض‌گویی قرآن در منابع آرامش: یاد خدا یا همسر؟ ..... ۶۹
۱۶. اگر قرآن جامع همه چیز است، پس چرا از بیماری‌هایی چون کرونا و درمانش سخنی نگفته است؟ ..... ۷۳
۱۷. ادعای امنیت خانه کعبه در قرآن و واقعه حمله قرامطه!!! ..... ۸۰
۱۸. تناقض میان قطعی بودن زمان مرگ در قرآن و تلاش برای حفظ جان! ..... ۸۳
۱۹. ابهام قرآن از نگاه امام علی؛ آیا کتابی الهی باید چند برداشتی باشد؟ ..... ۸۹

## ۸ پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم)

۲۰. برداشت خشن از آیات قرآن و نسبت آن به عملکرد گروه‌های تندرو! ..... ۹۳
۲۱. ابهام‌گویی قرآن در پاسخ به پرسش‌های ساده در آیه ۸۵ سوره اسراء! ..... ۹۷
۲۲. نسبت دادن ناسزاگفتن به مخالفان در قرآن! ..... ۱۰۰
۲۳. تناقض در آیه ۱۷۵ آل عمران: آیا ترس از شیطان یا ترس از خدا؟ ..... ۱۰۴
۲۴. چرا قرآن فهم و عقل را به قلب نسبت می‌دهد، در حالی که علم آن را به مغز مرتبط می‌داند؟ ..... ۱۰۷
۲۵. ادعای شق القمر در قرآن؛ معجزه‌ای بی‌مدرک از دید علم مدرن!!! ..... ۱۱۴
۲۶. توصیف «آب پست» برای مایع منی در قرآن؛ ناسازگار با یافته‌های علمی؟ ..... ۱۱۸
۲۷. آیا قرآن جبرگرایی را تأیید می‌کند؟ بررسی ادعای بی‌اختیاری انسان در آیه گفت‌وگوی شیطان با خدا!! ..... ۱۱۹
۲۸. آیا حدیث ۱۷ هزار آیه‌ای دلیل بر تحریف قرآن است؟ نقد مستند قرآنی در منابع شیعه! ..... ۱۲۱
۲۹. آیا آیه ۲۲۳ سوره بقره نگاه‌انباری به زن دارد و او را صرفاً وسیله‌ای جنسی معرفی می‌کند؟ ..... ۱۲۴
۳۰. آیا آیه ۳۸ سوره هود نشان‌دهنده رفتار تمسخرآمیز خداوند با انسان هاست؟ ..... ۱۲۶
۳۱. آیا قانون ارث در اسلام تبعیض‌آمیز و زن‌ستیزانه است؟ نگاهی به آیه ۱۱ سوره نساء و پاسخ امام رضا (علیه السلام)! ..... ۱۲۸
۳۲. نابرابری شهادت زن و مرد در قرآن؛ تبعیض یا حکمت؟ ..... ۱۳۱
۳۳. چگونه قومی که «هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند» با ذوالقرنین صحبت کردند؟ ..... ۱۳۵
۳۴. تناقض در قرآن؛ زمین در قیامت نابود می‌شود یا شهادت می‌دهد؟ ..... ۱۳۷
۳۵. تناقض در علم خداوند در قرآن: آیا خداوند از ضعف مؤمنان بی‌خبر بود؟ ..... ۱۴۰
۳۶. تناقض علمی قرآن درباره منشأ رعد و برق در سوره رعد! ..... ۱۴۳
۳۷. تعارض خلقت «در نیکوترین اعتدال» با وجود ناقص الخلقه‌ها و دوجنسه‌ها در قرآن! ..... ۱۴۸
۳۸. تناقض اختیار انسان و اراده خدا در قرآن! ..... ۱۵۱
۳۹. تناقض در پیام ضدنژادپرستی اسلام با سیاه‌نمایی جهنمیان در قرآن! ..... ۱۵۴
۴۰. ادعای تحریف قرآن بر اساس نسخه‌صنعا؛ حقیقت یا شایعه؟ ..... ۱۵۷
۴۱. تناقض در نزول «آب به اندازه»: آیا قرآن وحدت خداوند را نقض می‌کند؟ ..... ۱۶۲
۴۲. تناقض در نقش خداوند در بلاها: آزمون ایمان یا پرستش منبع شر؟ ..... ۱۶۵
۴۳. تضاد با اخلاق انسانی؟ بررسی حکم اسیر گرفتن در قرآن! ..... ۱۶۸
۴۴. تناقض علمی در توصیف خانه عنکبوت در قرآن! ..... ۱۷۲

## پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم) ۹

۴۵. بیان نامناسب قرآن: دعای موسی برای گمراهی فرعون؛ تناقض با دعوت به هدایت!..... ۱۷۴
۴۶. ابهام در ماجرای مرگ صدساله: نشانه‌ای بی‌نام و بی‌اثر؟ ..... ۱۷۸
۴۷. جنگ با غیرمسلمانان در قرآن؛ آیا داعش بر اساس آیات عمل می‌کند؟..... ۱۸۰
۴۸. آیا پیامبر اسلام اولین مسلمان بود؟ بررسی تناقض ظاهری در قرآن!..... ۱۸۵
۴۹. تناقض آفرینش اعمال توسط خدا با اختیار انسان در قرآن!..... ۱۸۸
۵۰. شبهه تحریف کلمه «فاسعوا» در آیه ۹ سوره جمعه طبق روایت امام باقر علیه السلام!..... ۱۹۲
۵۱. شبهه عوامانه بودن تعبیرات قرآن در گفت‌وگوی شیطان با خدا!..... ۱۹۸
۵۲. شبهه تناقض در قرآن: آیا در بهشت جنگ و نزاع وجود دارد؟..... ۲۰۰
۵۳. شبهه ناسازگاری آیه «ما لها من فروج» با کشف سیاه‌چاله‌ها!..... ۲۰۲
- دیگر تالیفات نویسنده ..... ۲۰۶

۱. پاسخی به معاند در مورد بیان قرآن پیرامون چگونگی پیدایش جهان!!!

پرسش اول:

الله می‌گوید: «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند» (سوره انبیاء آیه ۳۰) الله می‌گوید مگر کافران ندیدند که زمین و آسمان به هم پیوسته بود!!! یعنی کافران وجود داشتند و باید می‌دیدند که زمین و آسمان به هم پیوسته بوده؟! اصولاً مگر آسمان شیء است که به زمین چسبیده باشد؟

پاسخ:

اشکال معاند به این آیه شریفه است که می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ «آیا کافران ندیدند (و ادراک نکردند) که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟، و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورند» (انبیاء ۳۰)

می‌گوید کافران در هنگام خلقت آسمانها و زمین نبوده‌اند، حال چگونه باید می‌دیدند که آسمان و زمین چگونه به وجود آمده‌اند!

معاند بی‌سواد این قدر نمی‌داند که تعبیر «الم یر، الم تر» که در قرآن استعمال شده شده است اگرچه در اصل به معنی مشاهده کردن حسی است، ولی در

بسیاری از موارد طبق تصریح لغت شناسان، این ماده به معنای شهود قلبی و علم و آگاهی به کار می‌رود و معنای «الم تعلم» می‌دهد؛ «رَأَى إِذَا عَدَّى إِلَى مَفْعُولِينَ اِقْتَضَى مَعْنَى الْعِلْمِ»<sup>۱</sup>

بنابراین معنای آیه مذکور این است که آیا کافران درباره خلقت آسمان و زمین علم و دانش و درک پیدا نکردند تا با اطلاع از خلقت دقیق آنها متوجه خداوندی شوند که خالق آنها است.

در ادامه می‌گویند مگر آسمان شیئی است که به زمین چسبیده باشد، در حالی که توجه ندارد که به مجموعه ستارگان و کواکب عالم بالا اعم از ستارگان ثوابت و سیارات و کهکشان‌ها و شهاب سنگ‌ها و... آسمان گفته می‌شود و لغت شناسان واژه «سما» را به مجموعه‌ای از کواکب و سیارات آسمانی و... معنا کرده‌اند.

جوهری لغت شناس معروف می‌نویسد؛

«آسمان به هر آن چیزی اطلاق می‌شود که بالای سر انسان است (اعم از کواکب و ستارگان و سیارات و کهکشانها و شهاب سنگ‌ها و...)»<sup>۲</sup>

ابن منظور نیز می‌نویسد؛

«آسمان به چیزی‌هایی گفته می‌شود که در بالا قرار دارند (کواکب، سیارات، شهاب سنگ‌ها و...)»<sup>۳</sup>

قرآن مجید درباره پیدایش جهان، تعبیرات گوناگونی دارد؛

در یک جا می‌فرماید؛ «سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد به وجود آید، (و شکل گیرید) خواه از

---

۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۴۷

۲. الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۸

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹۸

روی اطاعت و خواه اکره! آنها گفتند: ما از روی طاعت آمدیم» (فصلت ۱۱)  
در جای دیگر می‌فرماید: «آیا کافران ندیدند (و علم و دانش کسب نکردند)  
که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم؛ و  
هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟!». (انبیاء ۳۰)  
در این دو آیه به سه نکته مهم درباره آفرینش جهان و موجودات زنده اشاره  
شده است:

۱. جهان در آغاز به صورت گاز و دود بوده است.
  ۲. جهان در آغاز به هم پیوسته بوده، سپس کرات آسمانی از هم جدا شدند.
  ۳. آغاز آفرینش موجودات زنده از آب بوده است.
- و اینها همان چیزهایی است که امروزه به عنوان نظریات مسلم علمی شناخته می‌شود.

توضیح این‌که اگرچه درباره کیفیت پیدایش جهان و نحوه آن فرضیات مختلفی وجود دارد که از حدود فرضیه تجاوز نمی‌کند؛ ولی با توجه به مطالعاتی که روی کهکشان‌ها و منظومه‌هایی که در حال پیدایش و شکل‌گیری هستند به عمل آمده، مسلم است که جهان در آغاز به صورت توده گازی ابر مانند فشرده‌ای بوده که بر اثر گردش به دور خود، قطعاتی از آن جدا شده و به اطراف پراکنده گشته است؛ و این قطعات تدریجاً سرد شده و به صورت مایع و در موارد زیادی به صورت جامد در آمده، و کرات مسکونی و غیر مسکونی را شکل داده است.

به عبارت دیگر مشاهدات دانشمندان فلکی در مورد سحابی‌ها و جهان‌های دور دست که در حال تکمیل است، این مسأله را که دنیا در آغاز به صورت توده گاز دودمانندی بوده از صورت یک فرضیه خارج ساخته و به عنوان یک نظریه قطعی معرفی می‌کند؛ این چیزی است که محافل علمی جهان آن را پذیرفته‌اند.  
در نخستین آیه فوق نیز صریحاً می‌خوانیم که آسمان‌ها در آغاز به صورت

دود بودند. هماهنگی این آیه با اکتشافات دانشمندان که چندان از عمر آنها نمی‌گذرد نشانه‌ای از اعجاز علمی قرآن است که پرده از روی مطلبی که در عصر نزول قرآن کاملاً ناشناخته بوده بر می‌دارد.

دومین آیه نیز از به هم پیوستگی جهان و سیارات در آغاز امر و سپس جدا شدن اجزای آن از یکدیگر سخن می‌گوید، که این مطلب هم امروز به عنون یک اصل، مورد قبول محافل علمی است.

پیدایش موجودات زنده (اعم از گیاهی و حیوانی) در نخستین بار از آب دریاها نیز امروز یک نظریه معروف علمی است؛ هر چند در چگونگی تحول و تطور و پیدایش انواع مختلف گیاهان و جانداران در میان دانشمندان گفتگو است. قرآن نیز در دومین آیه فوق، پیدایش همه موجودات زنده را از آب تعریف می‌کند. حتی آیاتی که آفرینش انسان را به خاک نسبت می‌دهد، تصریح دارد که این خاک با آب آمیخته بود و به صورت طین (گل) بود. در آیه ۴۵ سوره نور نیز می‌خوانیم: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»؛ «و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید»<sup>۱</sup>

توضیحات بیشتر در مورد خلقت موجودات زنده از آب را در ذیل بخوانید؛<sup>۲</sup> بنابراین به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجاً تجزیه شد و کواکب و ستاره‌ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است، چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«به آسمانها در حالی که به صورت دود بودند، فرمان داد (فرمانی تکوینی برای

پیمودن مراحل خلقت و تکامل). در این هنگام، میان بخش‌های مختلف آن ارتباط برقرار گشت (و به صورت توده عظیمی در آمدند). سپس آسمانها را از هم جدا ساخت و درهای بسته آنها را باز گشود»<sup>۱</sup>

۲. پاسخ به اشکالات معاند در مورد آیات سوره بروج پیرامون قوم ثمود و فرعون!!!

پرسش دوم:

قرآن می‌گوید: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ \* فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ﴾

الله در اینجا برای درست کردن قافیه جمله، مفهوم را خراب کرده است. گفته آیا به شما خبر سپاهیان ثمود رسید؟ در صورتی که اولاً: ثمود نام قومی تاریخی است اما فرعون نام فرمانروایان امپراتوری مصر بوده است.

ثانیا: فرعون به دلیل اینکه فرمانروا بودن دارای جنود (سپاه) بوده است. که به این موضوع در آیتی از قرآن منجمله آیه ۷۸ سوره طه اشاره شده است. اما جنود و سپاه قوم ثمود در کجای قرآن آورده شده است؟

فرعون هم لقب فرمانروایان مصر بوده است و نه نام کسی و نویسنده قرآن از آن

خبر نداشته است!!!

پاسخ:

اشکال معاند در مورد آیات شریفه ذیل است که می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ \* فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ \* بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ \* وَاللَّهُ مِنْ

وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾ «آیا داستان جنودها به تو رسیده است - (جنود) فرعون و ثمود -

بلکه کافران پیوسته مشغول تکذیب حقند - و خداوند به همه آنها احاطه دارد»

(بروج ۱۷-۲۰)

معاند دو اشکال کرده است؛ اول اینکه چرا گفته شده جنود ثمود در حالی که آنان یک قوم بودند و نه لشکر و دوم اینکه فرعون لقب فرمانروایان مصر بوده است نه نام کسی.

متأسفانه معاند با هر دو اشکال جهل و بی اطلاعی خود را بیشتر از گذشته آشکار کرده است؛

۱. چنان که راغب در مفردات در رابطه با معنای جند می نویسد این کلمه در اصل نام زمین پر سنگلاخ و سخت است سپس به هر مجتمع، و جمعیت متراکمی جند و جنود گفته می شود، نامیدن لشکر به جند هم به اعتبار فشردگی و تراکم قدرت آن است.<sup>۱</sup>

بنابراین به هر گروه و جمعیت دارای قدرتی جند و جنود گفته می شود و جنود ثمود یعنی جمعیتی و گروه ثمود که دارای قدرت و امکانات بودند و با این قدرت و امکانات در برابر پیامبرشان صالح ایستادند، در مورد امکانات و قدرت آنان خداوند می فرماید؛

«و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده: این ناقه الهی برای شما معجزه ای است، او را به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علفهای بیابان) بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت - و بخاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها برای خود خانه ها می تراشید، بنا بر این نعمتهای خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید» (اعراف ۷۳-۷۴)

و می فرماید؛

«و قوم ثمود که صخره‌های عظیم را از دره می‌بریدند (و از آن خانه و کاخ می‌ساختند)» (فجر ۹)

اینان با قدرت و تمدنی که داشتند دست به دست هم دادند و جمعیتی را تشکیل دادند و در برابر پیامبرشان ایستادند، چنان که می‌فرماید:

«در آن شهر نه گروهک بودند که فساد در زمین می‌کردند و مصلح نبودند - آنها گفتند بی‌ایند قسم یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم و آنها را به قتل می‌رسانیم سپس به ولی دم او می‌گوئیم ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم - آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی، در حالی که آنها خبر نداشتند - بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد؟ که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم» (نمل ۴۸-۵۰)

و با همکاری یکدیگر و فراهم آوردن جمعیتی، شتر صالح که معجزه ایشان بود را پی کردند، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت چرا که همگی به این امر رضایت دادند (و همکاری کردند)»<sup>۱</sup>

و در نقل دیگر فرمود:

«هیچ یک از آنان نبود مگر این که در کشتن ناقه همکاری کردند»<sup>۲</sup>

بنابراین به جمعیت متراکم و دارای قدرت چندگفته می‌شود و مقصود از جنود ثمود گروههای مختلف قوم ثمود است که دارای امکانات و تمدن و قدرت بودند و با همکاری یکدیگر در برابر دعوت صالح علیه السلام ایستادگی کردند.

۲. در مورد کلمه فرعون هم گفتنی است که فرعون، اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می‌شد، همانطور که به سلاطین روم، قیصر و به

۱. نهج البلاغه خطبه ۲۰۱

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۸

سلاطین ایران کسری می‌گفتند.<sup>۱</sup>

در تفسیر المیزان هم می‌خوانیم؛

«لفظ فرعون اسم پادشاه مصر نبوده است بلکه لقبی بوده مانند «خدایو» که مصری‌ها بطور کلی پادشاهان خود را به آن لقب می‌خوانده‌اند، هم چنان که رومیان پادشاهان خود را قیصر و ایرانیان کسری و چینی‌ها «غغفور» لقب می‌داده‌اند، و اما اینکه اسم فرعون معاصر با موسی بن عمران و آن شخصی که به دست موسی غرق شده چه بود؟ قرآن در باره آن تصریح نکرده است.»<sup>۲</sup>

بنابراین از آنجایی که مردمان مصر به تمام فرمانروایان خود «فرعون» می‌گفتند و طبیعتاً فرمانروای زمان حضرت موسی علیه السلام هم نزد آنان «فرعون» نامیده می‌شد، خداوند هم از همین لقب برای معرفی او استفاده کرده است، اما این که نام او چه بوده است در دو روایت از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام آمده است که «نام او، ولید بن مصعب بوده است و کنیه او ابو مصعب بوده است»<sup>۳</sup>

۳. اما چرا خداوند از جنود فرعون و ثمود در کنار هم یاد کرده است، دلیل روشنی دارد، خداوند از دو گروهی سخن به میان می‌آورد که یک گروه شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند، و گروه دیگر دل‌کوه‌ها را شکافتند و سنگهای عظیم آن را برکنندند، و از آن خانه‌ها و قصرهای عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود.

ولی خداوند گروه اول را با آب و گروه دوم را با باد که هر دو وسیله‌های حیات آدمی هستند، و از لطیف‌ترین و ظریفترین موجودات محسوب می‌شوند درهم کوبید. امواج نیل، فرعون و لشکرش را در کام خود فرو بلعید، و باد سرد و کوبنده،

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۵۱؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۷۵

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۹

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۷؛ معانی الاخبار، ص ۳۸۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۶۴

قوم ثمود را همچون پرکاه از مقابل خود برمی داشت و بعد از مدتی جسم بی جانشان را بر صفحه زمین می افکند.

تا مشرکان عرب بدانند کاری از آنها ساخته نیست، جایی که خدا از آن لشکرهای عظیم و قدرتمند چنین انتقام گرفت وضع کسانی که از آنها ضعیف ترند و ناتوانترند روشن است، هر چند ضعیف و قوی در برابر قدرت او یکسان است. انتخاب قوم فرعون و ثمود از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش به خاطر این است که هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم ثمود) و دیگری به گذشته نزدیکتر (قوم فرعون) بعلاوه اقوام عرب با نام آنها آشنا بودند و از تاریخشان اجمالا با خبر.<sup>۱</sup>

### ۳. پاسخ به ادعای وجود تناقض در قرآن پیرامون مکان داشتن خداوند!!!

پرسش سوم:

آیات مختلف قرآن درباره مکان و جایگاه خداوند، سخنان متفاوتی مطرح کرده اند؛ گاهی او را بسیار نزدیک و گاهی بسیار دور، و گاهی بر تخت یا بر آب معرفی می کنند. این تفاوت ها چگونه قابل جمع است؟

پاسخ:

در این شکی نیست که خداوند از هر گونه محل و مکان منزّه است و اصولاً دارا بودن محل، لازمه جسمانی بودن است، و در بحث های گذشته دانستیم<sup>۲</sup> که خدا نه جسم است، و نه صفات جسمانیات را دارد، نه مکانی او را در بر گرفته، و نه زمانی بر او می گذرد، و در عین حال احاطه به تمام مکان ها و زمان ها دارد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۵۱

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8505](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8505)

خداوند در آیات متعددی به این حقیقت تصریح کرده و می‌فرماید؛ «مشرق و مغرب، از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند دارای قدرت وسیع و (به همه چیز) دانا است.» (بقره ۱۱۵) «او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین؛ و او حکیم و دانا است.» (زخرف ۸۴) «... و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بینا است.» (حدید ۴) «هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند چهارمین آنها است، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که او ششمین آنها است، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن هستند مگر این که او همراه آنها است هر جا که باشند.» (مجادله ۷) «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلب‌اش نزدیک‌تریم» (ق ۱۶)

امام کاظم علیه السلام فرمود؛

«خداوند از ازل وجود داشته بدون زمان و مکانی و الان نیز همان گونه است هیچ مکانی از او خالی نیست در عین حال هیچ مکانی را اشغال نمی‌کند و در هیچ مکانی حلول نمی‌کند»<sup>۱</sup>

حال معان گمان کرده است در آیتی، مکان برای خداوند اثبات شده است و بین آیات مذکور تضاد هم است؛

۱. در ابتدا می‌گوید در آیه‌ای گفته شده که خداوند به اندازه پنجاه هزار سال از ما دور است، اما در آیه دیگر گفته شده است که به اندازه هزار سال.

آیات مورد استناد معاند، در مورد قیامت است و ارتباطی با مکان خداوند ندارد. قرآن مجید در دو آیه هنگامی که از روز قیامت سخن می‌گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می‌کند؛ در یکجا می‌فرماید: «فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند در آن روز که مقدارش پنجاه هزار سال است!» **﴿تَعْرُجُ﴾**

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. (معارج ۴)

و در جای دیگر می فرماید: «خداوند امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال هایی است که شما می شمردید به سوی او باز می گردد (و دنیا پایان می یابد و آخرت شروع می شود)»

﴿يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (سجده ۵)

معاند از تعبیر «بازگشت به سوی خدا» مکان داشتن خداوند را برداشت کرده است در حالی که چنین نیست، ما می گوییم در قیامت به سوی خدا بازگشت می کنیم و قیامت لقاء الله و ملاقات با خداست، یعنی ملاقات و مشاهده آثار قدرت خداوند در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او، یا مقصود ملاقات شهودی و قلبی خداوند است، در گذشته بیشتر توضیح داده ایم؛<sup>۱</sup>

منتها در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه در آیه اول مقدار آن روز پنجاه هزار سال - طبق سال های ما - و در آیه دوم یک هزار سال بیان شده است. پاسخ این سؤال به روشنی در حدیثی که مرحوم شیخ طوسی در امالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است، فرمود:

«در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به حساب اعمال بندگان) است، هر موقعی به اندازه یک هزار سال از سال هایی که شما می شمردید، سپس امام این آیه را تلاوت فرمود: «در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».<sup>۲</sup>

توضیحات بیشتر در مورد موافق قیامت را در ذیل بخوانید؛<sup>۳</sup>

۲. در ادامه می گوید در آیاتی گفته شده است که خداوند بر عرش است و

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/4706](https://t.me/Rahnamye_Behesht/4706)

۲. امالی مفید، ص ۲۷۴؛ امالی طوسی، ص ۱۱۱

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6733](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6733)

عرش او بر آب است و این یعنی خداوند به ما نزدیک نیست در حالی که اگر در آیاتی گفته شده است خداوند به عرش نشسته است؛ «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» - پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به عرش نشست (و به تدبیر جهان هستی پرداخت)» (اعراف ۵۴)، مقصود از عرش چنان که در گذشته توضیح داده ایم؛

مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می شود. اصولاً جمله **اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ** کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است، همانطور که جمله «**ثَل عرشه**» (تختش فرو ریخت) به معنی از دست دادن قدرت می باشد، در فارسی نیز این تعبیر کنایی زیاد به کار می رود، مثلاً می گوئیم در فلان کشور، جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند، در حالی که ممکن است اصلاً تختی نداشته باشد، یا جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشانند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است. بنا بر این در آیه مورد بحث جمله **اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ** کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنها است.

و در آیه ای هم که می گوید عرش خداوند بر آب بوده است؛ «**وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**» (هود ۷) با توجه به آنکه عرش به معنای مجموعه جهان هستی است چرا که گفتیم تخت قدرت خداوند همه این جهان را فرا می گیرد و کلمه «ماء» هم به معنای معمولی «آب» است، اما گاهی به هر شیء مایع «ماء» گفته می شود مانند فلزات مایع و امثال آن.

بنابراین معنای آیه مذکور چنین است که در آغاز آفرینش، جهان هستی به

صورت مواد مذابی بود (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت) سپس در این توده آب گونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد، و قسمتهایی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدایی گرائید، و کواکب و سیارات و منظومه‌ها یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.

بنا بر این جهان هستی و پایه تخت قدرت خدا، نخست بر این ماده عظیم آب گونه قرار داشت. این همان چیزی است که در آیه ۳۰ سوره انبیاء نیز به آن اشاره شده است؛ «آیا آنها که خدا را انکار می‌کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند که آسمانها و زمین، در آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آنها را از هم گشودیم و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم»<sup>۱</sup> در خطبه نخستین نهج البلاغه هم اشارات روشنی به همین معنی شده است.<sup>۱</sup>

می‌بینیم که معاند تنها به قصد شبهه افکنی آیاتی را که هیچ گونه ارتباطی با مقصودش ندارد را کنار هم قرار داده تا نشان دهد که مثلاً در قرآن تناقض است در حالی که قرآن از جانب خداوند علام است و هیچ‌گاه تضادی در آن نیست.

۴. پاسخ به شبهه‌ای درباره تشابه آیات قرآن با اشعار شاعران پیش از اسلام!!!  
پرشس چهارم:

برخی آیات قرآن شباهت زیادی با اشعار شاعر جاهلی «امرؤ القیس» دارند و این شباهت، احتمال کمی‌برداری از اشعار او را توسط نویسندگان قرآن مطرح می‌کند. اگر قرآن از سوی خداست و کسی نمی‌تواند همانند آن بیاورد، پس دلیل این شباهت‌ها چیست؟

### پاسخ:

چنان که در خود قرآن تصریح شده است، قرآن به لسان و زبان عربی نازل شده است، چنان که می‌فرماید؛

«آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد.» (شعراء ۱۹۲-۱۹۵)

و می‌فرماید؛

«در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انذار کند و نیکوکاران را بشارت دهد.» (احقاف ۱۲)

وقتی می‌گوییم قرآن به زبان عربی است، طبیعی است که یعنی از الفاظ و کلماتی تشکیل شده است که استعمال آن در زبان عربی مرسوم است، قرآن همان الفاظ و کلمات را در قالب جمله‌بندی‌های بدیع قرار داده است که معانی عالی را افاده و بیان می‌کند.

معاندین آمده‌اند الفاظ و کلماتی از قرآن را که در جملات برخی از شاعران آمده است را در مقابل هم قرار داده‌اند، آنگاه نتیجه‌گیری کرده‌اند که قرآن از اشعار شعراء عرب کپی برداری کرده است، در حالی که صرف مشابهت در یک لفظ و کلمه دلیلی بر اقتباس نیست، زیرا طبیعی است که قرآن از کلمات موجود در لغت عرب ساخته شده است، اقتباس آنجایی است که مثلاً یک سوره با همان معنا و مفهوم از سخنان یک شاعر گرفته شده باشد.

مثلاً مفسرین در تفسیر حروف مقطعه مانند الم چنین می‌گویند؛

«این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته، و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد در عین اینکه قرآن از همان حروف «الف باء» و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و

جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد، و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید، جمله بندی‌های مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد، که همانند و نظیر ندارد. درست همانطور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان، با آن ساختمان شگفت انگیز، و انواع پرندگان زیبا، و جانداران متنوع، و گیاهان و گل‌های رنگارنگ، می‌آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می‌سازیم، همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن بکار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته‌اند، آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانایی ندارند که ترکیبها و جمله بندی‌های بسان قرآن ابداع کنند.<sup>۱</sup>

بنابراین صرف مشابهت در یک کلمه و لفظ، دلیل بر اقتباس نیست، قرآن همان الفاظ و کلماتی را که توسط دیگران استعمال می‌شده است، در قالب جمله بندی‌های زیبا با مفاهیم عالی قرار داده به نحوی که بزرگان سخنور عرب را در برابر خود به عجز در آورد چنان که تاریخ نقل می‌کند؛

۱. هنگامی که آیات سوره غافر نازل شد؛ پیامبر اسلام در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود، ولید بن مغیره مخزومی - مرد معروف و سرشناس مکه که سران قریش به عقل و درایت او اعتقاد داشتند و در مسائل مهم با او به شور می‌پرداختند - نزدیک حضرت بود و تلاوت آیات را گوش می‌داد. هنگامی که پیامبر متوجه این معنا شد، آیات را تکرار کرد، این آیات سخت ولید بن مغیره را تکان داد و هنگامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خدا قسم! هم اکنون کلامی از محمد شنیدم که نه شباهت به سخن انسان‌ها

دارد؛ و نه به سخنان پریان»، «گفتار او شیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده‌ای دارد؛ شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت»<sup>۱</sup>

سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر آمدند که آیات قرآن را تلاوت می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی‌آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند.

به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود! شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگر را بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان ببندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند»<sup>۲</sup>

اگر قرآن کپی برداری از اشعار شعراء جاهلی قبل پیامبر بود، مشرکین عرب می‌توانستند به راحتی پیامبر را توییخ کنند و ادعای ایشان را باطل کنند، اما خضوع و شکست آنان در برابر قرآن روشن‌ترین دلیل بر این است که قرآن ساخته دست بشر نیست.

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۵۹

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۷.

معاند مدعی است آیاتی از قرآن برگرفته از اشعار امر و القیس شاعر دوران جاهلیت است، اشعار مورد استناد معاند از این قرار است؛

دنت الساعة و انشق القمر

عن غزال صاد قلبي و نفر

مر يوم العيد في زينته

فرماني فتعاطى فعقر

أقبل و العشاق من خلفه

كأنهم من حدب ينسلون

و جاء يوم العيد في زينته

لمثل ذا فليعمل العاملون

معاند مدعی است که مصرع اول «دنت الساعة و انشق القمر» در سوره قمر آیه ۱ و مصرع دوم «فتعاطى فعقر» در آیه ۲۹ قمر، و مصرع سوم «حدب ينسلون» در سوره انبياء آیه ۹۶ و مصرع پایانی «لمثل ذا فليعمل العاملون» در سوره صفات ۶۱ آمده است.

در پاسخ می‌گوییم؛

۱. چنان که گذشت، صرف همانندی در کلمه و لفظی دلیلی بر اقتباس نیست، قرآن از همان کلمات و الفاظی ایجاد شده که عرب آن را تکلم می‌کرده است، اما قرآن آن الفاظ را در قالب جمله بندی‌های پر معنا و زیبا ریخته است. مثلاً در اشعار فوق، شاعر معشوق خود را تشبیه به غزال و آهوپی می‌کند که قلبش را ربوده و فرار کرده که این اتفاق را همسان با نزدیکی قیامت و شکافته شدن ماه می‌داند، و آمدن معشوقش را چنان تصویر می‌کند که گویی نزدیک شده و او را پی کرده و کشته است و عاشقان معشوقش چنان پشت سر معشوق راه می‌روند که گویی از هر ارتفاعی با سرعت عبور می‌کنند و در ادامه می‌گویند اهل

عمل باید برای رسیدن به چنین معشوقی عمل کنند. می‌بینیم که شاعر از این الفاظ و کلمات برای بیان مطالبی سخیف و بی‌معنا استفاده کرده است در حالی که قرآن از این الفاظ و کلمات برای افاده معانی عالی و واقعی و مثلاً معجزه شکافته شدن ماه توسط پیامبر گرامی، استفاده کرده است و صرف تشابه در استعمال یک کلمه، دلیلی بر اقتباس نیست.

۲. از این گذشته اساساً انتساب اشعار فوق به امروالقیس قطعی نیست، اشعار مذکور تنها توسط مستشرقین غربی بیان شده است و به امروالقیس نسبت داده شده در حالی که دلیلی بر صحت این انتساب نیست، معاجم شعرایی که از امروالقیس بحث کرده‌اند، هیچ سخنی از انتساب اشعار مذکور به امروالقیس به میان نیاورده‌اند؛<sup>۱</sup>

تنها مناوی در فیض‌القدیر برخی از قسمت‌های اشعار فوق را آن هم با تغییراتی نقل کرده و به امروالقیس نسبت داده است، مثلاً «دنت الساعه و انشق القمر» را به این صورت آورده: «اقتربت الساعه و انشق القمر، من غزال صاد قلبی و نفر»<sup>۲</sup>

این نقل مناوی نیز مورد اعتناء نیست، زیرا؛ اولاً؛ فحول شعر شناسان و نسب شناسان شاعران، اشعار مذکور را به امروالقیس نسبت نداده‌اند.

ثانیاً؛ بین مناوی و امروالقیس حدود ده قرن یعنی هزار سال فاصله است، چگونه ممکن است که اشعار امروالقیس هزار سال پنهان و مغفول باشد و هیچ کس از بزرگان آن را نقل نکند، آنگاه پس از ده قرن مناوی آن هم بدون واسطه آن را

۱. طبقات فحول الشعراء، ج ۱، ص ۵۱؛ الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۰۷

۲. فیض‌القدیر، ج ۲، ص ۲۳۶

نقل کند.

ثالثاً؛ مناوی تنها فرازی از اشعاری که معاندین به امروالقیس نسبت می دهند را نقل کرده است نه تمام آن موارد را.

بنابراین انتساب اشعار مذکور به امروالقیس قطعی نیست و به احتمال زیاد ساخته دست مستشرقین است که جهت مقابله با قرآن آنها را به امروالقیس نسبت داده‌اند و از سوی دیگر به فرض که اشعار مذکور برای امروالقیس باشد، باز هم دلیلی بر اقتباس قرآن از آن نیست، زیرا طبیعی است که قرآن از الفاظ و کلماتی تشکیل شده که مورد استعمال عرب واقع شده است، اما قرآن همان الفاظ و کلمات را در قالب زیباترین و پر معناترین جملات ریخته است، به نحوی که سخنوران عرب از مقابله به مثل با قرآن عاجز شده‌اند.

۵. پاسخ به شبهه‌ای درباره «برج‌های آسمانی» و ارتباط آن با باورهای نجومی باستانی!!!

پرسش پنجم:

در برخی آیات قرآن (مثل سوره حجر آیه ۱۶ و سوره بروج آیه ۱)، از «برج‌های آسمانی» سخن گفته شده. منتقدان معتقدند این «بروج» اشاره به برج‌های دوازده‌گانه‌ی نجوم بطلمیوسی دارد که در دوران باستان رایج بوده و بعدها باطل اعلام شده است. از این رو می‌گویند این آیات نشان می‌دهد که قرآن برگرفته از باورهای علمی نادرست زمان خود است، نه کلام خداوند دانا.

پاسخ:

خداوند در آیاتی، سخن از برجهای آسمان به میان می‌آورد و می‌فرماید: «ما در آسمان برجهایی قرار دادیم، و آن را برای بینندگان تزیین کردیم» (حجر ۱۶) و می‌فرماید: «سوگند به آسمان که دارای برجها است» (بروج ۱)

بروج جمع «برج» در اصل به معنی قصر است، و بعضی آن را به معنی «شیء ظاهر و آشکار» می‌دانند، و نامگذاری قصرها و عمارت‌های بلند و مرتفع را به این نام به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته‌اند، به همین جهت قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد برج نامیده می‌شود، و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد «تبرجت المرأة» می‌گویند.<sup>۱</sup>

برج‌های آسمانی یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است یا به معنی صورتهای فلکی است، یعنی مجموعه‌ای از ستارگان که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد، و برج‌های دوازده گانه دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می‌گیرد (البته خورشید حرکت نمی‌کند بلکه زمین به دور آن می‌گردد ولی به نظر می‌رسد که خورشید جا به جا می‌شود و محاذی یکی از این صورتهای فلکی می‌گردد)

این صورتهای دوازده گانه عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت که به ترتیب به صورتهای گوسفند، گاو دو پسر بچه که مشغول گردوبازی هستند، خرچنگ، شیر، خوشه، ترازو، عقرب، کمان، بز، دلو، و ماهی است، معاند گمان کرده است که امروزه نظریه برج‌های دوازده گانه باطل شده است، در حالی که در این گمان نیز اشتباه کرده است، در ذیل بیشتر بخوانید؛<sup>۲</sup>

سوگند به هر یک از این معانی باشد حکایت از عظمت آن می‌کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود، ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است، هر چند بیشتر به نظر می‌رسد که منظور همان ستارگان درخشان آسمانی باشد لذا در حدیثی آمده است که از پیغمبر اکرم تفسیر این آیه را

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۱۱

2. <https://b2n.ir/820036>

خواستند فرمود؛ «منظور کواکب و ستارگان است»<sup>۱</sup>  
بنابراین مقصود از آسمان دارای برج‌ها، آسمان دارای ستارگان درخشان و خیره‌کننده است، این معنای ظاهری آیه است، اما از آنجایی که آیات قرآن دارای بطون متعددی نیز است، معنای باطنی آن تفسیر شده است به آسمان هدایت و ستارگان درخشان آن که پیامبر گرامی و امامان اهل بیت علیهم‌السلام هستند، چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«آسمان، من هستم و برج‌ها، امامان پس از من هستند. نخستین آنها، علی و آخرین ایشان، مهدی است. درودهای خدا بر همه آنان باد».<sup>۲</sup>

در رابطه «هئیت بطلمیوسی» که مورد شبهه پراکنی معاند قرار گرفت این توضیح لازم است که در عصری که قرآن نازل شد در باره پیدایش جهان دو نظریه معروف وجود داشت؛

۱. یکی نظریه هیأت «بطلمیوس» بود که حدود پانزده قرن بر محافل علمی جهان سایه افکنده بود و تا اواخر قرون وسطی نیز ادامه داشت. مطابق این فرضیه زمین مرکز جهان بود و نه فلک به دور آن گردش می‌کردند. افلاک همانند پوست پیاز، شفاف، بلورین و بر روی هم بودند. ستارگان سیار (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل) هر کدام در فلکی جای داشتند و ماه و خورشید نیز هر یک دارای فلکی بودند. علاوه بر این هفت فلک، فلکی مربوط به ستارگان ثابت بود. بعد از فلک هشتم یعنی فلک ثوابت فلک اطلس بود، فلکی که هیچ ستاره نداشت و کار آن گرداندن مجموعه جهان بالا به دور زمین بود و نام دیگرش فلک الافلاک بود.

۲. فرضیه دیگر، فرضیه عقول عشره بود که آن هم از فرضیه «بطلمیوس» که

۱. درالمنثور، ج ۶، ص ۳۳۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۲۸

۲. اختصاص مفید، ص ۲۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰

ناظر به جهان طبیعت بود کمک می‌گرفت. مطابق این نظریه که از سوی جمعی از فلاسفه یونان ابراز شده بود، خداوند در آغاز یک چیز بیشتر نیافرید و آن عقل اول بود (فرشته یا روح عظیم و مجردی که نامش را عقل اول گذاشتند). این عقل دو چیز آفرید، عقل دوم و فلک نهم. سپس عقل دوم، عقل سوم و فلک هشتم را آفرید و به همین ترتیب ده عقل و نه فلک آفریده شد و عقل دهم، موجودات این عالم را به وجود آورد.<sup>۱</sup>

این سلسله مراتب فرضی، در واقع هیچ دلیلی نداشت همان گونه که فرضیه «بطلمیوس» نیز فاقد دلیل کافی بود، ولی هر چه بود قرنهای طولانی بر افکار حکومت کرد. اما قرآن و روایات اسلامی نه فرضیه اول را پذیرفت و نه فرضیه دوم را، چرا که در آیات و روایات معروف مخصوصاً در «نهج البلاغه» اثری از آن نمی‌یابیم و این خود از شواهد عظمت و استقلال قرآن و اخبار اسلامی و سرچشمه گرفتن آنها از مبدأ وحی و نه از افکار بشری است و گرنه به رنگ همانها در می‌آمد.<sup>۲</sup>

بلکه در آیاتی با این نظریه مخالفت هم شده است مانند بعضی از آیات قرآن که اشاره به حرکت زمین دارد، مانند آیه ۸۸ سوره «نمل»؛ «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» و آیه ۲۵ سوره «مرسلات» «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا» (بنا بر بعضی از تفاسیر) و بعضی دلالت بر شناور بودن خورشید و ماه در فضای عالم بالا می‌کند، مانند: آیه ۴۰ سوره «یس»؛ «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» و نیز آیاتی که سخن از جاذبه عمومی به میان می‌آورد، جهت اطلاع تفصیلی از این موارد،

۱. پیام امام امیر المومنین، ج ۱، ص ۱۴۶

۲. همان منبع

پاسخهای گذشته ما را مطالعه فرمایید؛<sup>۱</sup>

۶. بررسی عدالت در احکام ارث قرآن؛ دفاع از حق یتیم یا تبعیض دینی؟

پرسش ششم:

اگر قرآن از حقوق یتیم دفاع می‌کند، چرا حکم ارث را طوری بیان کرده که در صورت مسلمان نبودن وارث، او از ارث محروم می‌شود؟ به خصوص وقتی فرزندان یتیم، کافر باشند ولی یک فرد مسلمان از بستگان دور، تمام مال را ببرد. آیا این عدالت است یا تبعیض به خاطر دین؟

پاسخ:

بر اساس آموزه‌های دینی، مسلمان از کافر ارث می‌برد، اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و این نیست جز از جهت عزت اسلام و ذلت کفر، چرا که کفر و شرک، گناهی بس بزرگ است و خداوند با محروم کردن کافر از برخی شئونات چون ارث بردن از مسلمان و ممنوعیت ارث بردن سایر کفار از او در صورتی که مسلمانی از ورثه باشد، کافر را بر کفرش تنبیه می‌کند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«خداوند با اسلام بر عزت ما افزود، بنابراین ما از کفار ارث می‌بریم، اما آنان از

ما ارث نمی‌برند»<sup>۲</sup>

شیخ صدوق می‌گوید:

«کفار از میراث محروم شده‌اند و این نیست مگر بخاطر عقوبت آنان به

---

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8219](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8219)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6174](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6174)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/4864](https://t.me/Rahnamye_Behesht/4864)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/4245](https://t.me/Rahnamye_Behesht/4245)

خاطر کفرشان»<sup>۱</sup>

بنابراین اگر در ورثه کافر، مسلمانی باشد، اگر چه از طبقات دوم و سوم باشد، همان مسلمان ارث می‌برد و ورثه کافر او هر چند، فرزندانش باشند، ارث نمی‌برند، مگر در صورتی که در میان ورثه، هیچ مسلمانی نباشد که در این صورت ارث به فرزندان کافر می‌رسد؛<sup>۲</sup>

حال معاند فرضی را مطرح کرده است که اگر پسر عموی کافر مسلمان باشد، ارث به او می‌رسد و فرزندان خردسال کافر هیچ چیز نصیب آنها نمی‌شود! آیا این بی‌انصافی و بی‌عدالتی در حق فرزندان خردسال کافر نیست!

پاسخ می‌گوییم، خیر زیرا مطابق آیات قرآن و روایات، ورثه مسلمان باید به فرزندان کافر که یتیم شده‌اند، نهایت احسان را بکنند و آنان را تحت پوشش خود قرار دهند، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«اگر به هنگام تقسیم (ارث) خویشاوندان (و طبقه‌ای که ارث نمی‌برند) و یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید و با آنها به طرز شایسته سخن بگوئید» (نساء ۸)

در آیات دیگر توصیه به اکرام و توجه به یتیمان خصوصاً زمانی که یتیم از اقوام باشد شده است که اطلاق این آیات شامل کافر و مسلمان می‌گردد؛<sup>۳</sup> بنابراین ورثه مسلمان موظفند که ایتم کافر را تا زمان رشد، تحت پوشش قرار دهند به این نکته صراحتاً در روایتی تصریح شده است.

در روایت مذکور، آمده است که ورثه مسلمان از کافر ارث می‌برند، اما در صورتی که کافر فرزندان خردسالی دارند، هرکس به مقدار سهمی که برده است،

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۳ باب ۴

۳. فجر ۱۷؛ ضحی ۹؛ بقره ۲۲۰؛ نساء ۳۶؛ بلد ۱۵ و...

باید خرج فرزندان خردسال کند و آنان را تحت پوشش قرار دهد، اگر فرزندان خردسال کافر در همان کودکی مسلمان شوند، اموال کافر به ارث برده نمی‌شود، بلکه به امام و حاکم شرع منتقل می‌شود، (و امام آنان را تحت پوشش قرار می‌دهد)، پس از رشد فرزندان، اموال را به آنان باز می‌گرداند، بنابراین هیچ‌گونه بی‌عدالتی در حق فرزندان کافر صورت نمی‌گیرد.

راوی از امام باقر علیه السلام سوال کرد در مورد یک مرد مسیحی که از دنیا رفته است و برادرزاده و خواهرزاده مسلمانی دارد و فرزندان و همسر مسیحی نیز دارد؟  
امام علیه السلام فرمود؛

«برادرزاده او دوم سوم ترکه و خواهرزاده او، یک سوم ترکه را به ارث می‌برد و این در صورتی است که فرزندان خردسالی نباشند، اما اگر فرزندان خردسالی باشند، بر وارثین است که از آنچه به ارث برده‌اند، خرج آنان کنند تا به سن رشد برسند، آنکه دو سوم ارث برده است باید متکفل دو سوم نفقه آنان شود و آنکه یک سوم ارث برده است باید متکفل یک سوم نفقه آنان شود...»

راوی سوال کرد که اگر فرزندان او در خردسالی اسلام بیاورند تکلیف چیست؟ امام علیه السلام فرمود؛

«ما ترک پدرشان به امام منتقل می‌شود تا به سن رشد برسند، اگر اسلامشان حتمی بود و در سن رشد بر اسلام بودند، امام میراث پدرشان را به آنها منتقل می‌کند...»<sup>۱</sup>

## ۷. حکم قرآن درباره زنان زناکار و مهریه؛ بررسی عدالت و تقارن با مردان!!!

پرسش هفتم:

آیه ۱۹ سوره نساء می‌گوید اگر زنی زنا کند، می‌توان او را تحت فشار گذاشت تا

---

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۷؛ الکافی، ج ۷، ص ۱۴۳؛ التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۸

بخشی از مهریه‌اش را پس بدهد. آیا این حکم با عدالت و عقل هماهنگ است، و اگر بله، چرا در مورد مرد زناکار حکم مشابهی وجود ندارد؟ آیا این نشانه‌ای از نابرابری در احکام قرآنی نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید. و آنها را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته‌اید (از مهر) تملک کنید مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان به طور شایسته رفتار کنید و اگر از آنها (به جهاتی) کراهت داشتید (فورا تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است» (نساء ۱۹)

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام، نقل شده که این آیه درباره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می‌داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند. و از ابن عباس نقل شده که آیه فوق در باره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند بخاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنها نمی‌شدند، و آنها را تحت فشار قرار می‌دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.<sup>۱</sup>

یکی از عادات نکوهیده جاهلیت این بود که زنان را با وسائل گوناگون، تحت فشار می‌گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق با جمله **﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾** **﴿لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ﴾** این کار را ممنوع ساخته و می‌فرماید؛ «آنها را تحت

فشار قرار ندهید، بخاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته‌اید تملک کنید» ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله «**إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ**» به آن اشاره شده است و آن این که اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می‌توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند و در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از فاحشه مبینه (عمل زشت آشکار) در آیه فوق، خصوصاً اعمال منافی عفت است یا هرگونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده تصریح گردیده که هرگونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می‌شود.<sup>۱</sup>

البته روشن است که منظور هر مخالفت جزئی نیست زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه مبینه نیز آن را تأکید می‌کند.<sup>۲</sup>

حال اگر مردی در قبال همسر خویش مرتکب «فاحشه مبینه» شود، و وظایف زناشویی و زندگی، را رعایت نکند، تکلیف چیست؟!

روشن است که زن می‌تواند از او جدا شود و مهریه و حق و حقوق خود را تمام و کمال از او بگیرد که این سخت‌ترین تنبیه برای این مردان است، زنان از دوراه می‌توانند حق و حقوق خود را در برابر چنین شوهرانی بگیرند؛

۱. از راه مذاکره و سازش و بدون مراجعه به حاکم شرع و جبر و اجبار، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۱۸

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم) ۳۷

ندارد با هم صلح کنند (و مثلاً با سازش از هم جدا شوند و حقوق زن ادا شود) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل می‌ورزند» (نساء ۱۲۸)

۲. به حاکم شرع مراجعه کند، در این صورت اگر شوهر از ادای حق و حقوق زن امتناع ورزد، حاکم شرع، طلاق زن را صادر می‌کند و حق و حقوق زن را به او می‌دهد.

در نقلی آمده است؛

«مردی به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد»<sup>۱</sup>

«کسی که همسری در نزد اوست، اما پوشش و خوراک او را مهیا نمی‌کند (و از ادای وظائف خود سرپیچی می‌کند)، بر امام لازم است که میان آن دو جدایی اندازد (و حقوق و مهریه زن را از مرد بگیرد)» امام باقر علیه السلام فرمود؛<sup>۲</sup>

۸. پرسشی درباره خشونت بار بودن احکام قرآن بر پایه آیه ۵ سوره توبه!!!

پرسش هشتم:

آیا آیه ۵ سوره توبه و تفسیر علامه طباطبایی از آن، توجیهی بر خشونت و توحش در دین اسلام نیست؟ این آیه می‌گوید مشرکان را بکشید، و تفسیر می‌گوید هدف از این حکم، نابودی تدریجی آنان از روی زمین است؛ پس چگونه می‌توان اسلام را دین رحمت دانست؟

پاسخ:

۱. الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۳، ص ۲۲۱

۲. الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۱

چنان که بارها گفته‌ایم، جهاد در اسلام دفاعی است، یعنی جنگ و نبرد تنها با کسانی است که به مخالفت علنی بر ضد مسلمین برخیزند و به آنها حمله کنند و با فراهم کردن زمینه‌ها، قصد نابودی مسلمین را داشته باشند، جهاد تنها با چنین کسانی است، چنان که امام صادق علیه السلام به لزوم جهاد با دشمنان حربی تصریح کردند و فرمودند؛

«جهاد با عدو و دشمن بر جمیع امت فرض و واجب است به نحوی که اگر جهاد را ترک کنند، گرفتار عذاب می‌شوند»<sup>۱</sup>

اما کسانی که بر علیه مسلمین نبرد و دسیسه‌ای نمی‌کنند، اسلام دستور به حسن معاشرت با آنها را می‌دهد، چنان که می‌فرماید؛

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند؛ که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، (و کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند، و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است.» (ممتحنه ۸-۹)

با توجه به شأن نزول‌هایی که درباره این دو آیه و آیات قبل از آن در سوره ممتحنه آمده است، و نیز با توجه به قرائن موجود در خود آیات، کاملاً واضح است که آیات ناظر به مشرکان و بت پرستان است و آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند؛

گروهی که با مسلمانان سر جنگ داشتند و مؤمنان را آزار می‌دادند و از هیچ گونه کارشکنی ابا نداشتند و گروهی که حاضر به زندگی مسالمت آمیز با مسلمین بودند. در این آیات از پیوند و دوستی و محبت با گروه اول منع شده و نسبت به

گروه دّوم اجازه داده شده است، و کسانی که با گروه اوّل پیوند دوستی برقرار سازند جزء ظالمان شمرده شده، ولی دوستی کنندگان با گروه دّوم را جزء عدالت‌پیشگان<sup>۱</sup>.

بعضی از مفسّران در مورد این آیه روایت کرده‌اند که همسر مطلقه ابوبکر برای دخترش اسماء هدایایی از مگّه آورد، و از آنجا که مادرش هنوز جزء مشرکان بود، اسماء از پذیرفتن آن اجتناب کرد و حتّی اجازه ورود را به مادرش نداد، آیه فوق نازل شد، و پیامبر به او دستور داد که مادرش را بپذیرد و هدیه اش را قبول کند و او را احترام نماید.<sup>۲</sup>

به هر حال از این آیات یک اصل کلی و عمومی در مورد چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان استفاده می‌شود که محدود به زمان و مکان خاصی نیست، و آن این که مسلمین موظّف‌اند که در برابر هر فرد یا گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها نداشته باشد و بر ضدّ اسلام و مسلمین قیام نکند و دشمنان اسلام را یاری ندهد، راه مسالمت پیش گیرند، خواه از مشرکان باشد یا اهل کتاب، حتّی اگر جمعیت یا کشوری در صف دشمنان باشند و تغییر موضع دهند مسلمانان باید آنها را بپذیرند و با آنها دشمنی نکنند، و معیار، وضع فعلی آنها است.

شاهد دیگر بر این مساله کلام علی علیه السلام در فرمان معروف به مالک اشتر است که می‌فرماید؛

«قلب خود را نسبت به ملت خویش، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان دژنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا آنها دو

۱. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۳۴۶

۲. روح البیان، ج ۹، ص ۴۸۱

گروه‌اند یا برادر دینی تواند یا انسانی همانند تو!»!

تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره همزیستی محبت آمیز نسبت به غیرمسلمانان اعم از اهل کتاب یا مشرکین پیدا نمی‌شود و با توجه به اینکه علی علیه السلام در این فرمان این محبت و مدارا و رحمت و لطف را وظیفه رئیس حکومت اسلامی می‌شناسد، تکلیف افراد یک جامعه در مقابل یکدیگر کاملاً روشن می‌شود.

آیاتی هم که مورد استناد معاند قرار گرفت، مربوط به مشرکان پیمان شکنی است که به دشمنی و مخالفت علنی با مسلمین برخاسته بودند، شاهد این سخن آن است که در ادامه آیات مذکور، حکم قتال با مشرکینی که پیمان شکنی نکردند و به مخالفت علنی و نبرد با مسلمین اقدام نکردند، برداشته شده و تصریح شده است که حکم مذکور در مورد پیمان شکنان آنان است و می‌فرماید؛ «چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آنها همواره آماده شکستن پیمانشان هستند) مگر کسانی که با آنها نزد مسجد الحرام پیمان بستید (این گروه که پیمان خود را محترم شمردند) ما دام که در برابر شما وفادار باشند شما نیز وفاداری کنید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد - چگونه پیمانشان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان را، شما را با زبان خود خشنود می‌کنند ولی دل‌های آنها ابا دارد و اکثر آنها نافرمان‌بردارند - آنها آیات خدا را به بهای کمی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند، آنها اعمال بدی انجام می‌دادند... (نه تنها در باره شما) در باره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و آنها تجاوز کارانند. و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند و آئین شما را مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید چرا که

آنها پیمانی ندارند، شاید دست بردارند... آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی‌کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند آیا از آنها می‌ترسید؟ با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید - با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند و آنها را رسوا می‌سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد (و بر قلب آنها مرهم می‌نهد) (توبه ۷ تا ۱۴)

یا در آیه چهارم همان سوره توبه می‌فرماید؛

«مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد»

بنابراین مخاطب آیه پنجم سوره توبه، آن مشرکین پیمان شکنی‌اند که پیمان خود را شکسته بودند و در صدد نابود سازی مسلمین بودند، نه سایر مشرکینی که به عهد و پیمان خود پایبند بودند و از طریق مسالمت خارج نشده بودند و این که علامه طباطبایی از آیه مذکور مطلق نابود سازی شرک و مشرکین از صفحه زمین را برداشت کرده است، چه مشرکینی که در حال نبرد با مسلمین‌اند و چه آنانی که مشغول نبرد نیستند، چنین برداشتی صحیح نیست و با سایر آیات قرآن و روایات همخوانی ندارد و ایشان در این رابطه دچار اشتباه و خطای در برداشت شده‌اند.

۹. بررسی شبهه‌ای درباره آیه ۲۴ سوره نساء و حدیثی از امام باقر علیه السلام درباره

کنیز شوهردار!!!

پرسش نهم:

منتقدان مدعی‌اند آیه ۲۴ سوره نساء و حدیثی از امام باقر در کتاب کافی، مجوز رابطه جنسی با کنیز شوهردار را می‌دهند. آیا این برداشت از قرآن و حدیث

درست است یا تحریفی در مفهوم صورت گرفته است؟

پاسخ:

خداوند در آیه ۲۴ سوره نساء می‌فرماید؛

«زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنها را که مالک شده‌اید»

زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است. تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگها درمی‌آیند، اسلام اسارت آنها را بمنزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عده آنها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود ﴿أَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

ولی این استثناء، به اصطلاح، استثنای منقطع است، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند رابطه آنها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می‌گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود که اسلام به هیچوجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان یا باید به محیط کفر بازگشت داده شوند، و یا بدون شوهر هم چنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند، صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنا بر این تنها راه همان

راه سوم است.

از پاره‌ای از روایات که سند آن به ابو سعید خدری صحابی معروف می‌رسد برمی‌آید که آیه فوق در باره اسرای غزوه اوطاس نازل گردیده و پیامبر بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند.<sup>۱</sup>

همینطور از آیه مذکور این نکته استفاده می‌شود که زنانی که ازدواج کرده‌اند، و یا شوهر دارند، ازدواج با آنها حرام است به استثنای کنیزان که در عین اینکه شوهر دارند ازدواج با آنها حلال است به این معنا که صاحب کنیز که او را شوهر داده می‌تواند بین کنیز و شوهرش حائل شود، و در مدت استبرا نگذارد با شوهرش تماس بگیرد، و آن گاه به محرمیت خودش درآورد.<sup>۲</sup>

از محمد بن مسلم روایت شده که گفت:

«من از امام باقر علیه السلام از معنای کلام خدای عز و جل پرسیدم، که فرمود: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ فرمود: به اینکه انسان به برده خود که کنیزش همسر او است بگوید: از همسر خودت کناره‌گیری کن، و دیگر با او نزدیکی نکن، آن گاه خود او کنیزش را از دسترس غلام دور نگه‌بدارد، تا حیض شود بعد از آن که پاک شد خودش با او نزدیکی کند، سپس اگر خواست دو باره او را در اختیار غلام بگذارد، بعد از آنکه حیض شد او را به غلام برمی‌گرداند، بدون اینکه حاجت به عقد نکاح داشته باشد»<sup>۳</sup>

و در نقل دیگر آمده است:

«منظور از محصنات زنان شوهردار است، که ازدواج با آنان حرام است، به جز

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۳۲

۲. المیزان، ج ۴، ص ۲۶۶

۳. الکافی، ج ۵، ص ۴۸۱

زنی که کنیز تو باشد، و تو او را به غلام خودت شوهر دادی هر وقت بخواهی می‌توانی او را از شوهرش جدا کنی، و خودت از او بهره‌گیری، ابی بصیر می‌گوید: عرضه داشتم: حال اگر کنیزش را به غیر غلامش شوهر داده چطور؟ فرمود: او نمی‌تواند بین این زن و شوهر جدایی بیندازد، مگر آنکه کنیز خود را بفروشد، آن‌گاه دیگر ناموس کنیز ملک مشتری می‌شود، و مشتری اگر خواست زناشویی کنیزش با غلام غیر را باقی می‌گذارد، و اگر خواست می‌تواند بین آن دو جدایی اندازد»<sup>۱</sup>

نکات؛

۱. کسانی به اسیری و بردگی و کنیزی گرفته می‌شوند که به سرزمین اسلامی حمله کرده باشند و قصد نابود سازی مسلمین و دین و آیین آنها را داشته باشند، اعم از این که این حمله کنندگان مردان باشند یا مردانی به همراه زنانشان، اینان همان کفار حربی هستند که تنها اجازه جهاد با آنان داده شده است، در گذشته در رابطه چرایی به بردگی گرفتن چنین کفاری توضیحات لازم را داده‌ایم؛<sup>۲</sup>

۲. مالک می‌تواند کنیزی را که مملوکش است به ازدواج غلامی درآورد که او هم برده و مملوکش می‌باشد، در این صورت دیگر حق نزدیکی و ارتباط با آن کنیز و دیدن اندام او را ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«کنیزی که دارای زوج و همسر است، برصاحبش حرام است»<sup>۳</sup>

و فرمود؛

«زمانی که مرد، کنیزش را به تزویج درآورد دیگر حق نظر به عورتش و مابین

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9717](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9717)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5193](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5193)

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۴۸

ناف تا زانویش را ندارد»<sup>۱</sup>

در نقل دیگری آمده است؛

«مردی را که با کنیزش نزدیکی کرده بود بعد از آنکه کنیزش را به عقد دیگری درآورده بود را به نزد علی علیه السلام آوردند، علی علیه السلام صاحب کنیز را زد و حد بر او جاری کرد»<sup>۲</sup>

۳. مطابق نقلهایی که در ابتدای بحث آمد، مالک می‌تواند غلامش را بگوید که کنیزش را طلاق دهد و پس از آنکه کنیز عده‌اش گذشت، با کنیزش ارتباط داشته باشد، بنابراین چنین ارتباطی، ارتباط با زن شوهر دار نیست، بلکه ارتباط با کنیز پس از طلاق و جدایی از همسرش و سپری شدن مدت عده می‌باشد.

ممکن است اشکال شود که چرا اسلام به مولی این اجازه را می‌دهد که پس از آنکه کنیزش را به تزویج غلامش درآورده است، غلام را وادار به طلاق کنیز کند، آنگاه خودش کنیز را به همسری برگزیند، آیا حق غلام و کنیز، زیر سوال نمی‌رود؟

پاسخ روشن است. غلام و کنیز مذکور همان دشمنان حربی هستند که به مملکت مسلمین حمله کردند و قصد نابودی اسلام و مسلمین را داشتند، اسلام در حق آنان منت گذاشته است که اجازه زندگی و ازدواج را به آنان داده است، اما به هر حال چون آنان کافر حربی بوده‌اند و قصد نابودی زن و فرزند، مسلمین را داشته‌اند، باید عواقب این اقدامات خود را ببینند که یکی از این عقوبت‌ها، می‌تواند همین مورد جدایی کنیز از غلام با اراده و قصد مالک باشد.

علامه طباطبایی در مورد چنین کسانی می‌نویسد؛

«عمده اسباب برده‌گیری سه چیز بود، جنگ، زور و قلدری و داشتن ولایت ابوت و شوهری و امثال آن، اسلام تنها برده‌گیری در جنگ را امضا کرد آن هم تنها

۱. قرب الاسناد، ص ۴۹

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۶۱

در جنگ‌هایی معتبر دانست که بین مسلمین و کفار اتفاق افتد که در این صورت مسلمین می‌توانند اسیر کافر را استرقاق نمایند نه جنگ‌هایی که بین خود مسلمین رخ می‌دهد. جهت این امضا کردن و معتبر شمردن برده‌گیری اسرای جنگی این است که به طور کلی دشمن محارب هدفی جز نابودی انسانیت و از بین بردن نسل بشری و ویران ساختن آبادی‌ها ندارد و فطرت بشر بدون هیچ تردیدی چنین کسی را محکوم به زوال دانسته و بر هر کسی واجب می‌داند که اینگونه دشمن‌های بشریت را جزء مجتمع بشری به شمار نیاورده و آنان را مستحق تمتع از مزایای حیات و تنعم به حقوق اجتماعی نداند و نیز حکم می‌کند به وجوب از بین بردن آنان و یا دست کم اسیر کردنشان<sup>۱</sup> بنابراین؛

اولاً؛ ارتباط مولی با کنیز به هیچ عنوان تجاوز به زن شوهردار نیست، آنچه که است ازدواج است، آن هم پس از طلاق از همسر اول که همان غلام مولی است. ثانیاً؛ غلام و کنیز مذکور چون دشمن حربی اند و قصد نابودی مسلمین را داشتند، باید عقوبت بشوند و جدایی مذکور به اذن مالک یکی از جنبه‌های عقوبتی آنان است، اگر چه اسلام با اجازه تزویج کنیز و غلام و ممانعت مالک از نزدیکی و ارتباط با کنیز در هنگامی که کنیز در عقد غلام است، نهایت رفتار و حقوق انسانی را در رابطه با آنان رعایت کرده است.

## ۱۰. ادعای تحریف قرآن در کلام شیخ مفید؛ واقعیت یا سوء برداشت؟

پرسش دهم:

آیا شیخ مفید، از علمای بزرگ شیعه، در کتاب اوائل المقالات به تحریف و تغییر قرآن توسط خلفای اولیه اعتراف کرده است؟ منتقدان می‌گویند او بر این باور

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۹۸

بوده که هنگام تدوین قرآن، خلفای صدر اسلام دچار تخلفات زیادی شده‌اند. آیا این تحریف در متن قرآن بوده یا در نحوه تدوین و جمع‌آوری آن؟  
پاسخ:

عقیده روشن و واضح شیخ مفید رحمته الله علیه بر عدم تحریف قرآن بوده است. ایشان می‌گویند؛

«بعضی از شیعیان گفته‌اند که از قرآن هیچ کلمه یا آیه یا سوره‌ای کم نشده، لیکن آن چه در مصحف علی رضی الله عنه به عنوان تأویل و تفسیر معانی آیات طبق حقیقت نزول آنها بوده، حذف شده است، آنها هر چند از کلام الله که قرآن و معجزه الهی است نبوده، لیکن حقایقی ثابت و نازل شده بود و گاهی به تأویل قرآن هم قرآن گفته می‌شود. به نظر من این سخن شبیه تر به حق است از حرف کسی که مدعی کاهش کلماتی از خود قرآن است نه تأویل آن. و به این نظر تمایل دارم»<sup>۱</sup>

نیز در جواب «مسائل سرویه» در پاسخ کسانی که برای تحریف، استناد به روایاتی کرده‌اند که برخی کلمات را به گونه دیگر نقل کرده است، مثلاً به جای «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»، «خَيْرَ أُمَّةٍ» نقل کرده و به جای «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»، «أُمَّةً وَسَطًا» نقل کرده، می‌گوید؛

«این‌ها خبر واحد است و صحّت آنها ثابت نیست، از این رو در باره آنها توقف می‌کنیم و از آن چه در قرآن موجود است دست نمی‌کشیم»<sup>۲</sup>

همین‌طور اگر بخواهیم عقیده شیخ مفید را درباره قرآن بدانیم، باید به کتاب تصحیح الاعتقاد ایشان رجوع کنیم، شیخ در این کتاب در مقام بیان اعتقادات امامیه، نظر استادش، شیخ صدوق را بر سلامت قرآن از تحریف پذیرفته، بدون

۱. اوائل المقالات، ص ۸۱

۲. مجموعه الرسائل، شیخ مفید، ص ۳۶۶

آنکه بر آن تعلیفه یا مناقشه‌ای داشته باشد.<sup>۱</sup>

کلام شیخ صدوق که مورد قبول شیخ مفید هم واقع شده است، چنین است؛

«اعتقاد ما در شأن قرآن چنان است که آن کلام خدا و وحی او فرو فرستنده او و سخن او و کتاب او است و اینکه باطل وارد قرآن نمیشود نه از پیش و نه از پس، و اینکه آن داستانه‌های حق است و سخن قطع است و شوخی و افسانه نیست و حقت عالی احداث نماینده و نازل‌کننده و پروردگار حفظ‌کننده قرآن است. اعتقاد ما این است که قرآنی را که خدا نازل ساخته بر محمد، همین است که در میان مردم دو جلد است و این همین است که در دست مردم است و زیاده بر این نیست»<sup>۲</sup>

حال بررسی کلام معاند در نسبت تحریف به شیخ مفید؛  
شیخ مفید می‌نویسد؛

«امامیه اتفاق دارند که ائمه ضلال در هنگام تالیف قرآن در بسیاری از موارد مخالفت و تخلف کردند و از تنزیل و سنت پیامبر عدول کردند»<sup>۳</sup>

شیخ مفید در این کلام، مخالفت عثمان و گروهش را با تنزیل قرآن مطرح می‌کند که آنان مطابق با تنزیل و سنت پیامبر، قرآن را تالیف و جمع‌آوری نکردند و آیات را به حسب نزول و تنزیل، جمع‌آوری نکرده‌اند که مثلاً آیات مکی قبل آیات مدنی یا آیات ناسخه قبل آیات منسوخه باشد، نه آنکه آیاتی از قرآن را کم و زیاد کرده باشند، ایشان در توضیح کلام خویش می‌گویند؛  
«تألیف آیات قرآن، طبق نزول وحی نیست و شاهد آن هم خود قرآن است که

---

۱. تصحیح الاعتقادات، تحقیق حسین درگاهی، ص ۱۲۳

۲. اعتقادات الامامیه، ص ۸۳-۸۴

۳. اوائل المقالات، ص ۴۶

در آن آیه‌ای که باید متاخر باشد، متقدم آمده و بالعکس؛ و هر کس ناسخ و منسوخ، مکی و مدنی [از آیات] را بشناسد در این مطلب تردید نمی‌کند<sup>۱</sup> این تمام عبارت شیخ مفید است. آیا مراد از دگرگون ساختن «تألیف» آیات، تحریف آیات می‌باشد؟ اگر کسی بگوید تألیف آیات قرآن بر طبق وحی نیست، وی در زمره تحریف‌گرایان قرار می‌گیرد؟

این نسبت‌های ناروایی است که به شیخ مفید روا داشته می‌شود که اولین بار این اشکال از ناحیه برخی از وهابیون چون ناصر قفاری، محمد مال الله، محمد عبدالرحمان سیف مطرح شد که معاندین جیره‌خوار فضای مجازی هم مطلب مذکور را از آنان گرفته و در کانال‌های خود مطرح می‌کنند.

علاوه بر آنچه گفته شد، مخالفت دیگری که عثمان در هنگام تألیف قرآن انجام داد و با سنت پیامبر مخالفت کرد که کلام شیخ مفید می‌تواند اشاره به آن باشد، سوزاندن مصاحف و قرآن‌ها بود، چنان که بخاری و دیگران می‌نویسند؛ «عثمان به تمام مناطق اسلامی نسخه‌ای از مصحفی را که تهیه کرده بودند، فرستاد و امر کرد که غیر آن مصحف از قرآن را که در هر صحیفه‌ای است سوزانده شود (و بسوزانند)»<sup>۲</sup>

در حالی که خود علمای اهل سنت از پیامبر گرامی روایت کرده‌اند که فرمود؛ «فضل قرآن بر سایر سخنان، مانند فضل خداوند بر مخلوقین است، پس هر کس که قرآن را احترام کند، خدا را احترام کرده است و کسی که قرآن را احترام نکند، به حق خداوند اهانت کرده است، حرمت قرآن در نزد خداوند مانند حرمت والد بر بر فرزند است»<sup>۳</sup>

۱. اوائل المقالات، ص ۸۲

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۰؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۹۰

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۲۷

علی علیه السلام هم به ماجرای سوزانده شدن قرآن‌ها توسط عثمان و اهانت به قرآن و اکنش نشان داد چنان که عبد الملک فرزند ابوذر می‌گوید؛  
«علی علیه السلام روزی که عثمان مصاحف را پاره پاره کرد مرا ملاقات کرد و به من گفت پدرت (ابوذر) را به نزد من بخوان، ابوذر با سرعت به نزد ایشان آمد. حضرت فرمود؛

«ای ابوذر، امروز بر اسلام امر عظیمی گذشت، کتاب خداوند پاره پاره گشت و بر آن آهن قرار گرفت، حق خداوند است که آهن را (برای عذاب) مسلط کند بر کسی که قرآن را با آهن پاره پاره کرد»<sup>۱</sup>

## ۱۱. اشتباه علمی در آیه ۳۸ سوره انعام درباره زندگی اجتماعی حیوانات؟

پرسش یازدهم:

آیه ۳۸ سوره انعام می‌گوید همه حیوانات به صورت گروهی زندگی می‌کنند؛ اما برخلاف این ادعا، واقعیت علمی نشان می‌دهد که بیش از ۳۶۰ گونه از حیوانات به‌طور انفرادی زندگی می‌کنند و فقط برای جفت‌گیری کنار هم دیده می‌شوند. آیا این نشانه‌ای از اشتباه علمی در قرآن نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ «هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست، مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.» (انعام ۳۸)

شبهه افکن گمان کرده است که چون خداوند در مورد حیوانات تعبیر به «امت و امم» کرده است، پس همه حیوانات زندگی اجتماعی دارند و به صورت گروهی زندگی می‌کنند، در حالی که امم جمع امت و امت بمعنی جمعیت و گروهی است که دارای قدر مشترکی هستند، مثلاً دین واحد یا زبان واحد، یا صفات و کارهای واحدی دارند.<sup>۱</sup>

بنابراین کلمه اُمَم جمع کلمه امت و به معنای گروه هائی است که دارای یک خصائص باشند، یعنی هر جنسی از حیوانات که رفتارهای واحدی دارند یک گروه و یک امت اند.<sup>۲</sup>

و فرقی نمی‌کند که آن گروه از حیوانات زندگی دسته جمعی دارند یا انفرادی، هر جنسی از حیوانات چون یک گروه را تشکیل می‌دهند و دارای ویژگی‌های مشترک هستند به آنها امت گفته می‌شود مثلاً جانورانی چون ببر، پلنگ، پلنگ برفی و پلنگ ابری، شیر کوهی (سرده) و شق و گربه دم‌کوتاه، گربه وحشی خرس، پاندا و پاندای سرخ، موس، کرگدن به استثنای کرگدن سفید، موربانه خوار، گورکن، روباه، کوالا، شیطان تاسمانی، نوک اردکی، و لاک‌پشت دریایی به عنوان جانوران منفرد شناخته می‌شوند یعنی جانورانی هستند که بخش عمده زندگی خود را به تنهایی سر می‌کنند و تنها در زمان جفت‌گیری و پرورش فرزندان خود تنها نیستند. دلیل منفرد بودن آنها این است که برای بقای خود، در برابر هم‌نوع‌های خود قرار نگیرند؛<sup>۳</sup>

اما تمام این جانوران تحت یک جنس از حیوانات هستند که نام جنس حیوانی آنان گذشت و ویژگی‌های مشترک با حیوانات هم جنس خود دارند و به

---

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۷۲

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۷

خاطر همین به هر جنس از این حیوانات امت گفته می‌شود و در صدق کلمه امت فرقی نمی‌کند که آنان اجتماعی زندگی کنند یا انفرادی.

در ادامه آیه سوره انعام خداوند می‌فرماید که گروه‌های مختلف حیوانی همانند شما انسانها هستند، در این که این همانندی و شباهت در چه جهت است؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی شباهت آنها را با انسانها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته‌اند زیرا هر دو نشانه‌هایی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند.

و بعضی از جهت نیازمندی‌های مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را بر طرف می‌سازند، می‌دانند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است، یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می‌شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می‌گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائین تر از فکر و فهم انسانها است و ذیل آیه که سخن از حشر و قیامت آنها به میان می‌آورد، این نظر را تقویت می‌کند چرا که ظاهر این است که ضمیر «هم» در تعبیر «الی ربهم یحشرون» به انواع و اصناف جنبنندگان و پرندگان برمی‌گردد، و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته‌اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند.<sup>۱</sup>

ما در گذشته پیرامون درک و شعور حیوانات بحث‌های مفصلی داشته‌ایم و مطرح کرده‌ایم که حیوانات بر پایه همین درک و شعور برای اهل بیت علیهم‌السلام عزاداری می‌کنند، و حشر و قیامت هم دارند، در ذیل بیشتر بخوانید؛<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۲۲

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9040](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9040)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/7242](https://t.me/Rahnamye_Behesht/7242)

## ۱۲. تردید در فصاحت و بلاغت قرآن با استناد به تنوع تفاسیر و آیه ۷

آل عمران!

پرسش دوازدهم:

چگونه می توان قرآن را فصیح و بلیغ دانست در حالی که:

۱. نیاز به ده ها تفسیر گوناگون دارد و اختلافات زیادی بین مفسران وجود دارد؟
  ۲. طبق آیه ۷ سوره آل عمران، تنها بخشی از آیات آن روشن و واضح اند و بقیه متشابه و نیازمند تأویل اند که فقط خدا می داند؟
- این نکات خود دلیلی بر عدم بلاغت و وضوح قرآن هستند.

پاسخ:

۱. قرآن در کمال فصاحت و بلاغت است یعنی الفاظ سنگین و نامانوس و بد آهنگ در قرآن نیست و عالی ترین مفاهیم را در قالب های زیبا و بلیغ عرضه می کند، چنان که در هنگام نزول قرآن، عرب آن زمان را که خود را در اوج فصاحت و بلاغت کلامی می دیدند در برابر قرآن تسلیم شدند، چنان که نقل می کنند هنگامی که آیات سوره غافر نازل شد؛ پیامبر اسلام در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود، ولید بن مغیره مخزومی - مرد معروف و سرشناس مکه که سران قریش به عقل و درایت او اعتقاد داشتند و در مسائل مهم با او به شور می پرداختند - نزدیک حضرت بود و تلاوت آیات را گوش می داد. هنگامی که پیامبر متوجه این معنا شد، آیات را تکرار کرد، این آیات سخت ولید بن مغیره را تکان داد و هنگامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خدا قسم! هم اکنون کلامی از محمد شنیدم که نه شباهت به سخن انسان ها دارد؛ و نه به سخنان پریان»، «گفتار او شیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده ای دارد؛ شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر

می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت»<sup>۱</sup>  
 در سیره ابن هشام می‌خوانیم که سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر آمدند در حالی که حضرت نماز می‌خواند و آیات قرآن را تلاوت می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی‌آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند؛ ولی به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود! شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگر را بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان ببندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند»<sup>۲</sup>

همگان اگر چه معانی ابتدایی آیات قرآن را می‌دانند (چنان که مشرکین متوجه می‌شدند) اما چون قرآن در اوج بلاغت است و عالی‌ترین مفاهیم را در رساترین الفاظ بیان می‌کند، ما نیاز به تفسیر داریم تا به آن مفاهیم عالی دست رسی بیشتری پیدا کنیم و بیشتر از قرآن بفهمیم، چنان که علی رضی الله عنه فرمود؛  
 «قرآن ظاهرش زیبا و آراسته و باطنش عمیق و ژرف است، نکات شگفت‌آورش هرگز تمام نمی‌شود، اسرار نهفته‌اش پایان نمی‌گیرد و ظلمات (جهل و

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۵۹

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۷.

گمراهی) جز در پرتو انوارش بر طرف نخواهد شد»<sup>۱</sup>

یا امام باقر علیه السلام فرمود؛

«برای قرآن باطنی وجود دارد و برای آن باطن نیز، بطن دیگری وجود دارد و قرآن ظاهری دارد و برای آن ظاهر هم ظاهر دیگری است»<sup>۲</sup>

لذا خداوند به پیامبرش فرمود که قرآن را نازل کرده تا او و اهل بیتش آیاتش را برای مردم تبیین کنند و آنان را با معانی عالی و عمیق و بطون قرآن بیشتر آشنا کنند؛<sup>۳</sup>

و اختلاف در تفسیر قرآن از این جهت است که برخی از مفسرین برای رسیدن به معارف عالی قرآن سعی کرده‌اند از طریقی غیر از طریق هدایتی پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام وارد شوند که چنین رویه‌ای نتیجه مطلوبی برای آنها نداشته است.

۲. خداوند نگفته است که قسمتی از آیات قرآن واضح و قسمتی نامفهوم و مبهم است، و تاویل آیات مبهم را هم فقط خدا می‌داند تا شما این کلام را دلیلی بر عدم بلاغت قرآن بدانید، بلکه می‌گوید قسمتی از آیات قرآن محکم و قسمتی دیگر متشابه است و تاویل متشابهات را نیز خدا و راسخون در علم می‌دانند، چنان که فرمود؛

«او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است، که اساس این کتاب می‌باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است، اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات اند، تا

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۸

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۴

۳. نحل ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۶ باب ۱۳

فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند» (آل عمران ۷)

مراد از «آیاتٌ مُحْكَمَاتٌ» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (اخلاص ۱) بگو او است خدای یگانه»، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری ۱۱) «هیچ چیز همانند او نیست»، «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر ۲۶) «خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است»، «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (نساء ۱۱) «سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است» و هزاران آیه مانند آنها در باره عقاید و احکام و مواعظ و تواریح، همه از محکمات می‌باشند.

این آیات (محکمات) در قرآن «ام‌الکتاب» نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه «متشابه» در اصل به معنی چیزی است که قسمت‌های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله‌ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده می‌شود، «متشابه» می‌گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می‌رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.

برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می‌توان ذکر کرد، مانند «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» دست خدا بالای دستهای آنها است» (فتح ۱۰) که درباره قدرت خداوند می‌باشد «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» خداوند شنوا و دانا است» (بقره ۲۲۴) که اشاره به علم خدا است و مانند «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می‌دهیم» (انبیاء

(۴۷) که در باره وسیله سنجش اعمال سخن می‌گوید.

بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها اشاره و کنایه از مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می‌باشد.<sup>۱</sup>

قرآن چون در اوج بلاغت است، برای افاده معانی، از محسناتی چون ایجاز، تشبیه، مجاز، استعاره، کنایه و... که در علم بلاغت مفصلاً پیرامون آن بحث می‌شود استفاده می‌کند، به خاطر همین مساله، مثلاً از قدرت خداوند تعبیر به دست یا از وسیله سنجش اعمال تعبیر به ترازو و... می‌کند که همین استفاده کردن‌ها برای برخی ممکن است ایجاد شبهه کند که آنان با رجوع به آیات محکم می‌توانند از خود رفع شبهه کنند.

بنابراین وجود آیات متشابه در قرآن گواه بر بلاغت قرآن است که چون قرآن بلیغ است از محسناتی چون استعاره و کنایه و... استفاده می‌کند که افراد ساده لوح ممکن است برایشان ایجاد شبهه شود که وظیفه آنان تدبیر بیشتر و تامل پیرامون آیات محکم است.

۳. در پاسخی در گذشته نیز مفصلاً توضیح داده‌ایم که تاویل و مفهوم متشابهات را خداوند و راسخون در علم که اهل دقت و نظرند و آگاه به محکّمات هستند می‌دانند و فهم آیات متشابه اختصاص به خداوند ندارد که در ذیل می‌توانید بخوانید؛<sup>۲</sup>

### ۱۳. ادعای پاسخ به تحدی قرآن با سوره‌های ساختگی!!!

پرسش سیزدهم:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۳

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6302](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6302)

منتقدان قرآن با استناد به سوره‌های جعلی مانند «سوره کرونا» یا «سوره ولایت» مدعی‌اند که می‌توان به تحدی قرآن پاسخ داد. آن‌ها همچنین علما را به داوری یک‌طرفه و دفاع متعصبانه از فصاحت قرآن متهم می‌کنند و آیات خاصی مانند سوره «مسد» را دلیلی بر ضعف محتوایی قرآن می‌دانند.

پاسخ:

قرآن همگان را دعوت به مبارزه کرده است که اگر گمان می‌کنند قرآن کتابی آسمانی نیست، به مانند آن را بیاورند، چنان که می‌فرماید؛

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ «بگو اگر انسانها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند.» (اسراء ۸۸)

تعبیر به ﴿بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ﴾ تعبیر جامعی است که شباهت و همانندی را در تمام زمینه‌ها می‌رساند، یعنی مثل آن از نظر فصاحت، مثل آن از نظر محتوی و مثل آن از نظر انسان سازی، بحثهای علمی، قانونهای حیاتبخش اجتماعی، تاریخ خالی از خرافات، پیشگویی‌های مربوط به آینده و امثال آن.

دعوت از همه انسانها دلیل بر این است که در مساله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن و فصاحت و بلاغت مطرح نیست، چرا که اگر چنین بود دعوت از ناآشنایان به زبان عربی بی‌فایده بود. قرآن با این بیان محافل علمی دنیا را تحدی می‌کند نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات، و رسایی مفاهیم، بلکه از جهت محتوا، علومی که آن زمان از نظر انسانها پنهان بود، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است، بیاناتی خالی از هرگونه تناقض و پراکنده‌گویی، تواریخی خالی از هرگونه خرافات و گزاف‌گویی و مانند

اینها کتابی مانند قرآن بیاورند؛<sup>۱</sup>

بنابراین اگر قرآن می‌گوید «مثل» مرا بیاورید، یعنی متنی بیاورید که از تمام جهات ویژگی‌های قرآن را داشته باشد و از تمام وجوهی که ما مدعی هستیم قرآن اعجاز دارد، آن متن هم اعجاز داشته باشد یعنی اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت، اعجاز از نظر معارف الهی، اعجاز از نظر علوم روز و اکتشافات علمی، اعجاز از نظر تاریخی، اعجاز از نظر وضع قوانین، اعجاز از نظر اخبار غیبی، اعجاز از نظر عدم تضاد و اختلاف؛<sup>۲</sup>

در گذشته بیشتر در این باره توضیح داده‌ایم؛<sup>۳</sup>

در آوردن مثل و همانند نباید از قرآن تقلید شود، مثلاً اگر کسی می‌گوید من در فلان موضوع کتابی نوشته‌ام که بی‌نظیر است و هیچ کس نمی‌تواند مانندش را بنویسد، یعنی آن کتاب دارای استدلال‌های متقن و مطالب مستند است که آوردنی نیست، شما اگر بخواهید او را مغلوب کنید باید کتابی بنویسید که مطالبش استدلالی‌تر و متقن‌تر باشد یا حد اقل برابر با آن کتاب باشد، نه آنکه همان استدلال‌ها و مطالب را با تغییر و تصرف بیاورید و بگویید شما را مغلوب کردم، چنین کاری کپی برداری و تقلید است نه هم‌اوردی و مبارزه کردن.

متأسفانه برخی چنین تصوّر می‌کنند که اگر عبارتی بر وزن آیات قرآن درست کنند، مانند قرآن را آورده‌اند، خواه این عبارات از نظر «معنی» و «الفاظ» موزون و صحیح و در سر حد فصاحت قرآن باشد یا نه، این اشتباه بسیار بزرگی است که آنها مرتکب شده‌اند.

اگر کار به این سادگی بود که ما بعضی از کلمات این سوره را برداریم و بجای

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۷۵

۲. پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۵۱ به بعد

آن هر کلمه‌ای خواستیم بگذاریم، و به همین اندازه که هم وزن آن کلمه باشد قناعت کنیم، می‌بایست تاکنون هزاران سوره مانند سوره‌های قرآن آورده باشند. اساساً چنین معارضه‌ای احتیاج به اطلاع کافی از ادبیات عرب، و اصول فصاحت و بلاغت ندارد، و کودکان مدارس هم می‌توانستند این کار را بکنند، پس چرا این همه گویندگان توانا، فصحا و بلغای عرب که در زمان ظهور اسلام فراوان بودند چنین کاری را نکردند، یعنی آنها آنقدر توجه نداشتند؟! یا اینکه آنها می‌دانستند با عوض کردن چند کلمه به کلمه هم وزن آن مشکل حل نمی‌گردد بلکه باید مزایا و مفاهیم آنها را حفظ کنند، و صورت اقتباس و تقلید هم نداشته باشند، مشکل اینجاست.

اگر مطلب به همین سادگی باشد ما نیز قدرت داریم در یک ساعت چندین سوره مانند سوره‌های قرآن بسازیم و مثلاً بگوئیم؛

«الحمد الرحیم. رب العالم العظیم! نحن عبدك المسکین. نعبدك و نستعین. اهدنا صراط العلیین!» و مانند آنها. آیا این سوره که نگارنده ساده و راحت آنرا ساخته است از سوره‌ای که آنها ساخته‌اند کمتر است؟!

این کار درست مانند این است که یک آدم بی‌اطلاع از فن شعر، بخواهد با شاعر توانایی همچون سعدی رقابت کند، و برای این منظور بعضی از کلمات سعدی را از میان اشعار آبدارش بردارد و به جای آن کلماتی هم وزن آنها بگذارد، و مانند پاره‌ای از اشعار نو در قید و بند معنی نباشند. مثلاً اشعار معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را به این صورت درآورد؛

بنی آدم افراد یک ملتند!

که در آفرینش ز یک علتند!

چو چشمت بدرد آورد روزگار

برو دکتر حاذقی را بیار!

آیا راستی این کار را رقابت با سعدی می توان گفت، و چنین کسی را «سعدی زمان» یا «سعدی شکن دوران»! باید لقب داد!<sup>۱</sup>  
معاند می گوید سوره ولایت همانند سوره های قرآنی است و پاسخگوی تحدی قرآن می باشد، سوره ولایت در ۷ بند بدین گونه ساخته شده است؛

«یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی و بالولی الذین بعثناهما یهدیانکم الی صراط مستقیم\* نبی و ولی بعضهما من بعض و أنا العلیم الخبیر\* إن الذین یوفون بعهد الله لهم جنات النعیم\* و الذین إذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذبین\* إن لهم فی جهنم مقاما عظیما إذا نودی لهم یوم القیمة این الظالمون المکذبون المرسلین\* ما خلقهم المرسلین إلا بالحق و ما کان الله لیظهرهم الی أجل قریب\* و سبح بحمد ربک و علی من الشاهدین.»

سوره نورین و ولایت دو سوره ای است که جاعلین آن به طرز ناشیانه و با عباراتی سست و سراسر مغلوط درباره وصایت و مناقب امام علی علیه السلام جعل کرده اند. این دو سوره تا پیش از قرن یازدهم هیچ مدرک و منبعی نداشته و اثری از متن و نام آنها نبوده است. افرادی که به نقل یا نقد آنها پرداخته اند، نیز منبع معتبر یا غیرمعتبری تا پیش از این قرن ارائه نکرده اند. برطبق مدارک و شواهد و جست و جویهای گسترده، این دو سوره در قرن یازدهم در هندوستان قدیم توسط عده ای ناشناخته جعل شده و سپس نشر و گسترش یافته است.

سوره «ولایت» تنها در آخر نسخه خطی، از قرآنی مجهول، که در قرن هفدهم میلادی در هندوستان نگاشته شده، وجود دارد و لذا اثری از آن در منابع و مصادر شیعه و غیرشیعه به چشم نمی خورد. تنها آدرس این نسخه مجهول قرآن این است: «این نسخه در ژوئن ۱۹۱۲ در بانکپور هند یافت شده، مدیر کتاب خانه بانکپور گفته است این نسخه را بیست سال پیش از شخصی به نام

نواب در لکنهوی هند خریداری کردم. قدمت این نسخه حداکثر ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال پیش است»<sup>۱</sup>

این سوره به تقلید از آیات قرآن و همراه با مضامینی سطحی ساخته شده است که هرگز نمی‌تواند پاسخگوی تحدی قرآن باشد.

جمله «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی و بالولی» با استفاده از آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ﴾ (نساء ۱۳۶) ساخته شده است.

جمله «بعضهما من بعض و انا العلیم الخبیر» با استفاده از آیه ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران ۳۴) و آیه ﴿نَبَأَني الْعَلِیْمُ الْحَبِیْرُ﴾ (تحریم ۳) ساخته شده است.

جمله «ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات النعیم» از آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (یوسف ۲۰) و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾ (لقمان ۸) اقتباس شده است.

جمله «الذین اذا تلیت علیهم آیاتنا» از آیه شریفه ﴿وَإِذَا تُلِیْتُ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیْمَانًا﴾ (انفال ۲) اقتباس شده است.

جمله «كانوا باياتنا مكذبین» از آیه ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ (بقره ۳۹) اقتباس شده است.

جمله «ما خلقهم المرسلین الا بالحق» از آیه ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ (دخان ۳۹) اقتباس شده است.

جمله «سبح بحمد ربك» از آیه شریفه ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ (ق ۳۹) اقتباس شده است.

جمله «علی من الشاهدین» از آیه ﴿وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (انبیاء ۵۶)

اقتباس شده است.

جمله «یهدیانکم الی صراط مستقیم» از آیه «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده ۱۶) اقتباس شده است.

می بینیم که سوره مذکور تماماً کپی شده از آیات قرآن است و هیچگاه نمی تواند پاسخگوی تحدی قرآن باشد، گذشته از آنکه اشکالات محتوایی هم دارد.

در مورد نبی و ولی تعبیر به «بعثناهما» شده است، در حالی که بعث و مبعوث شدن در مورد رسولان است نه ولی و امام، چنان که خداوند می فرماید؛ «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» (نحل ۳۷)، در مورد امامان «نص» است نه «بعث»، و آنان «منصوص خدا و پیامبرند» نه «مبعوث»<sup>۱</sup>

در مورد جهنم تعبیر به «مقام بزرگ» کرده است، در حالی که «مقام» به مناسبت تکریم و تعظیم باید به کار رود، نه در مورد جهنم که محل پستی و خواری است، چنان که می فرماید؛ «پروردگارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی او را خوار و رسوا ساخته ای و این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند» (آل عمران ۱۹۲)

جمله «ماکان لیظهرهم الی اجل قریب» یعنی خداوند پیامبرانش را تا زمانی نزدیک یاری نمی کند، و آنان را بر دشمنان غالب نمی کند، در حالی که خداوند حکیم همواره یاری کننده پیامبرانش می باشد و آنان را در کوره حوادث و در برابر دشمنان تنها نمی گذارد چنان که می فرماید؛ «ما رسولان خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و در (روز رستاخیز) آن روز که شاهدان به حق قیام می کنند یاری می دهیم» (غافر ۵۱) و می فرماید؛ «خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم بطور قطع غلبه خواهیم کرد» (مجادله ۲۱)

اشکالات محتوایی دیگری در متن مذکور است که به جهت پرهیز از اطناب از بیان آن خودداری می‌کنیم.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که آنچه تحت عنوان «سوره ولایت» معرفی می‌شود هم توان هم‌وردی با قرآن را ندارد، زیرا از یک سو از آیات قرآن اقتباس و کپی برداری شده است و از سوی دیگر دارای اشکالات محتوایی است و نمی‌تواند با محتوای عالی قرآن، معارضه داشته باشد، متنی که با اقتباس از قرآن نوشته شده باشد، کپی شده از قرآن است نه همتا و هم‌ورد قرآن.

در مورد سوره مسد و اشکال معاند به آن هم در گذشته، مفصلاً پاسخ داده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که سوره مذکور در بردارنده وجوه متعدد اعجازی و اخبار غیبی است که جهت آگاهی نمایه ذیل را مطالعه کنید!

۱۴. ادعای وجود سوره ولایت در منابع شیعه؛ بررسی نقل قول از محدث نوری و ابن شهر آشوب!

پرسش چهاردهم:

منتقدان قرآن مدعی‌اند که سوره‌ای به نام «سوره ولایت» وجود داشته و از قرآن حذف شده است. آنان به نقل از کتاب فصل الخطاب اثر محدث نوری ادعا می‌کنند که این سوره در منابع شیعه مانند المثالب ابن شهر آشوب در قرن پنجم ذکر شده و برخلاف ادعای برخی علمای معاصر، جعل قرن یازدهمی در هند نیست. این مسئله را دلیلی بر تحریف قرآن و ناصداق بودن علما می‌دانند.

پاسخ:

سوره نورین و ولایت دو سوره‌ای است که جاعلین آن به طرز ناشیانه و با عباراتی سست و سراسر مغلوط درباره وصایت و مناقب امام علی علیه السلام جعل

کرده‌اند. این دو سوره تا پیش از قرن یازدهم هیچ مدرک و منبعی نداشته و اثری از متن و نام آنها نبوده است. افرادی که به نقل یا نقد آنها پرداخته‌اند، نیز منبع معتبر یا غیرمعتبری تا پیش از این قرن ارائه نکرده‌اند. برطبق مدارک و شواهد و جست و جوی‌های گسترده، این دو سوره در قرن یازدهم در هندوستان قدیم توسط عده‌ای ناشناخته جعل شده و سپس نشر و گسترش یافته است.

سوره «ولایت» تنها در آخر نسخه خطی، از قرآنی مجهول، که در قرن هفدهم میلادی در هندوستان نگاشته شده، وجود دارد و لذا اثری از آن در منابع و مصادر شیعه و غیرشیعه به چشم نمی‌خورد. تنها آدرس این نسخه مجهول قرآن این است: «این نسخه در ژوئن ۱۹۱۲ در بانکپور هند یافت شده، مدیر کتاب‌خانه بانکپور گفته است این نسخه را بیست سال پیش از شخصی به نام نواب در لکنهوی هند خریداری کردم. قدمت این نسخه حداکثر ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال پیش است»<sup>۱</sup>

منبع اصلی که از دو سوره مذکور سخن به میان آورده، کتاب دبستان مذاهب است و محدث نوری هم سوره نورین با نام سوره ولایت را از همین کتاب نقل می‌کند، در حالی که علامه عسکری پیرامون کتاب دبستان مذاهب استدلال زیبایی دارد و می‌گوید:

«مخالفین امثال احسان الهی ظهیر در نسبت دادن سوره نورین به شیعه به کتاب... کتاب دبستان المذاهب اعتماد نموده‌اند، در حالی که این کتاب هیچ ارزش علمی ندارند، زیرا؛

نام مؤلف دبستان المذاهب نوشته نشده است. و لذا علما در تشخیص مؤلف آن اختلاف نموده‌اند؛ برخی آن را به میرذوالفقار علی حسین اردستانی نسبت داده‌اند و عده‌ای به شیخ کشمیری، از علمای متعصب اهل سنت و

بعضی نیز به کیخسرو بن اسفندیار از بزرگان علمای فرقه مجوس در هند نسبت داده‌اند.

برخی می‌گویند مؤلف از آن جهت که درصدد ترویج دین زردشت و ابطال ادیان دیگر بوده، این کتاب را نوشته است تا ادیان دیگر را سست جلوه دهد. در مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام برای خبری که با سند صحیح به رسول خدا یا یکی از اهل بیت علیهم‌السلام بازگردد ارزشی قائل نیستند و برای این سوره جعلی هیچ نوع سندی عرضه نشده است.<sup>۱</sup>

حال معاند می‌گوید که اگر دو سوره نورین و ولایت پس از قرن یازدهم مطرح شده‌اند، چگونه است که محدث نوری می‌گوید ابن شهر آشوب سوره ولایت را در کتاب مثالب خود آورده است در حالی که ابن شهر آشوب در قرن پنجم هجری می‌زیسته است.

در پاسخ می‌گوییم محدث نوری تنها سوره نورین را با نام سوره‌ی ولایت از کتاب دبستان مذاهب نقل می‌کند و سپس چنین می‌نویسد؛

«ظاهر کلام دبستان مذاهب این است که وی این سوره را از کتاب‌های شیعه بر گرفته است، ولی من هیچ اثری از این سوره در کتاب‌های شیعه نیافتم، جز بنا به آن چه از محمد بن شهر آشوب مازندرانی نقل می‌کنند. وی در کتاب «المثالب» گفته است، مخالفان، سوره‌ی ولایت را از قرآن انداختند و شاید منظور وی همین سوره باشد.<sup>۲</sup>

متأسفانه محدث نوری در نقل نظر دبستان مذاهب دقت کافی نکرده و نیز به قول کسانی که به ابن شهر آشوب چنین نسبتی داده‌اند بدون تحقیق اعتماد کرده است، که به زودی در نکات ذیل خواهید دید؛

۱. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۳، ص ۱۷۴

۲. فصل الخطاب، ص ۱۸۰

۱. نسبتی که دیگران به کتاب المثالب محمد بن علی شهر آشوب می دهند و محدث نوری از آنها نقل می کند، کاملاً بی اساس و بدون مطالعه است؛ هر چند محدث نوری با تعبیر: «علی ما حکمی عنه: بنا به آن چه از او [ابن شهر آشوب] حکایت شده» سوره ی ولایت را به کتاب المثالب ابن شهر آشوب نسبت می دهد و این عبارت نشان می دهد خود محدث نوری کتاب المثالب را ندیده است، لیکن این کتاب امروز در نزد ماست و، با چند بار تفحص، در آن هیچ اثری از برانداختن سوره ی ولایت به چشم نمی خورد.

۲. افزون بر آن ابن شهر آشوب به طور روشن دیدگاهش را درباره سلامت قرآن از تحریف بیان کرده و همسان با دیدگاه سید مرتضی علم الهدی (الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۶۳) بر این باور است که قرآن در عصر حضرت رسول اکرم به همین صورت کنونی جمع و در بین دو جلد تدوین شده است. ابن شهر آشوب در تعرض به اهل سنت می نویسد؛

«به گمان شما، عثمان قرآن را جمع آوری کرد و حال آن که این پندار مخالف آیات قرآن و اخبار است.»

سپس به ذکر آیات و اخبار درباره ی جمع قرآن در عصر رسول خدا می پردازد و از جمله چنین می آورد؛

«حضرت رسول الله که هر سال قرآن را بر جبرائیل قرائت می کرد و در سال وفات دوبار آن را بر وی قرائت کرد، چطور ممکن است که حضرت قرآنی را که تدوین و تألیف نشده و در مجموعه ای مستقل گرد نیامده است بر جبرائیل قرائت کند؟!»

ابن شهر آشوب در کتاب متشابه القرآن و مختلفه نیز دیدگاه صریح و روشن خود را درباره ی صیانت قرآن از تحریف چنین می آورد؛

«قول درست این است که هر چه در روایات بیش از مصحف موجود ادعا شود، تأویل قرآن است و تنزیل [یعنی: ظاهر الفاظ] قرآن بدون افزایش و کاهش بر جای خود است.»<sup>۱</sup>

۳. بنابراین، ابن شهر آشوب چنین نظری ندارد؛ لیکن باید دید چه کسی این نسبت را به ابن شهر آشوب داده که موجب شده محدث نوری با استناد به قول او، با تعبیر «علی ما حکى عنه؛ بنا به آن چه از او [ابن شهر آشوب] حکایت شده»، از وی نقل می‌کند؟

این فرد کسی جز ابو المعالی محمود آلوسی مؤلف کتاب تفسیر روح المعانی نیست. وی در مقدمه تفسیرش با صراحت می‌نویسد:

«ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مثالب گفته است: سوره ولایت از قرآن ساقط شده است...»<sup>۲</sup>

در گذشت آلوسی سال ۱۲۷۰ ق. و محدث نوری سال ۱۳۲۰ ق. است و نوری از تفسیر آلوسی در فصل الخطاب استفاده کرده است؛ مانند این عبارت که می‌گوید: «محمود آلوسی معاصر در فایده ششم از مقدمات تفسیرش می‌گوید...»<sup>۳</sup>

بنابراین آنچه به ابن شهر آشوب نسبت داده شده است صحیح نیست و تهمت‌های از جانب مخالفان بوده که متأسفانه محدث نوری بدون دقت کافی این نسبت را در کتاب خود نقل می‌کند، ما در گذشته پیرامون محدث نوری و کتاب فصل الخطاب او مفصلاً توضیح داده‌ایم که می‌توانید پاسخ گذشته ما را

---

۱. متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۷۷

۲. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۴

۳. فصل الخطاب، ص ۱۶۲

بخوانید؛<sup>۱</sup>

## ۱۵. تناقض گویی قرآن در منابع آرامش: یاد خدا یا همسر؟

پرسش پانزدهم:

در سوره رعد آیه ۲۸ خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (بدانید که فقط با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد). اما در سوره روم آیه ۲۱ آمده است: «... و از نشانه‌های او اینکه برایتان از خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید...» آیا این دو آیه با هم در تعارض نیستند؟ آیا آرامش حقیقی فقط با یاد خدا ممکن است یا با همسر هم حاصل می‌شود؟

پاسخ:

در این شکی نیست که یاد خداوند و عمل به فرامین الهی موجب آرامش روحی و روانی انسان می‌گردد، چنان که خداوند می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد» (رعد ۲۸)

آرامش با یاد خداوند و عمل به فرامین الهی از جنبه‌های ذیل محقق می‌شود؛

۱. گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی، و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می‌تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان.

۲. گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناہانی که انجام داده، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد.

۳. ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، با خود می‌گوید آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم.

۴. گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند، و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.

۵. عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است، و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶. سوء ظن‌ها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد.

۷. دنیا پرستی و دل‌باختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین

عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می‌دهد.

۸. یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصاً به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً بجا است، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستهای انسان است ترسید، اما هرگاه در سایه ایمان به خدا و عمل به فرامین او، مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است، بلکه چنین مرگی - هرگاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست داشتنی و خواستنی است.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه آن است که عمل کردن به فرامین الهی و ذکر عملی خداوند است که نتایج فوق را در بر دارد و موجب آرامش قلب و روح انسان می‌گردد، و منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که عملاً با اجرایی کردن فرامین الهی خداوند را یاد کند چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس از خداوند فرمان برد خدا را یاد کرده است»<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۱۰

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۸۶

«منظور من از یاد خدا، گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، نیست. گر چه این هم ذکر است، اما منظور، به یاد خدا بودن هنگام رو به رو شدن با طاعت یا معصیت خداست»<sup>۱</sup>

بنابراین عمل کردن به فرامین الهی، موجب آرامش می شود، کسی که نماز می خواند، به فقیر صدقه می دهد، صله رحم می کند و سایر فرامین الهی را اجرایی می کند، احساس می کند هر یک از این فرامین در خود آرامشی دارند که پس از آنکه انسان به آن عمل می کند از آرامش بهره مند می شود و تمام این آرامش ها بازگشت می کند به آرامش با یاد خداوند و عمل کردن به فرامین او. یکی از فرامین خداوند، دستور به ازدواج کردن با همسران شایسته است؛<sup>۲</sup> ازدواج کردن و عمل به فرمان خداوند در این رابطه موجب آرامش انسان می گردد، چنان که فرمود:

«از نشانه های او این است که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد»<sup>۳</sup>

در تفسیر نمونه چنین آمده است؛

«این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آنکه به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۴

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳ باب ۱

۳. روم ۲۱

به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی، بیماریهایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید قابل انکار نیست همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامیهای روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سرمیزند.

هنگامی که انسان از مرحله مجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می‌گذارد شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج<sup>۱</sup>

بنابراین اگر ازدواج موجب آرامش است، چون از مصادق عمل کردن به فرمان الهی است و بازگشت می‌کند به یاد خداوند و آرامش گرفتن با عمل کردن به دستورات خداوند و هیچ‌گونه تضادی بین آرامش با ازدواج با آرامش با یاد خدا نیست، چرا که ازدواج از مصادیق یاد خداوند است و به خاطر همین موجب آرامش می‌شود.

۱۶. اگر قرآن جامع همه چیز است، پس چرا از بیماری‌هایی چون کرونا و درمانش سخنی نگفته است؟

پرسش شانزدهم:

ادعا می‌شود قرآن کتابی است که همه چیز در آن آمده و پاسخگوی تمام نیازهای بشر است. اگر این‌گونه است، پس چرا درباره بیماری‌هایی مانند ویروس کرونا و راه درمان آن هیچ مطلب روشنی در قرآن وجود ندارد؟ آیا این ادعا با واقعیت

تطابق دارد؟ آیا آیاتی از سوره مدثر مرتبط با ویروس کرونا است؟

پاسخ:

ما می‌گوییم هر آنچه که مورد نیاز بشر برای پیمودن مسیر سعادت و هدایت است در قرآن آمده است چنان که خداوند می‌فرماید:

«ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است» (نحل ۸۹)

در آیات فراوانی، هدف از نزول قرآن، انسان سازی و هدایت جهانیان به سوی سعادت دنیوی و اخروی و زندگی سعادت‌مند بیان شده است؛<sup>۱</sup>

با توجه به این نکته و این که «القرآن یفسر بعضه بعضا» آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند» در مورد آیاتی که می‌گویند همه چیز در قرآن آمده است می‌گوییم؛

«قرآن یک کتاب تربیت و انسان سازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است لذا روشن می‌شود که منظور از اینکه همه چیز که در قرآن آمده است تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه اینکه قرآن یک دائرة المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیائی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و پزشکی مانند آن در آن آمده است، هر چند قرآن یک دعوت کلی به کسب همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است، به علاوه گاه گاهی به تناسب بحثهای توحیدی و تربیتی، پرده از روی قسمتهای حساسی از علوم و دانشها برداشته است، ولی با این حال آنچه قرآن به خاطر آن نازل شده و هدف اصلی و نهائی قرآن را تشکیل می‌دهد، همان مساله انسان سازی است، و

---

۱. سوره بقره آیه ۲. سوره انعام آیات ۱۵۵-۱۵۷. سوره اعراف آیات ۵۲-۲۰۳. سوره یونس آیه ۵۷.

سوره نحل آیه ۶۴. سوره لقمان آیات ۲-۳ و...

در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است. لذا قرآن پس از آن که می‌گوید قرآن بیانگر هر چیزی است **﴿بَيِّنَاتًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾** تاکید می‌کند که این تبیان کلی سبب هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است **﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُسْلِمِينَ﴾**<sup>۱</sup> بنابراین نباید توقع داشت که جزئیات مسائل علوم مختلف در قرآن آمده باشد، با توجه به این نکته، سستی پیامی که در فضای مجازی منتشر شده و آیاتی از سوره مدثر را اشاره به ویروس کرونا می‌داند روشن می‌شود که نگارنده آن با تفسیر به رای و احیاناً اهداف مغرضانه، آن پیام را منتشر کرده بود در حالی که تفسیر به رأی یکی از خطرناک‌ترین برنامه‌ها در مورد قرآن مجید است که در روایات اسلامی، یکی از گناهان کبیره شمرده شده، و مایه سقوط از درگاه قرب پروردگار است، در حدیث آمده است که خداوند می‌فرماید: **«مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي؛** آن کس که سخن مرا به میل خود (و بر طبق هوای نفس خویش) تفسیر کند به من ایمان نیاورده است»<sup>۲</sup>

بدیهی است اگر ایمان صحیحی داشت کلام خدا را آنچنان که هست می‌پذیرفت نه آن گونه که مطابق میل اوست.

در بسیاری از کتب معروف این حدیث از پیامبر اکرم نقل شده است: «کسی که قرآن را به میل خویش تفسیر کند یا ناآگاهانه چیزی درباره آن بگوید باید آماده شود که در جایگاه خویش در دوزخ قرار گیرد»<sup>۳</sup>

برخی مدعی‌اند که در سوره مدثر از ویروس کرونا سخن گفته شده و در این رابطه بیان می‌کنند:

«این ویروس که انسان را متعجب کرده و باعث از بین رفتن جان بسیاری از

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸

۳. مباحث فی علوم القرآن، ص ۳۰۴

مردم شده، زنده نمانده و علائم روشنی ندارد، دانشمندان آنرا نامیدند (covid19) به این دلیل که به نظر می‌رسید اواخر سال ۲۰۱۹ بوجود آمده است. این در آیه ۳۰ سوره مدثر ذکر شده است. «لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ \* لَوَاحَةٌ لِّلْبَشَرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ». بلایی است که نه کاملاً می‌کشد و نه کاملاً رها می‌کند. پوست بشر را می‌کند. نوزده وکیل دارد (اشاره به کوید ۱۹)»

در حالی که این آیات توصیف جهنمی است که قرار است سران کفر و شرک بر آن وارد شوند چنان که می‌فرماید؛

«(اما) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. - و تو نمی‌دانی دوزخ چیست؟  
۲۸. (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد!  
۲۹- پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند. - نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند» (آیات سوره مدثر)

عدد نوزده هم اشاره به نگهبانان دوزخ از فرشتگان است، چنان که در نقلی آمده است؛

«برای هر فرد دوزخی، نوزده تن از فرشتگان مامور جهنم هستند که او را عذاب می‌کنند»<sup>۱</sup>

فرشتگانی که قطعاً مامور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مامور به کیفر و عذاب و خشونتند.

در ادامه آیتی را که در مورد ولید بن مغیره (از دشمنان پیامبر اسلام) است را بر مردم چین تطبیق کرده و می‌گوید؛

«این ویروس در کشوری ظاهر شد که در حال حاضر دومین قدرت اقتصادی در جهان و اولین کشور در جهان از نظر تراکم جمعیت است. و اشاره به آن در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره مدثر آمده است: (ذرنی ومن خلقت وحیداً، وجعلت له مالا

ممدودا، وبنین شهودا). (رهاشده در قومی که خلقتی خاص دارند. و ثروت فراوان دارند. و جمعیتی نظاره گر فراوان). بله، در چین ظاهر شده است، که تاکنون به یک و نیم میلیارد نفر نزدیک نشده است، شاهد افزایش جمعیت آن هستیم و اقتصاد آن افزایش یافته و پول‌های آن بخصوص در ابتدای این قرن تمدید شده است و هنوز هم آرزو می‌کند که افزایش یابد.»

در حالی که ترجمه صحیح و شان نزول آیات چنین است؛

«۱۱- مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار! ۱۲- همان کس که برای او مال

گسترده‌ای قرار دادم. ۱۳- و فرزندان‌ی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند.

۱۴. و وسائل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم. ۱۵. باز هم طمع دارد

که بر او بیفزایم! ۱۶. هرگز چنین نخواهد شد، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی

می‌ورزد. ۱۷. به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلعه زندگی بالا رود (سپس او را به

زیر می‌افکنم). ۱۹. مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد.

۲۰. باز هم مرگ بر او چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود.

۲۱. سپس نگاهی افکنند. ۲۲. بعد چهره در هم کشید و عجلوانه دست به کار

شد.

۲۳. سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید. ۲۴. و سرانجام گفت این (قرآن)

چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست! ۲۵. این جز

سخن انسان نمی‌باشد. (اما) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. ۲۷. و تو نمی‌دانی

دوزخ چیست؟ ۲۸. (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها

می‌سازد! ۲۹. پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند. ۳۰. نوزده نفر (از فرشتگان

عذاب) بر آن گمارده شده‌اند» (آیات سوره مدثر)

قریش در دار الندوة (مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای شور در مسائل

مهم در آن جمع می‌شدند) اجتماع کردند، ولید (مرد معروف و سرشناس مکه که

مشرکان به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می‌پرداختند) رو به آنها کرده گفت: شما مردمی هستید دارای نسب والا، و عقل و خرد، و عرب از هر سو به سراغ شما می‌آیند (برای زیارت خانه کعبه و غیر آن) و پاسخهای مختلفی از شما می‌شنوند حرف خود را یکی کنید. سپس رو به آنها کرده گفت: شما در باره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم) چه می‌گوئید؟ گفتند می‌گوئیم «شاعر» است! ولید چهره درهم کشید و گفت ما شعر بسیار شنیده‌ایم، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد، گفتند: می‌گوئیم «کاهن» است، گفت هنگامی که نزد او می‌روید سخنانی را که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می‌گویند در او نمی‌یابید، گفتند می‌گوئیم «دیوانه» است، گفت وقتی به سراغ او می‌روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت. گفتند، می‌گوئیم «ساحر» است گفت ساحر به چه معنی؟ گفتند کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می‌کند، گفت بلی او «ساحر» است و چنین می‌کند! (زیرا بعضی از آنها مسلمان می‌شوند و راه خود را از دیگران جدا می‌سازند). سپس از دار الندوه خارج شدند در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم را ملاقات می‌کرد می‌گفت: ای ساحر! ای ساحر! این مطلب بر پیامبران آمد خداوند آیات آغاز این سوره و آیات فوق را (تا آیه ۲۵) نازل فرمود (و پیامبرش را دلداری داد).<sup>۱</sup>

همانطور که در تاریخ آمده است، ولید پس از رسیدن به اوج قله پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتباً اموال و فرزندان خود را از دست می‌داد و بیچاره شد.<sup>۲</sup>

آنگاه آیاتی را که خطاب به پیامبر گرامی است را به عنوان راه پیشگیری و درمان کرونا معرفی کرده و می‌گوید:

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۵؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۳

۲. تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۱۳۱

«در مورد نحوه مقابله با این ویروس، همه دنیا هنوز در حال فکر کردن، تحقیق و به دنبال معالجه هستند. در حالی که در ابتدای سوره مدثر ذکر شده است، در شش مرحله خلاصه می‌شود: آگاهی، احتیاط بسیار، پاکسازی، تردد سالم، عدم تحریک و صبر»

در حالی که آیات ابتدایی سوره مدثر اشاره به پیامبر گرامی است که می‌فرماید:

«۱. ای در بستر خواب آرמידه! ۲. برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده). ۳. و پروردگارت را بزرگ بشمار. ۴. و لباست را پاک کن. ۵. و از پلیدیها بپرهیز. ۶. و منت مگذار، و فزونی مطلب. ۷. و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن. ۸. هنگامی که در صور دمیده شود ۹. آن روز روز سختی است. ۱۰. و برای کافران آسان نیست.» (آیات ابتدایی سوره مدثر)

مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند، و سران آنها مانند ابو جهل، و ابو سفیان، و ولید بن مغیره، و نصر بن حارث، و... به مشورت پرداختند که در برابر سؤالات مردمی که از خارج به مکه می‌آیند، و جسته گریخته مطالبی در باره ظهور پیامبر اسلام ﷺ شنیده‌اند چه بگویند؟ اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه‌ای بدهند، یکی کاهنش خواند، و دیگری مجنون، و دیگری ساحر، این تشتت آراء اثر منفی خواهد گذاشت، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر بر خیزند! بعد از گفتگو به اینجا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند «ساحر» است زیرا یکی از آثار پدیده «سحر» جدایی افکندن میان دو همسر، و پدر و فرزند است، و پیامبر با عرضه آئین اسلام چنین کاری ری انجام داده بود! این سخن به گوش پیامبر رسیده سخت ناراحت شده و بیمار گونه، غمگین به خانه آمد و در بستر آرמיד که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام

و مبارزه کرد<sup>۱</sup>

در پایان نکاتی در مورد علت و شیوع ویروس کرونا عرضه می‌کند که ما در گذشته مفصلاً در مورد آن بحث کرده‌ایم؛<sup>۲</sup>

## ۱۷. ادعای امنیت خانه کعبه در قرآن و واقعه حمله قرامطه!!!

پرسش هفدهم:

در سوره بقره، خداوند کعبه را محل امن و گردهمایی مردم معرفی می‌کند. اما در تاریخ آمده است که قرامطه در سال ۳۱۷ هجری به مکه حمله کرده، ۱۷۰۰ حاجی را کشتند و حجرالاسود را ربودند. این واقعه چطور با ادعای امنیت کعبه در قرآن سازگار است؟ آیا این تناقض نیست؟

پاسخ:

خداوند در آیاتی سخن از امنیت خانه کعبه به میان آورده است، چنان که می‌فرماید:

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود» (آل عمران ۹۶-۹۷)

این مضمون در آیات دیگری نیز تکرار شده است؛<sup>۳</sup> بر خلاف آنچه شبیه افکن تصور کرده است، امنیت کعبه، امنیت تکوینی نیست به گونه‌ای که حوادث ناامن‌کننده در آن واقع نشود، بلکه امنیت مورد بحث به دو معنا است:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/11622](https://t.me/Rahnamye_Behesht/11622)

۳. عنکبوت ۶۷؛ نمل ۹۱؛ بقره ۱۲۶؛ ابراهیم ۳۵؛ تین ۳

۱. امنیت تشریحی؛

یعنی خدا فرمان داده که همه انسانها و حتی حیوانها در این سرزمین در امن و امان باشند. صید کردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پناه برند جایز نیست، تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین مجرمان آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«حیوان وحشی و پرنده‌ای که وارد حرم می‌شود از رمانیدن و اذیت در امنیت است تا زمانی که از حرم خارج شود.»<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس مرتکب قتل‌ی شود و دست به گناهی بزند، سپس به حرم [امن الهی] پناه ببرد، در امان است و تا زمانی که در حرم است، نه باید او را قصاص کرد، نه دستگیر کرد، نه آزارش داد، نه پناهش داد، نه آب و غذایش داد، نه با او داد و ستد کرد، نه میهمانش شد و نه میهمانش کرد.»<sup>۲</sup>

و فرمود؛

«گیاه [خشک یا تر] حرم را نباید چید، درخت و خارش را نباید قطع کرد، و صیدش را نباید رم داد»<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«اگر سارق‌ی در جای دیگری غیر از مگه دزدی کند، یا نسبت به خود مرتکب جنایتی شود و به مگه بگریزد، تا زمانی که در حرم هست نباید او را دستگیر کرد مگر از آن جا خارج شود، اما از رفتنش به بازار باید جلوگیری شود و کسی با او

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۲۶

۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۳۲

۳. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۰

خرید و فروش و مجالست نکند تا از حرم خارج گردد آن گاه دستگیر می‌شود.»<sup>۱</sup>  
 لذا می‌بینیم در تفسیر نمونه در توضیح چرایی امن بودن کعبه می‌گوید:  
 «خانه خدا (خانه کعبه) از طرف پروردگار به عنوان یک پناهگاه و کانون امن و امان اعلام شده و می‌دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هر گونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است، بطوری که نه تنها افراد انسان در هر قشر و گروه و در هر گونه شرائط باید در آنجا در امنیت باشند بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امن و امان بسر می‌برند و هیچکس حق ندارد مزاحم آنها شود.

در جهانی که همیشه نزاع و کشمکش در آن وجود دارد، بودن چنین مرکزی در آن می‌تواند اثر عمیق مخصوصی برای حل مشکلات مردم از خود نشان دهد، زیرا امن بودن این منطقه سبب می‌شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن در کنار هم بنشینند، و به مذاکره پردازند، و به این ترتیب یکی از مهمترین مشکلات که معمولاً برای فتح باب مذاکرات برای رفع خصومتها و نزاعها وجود دارد حل می‌شود. چون بسیار می‌شود که طرفین نزاع، یا دولتهای متخاصم جهان مایلند رفع خصومت کنند و برای این منظور به مذاکره بنشینند، اما مکانی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و به عنوان مرکز امن و امان شناخته شده باشد پیدا نمی‌کنند ولی در اسلام این پیش بینی شده است و مکه به عنوان چنین مرکزی اعلام گردید. هم اکنون تمام مسلمانان جهان که متأسفانه گرفتار کشمکشها و اختلافات مرگباری هستند می‌توانند با استفاده از قداست و امنیت این سرزمین باب مذاکرات را بگشایند و از معنویت این مکان مقدس که نورانیت و روحانیت خاصی در دلها ایجاد می‌کند به رفع اختلافات خود

پیردازند»<sup>۱</sup>

طبیعی است که ممکن است عاصیانی به حکم تشریعی خداوند مبنی بر امن بودن خانه کعبه گوش نکنند و در آنجا کشتار و خونریزی کنند، آنان به خاطر زیر پا گذاشتن حکم خداوند، عذاب سختی در انتظارشان است.

۲. در روایاتی امنیت کعبه، امنیت در آخرت نیز دانسته شده است، یعنی کسی که از روی اخلاص و ایمان وارد مسجد الحرام شود و حج به جا آورد، روز قیامت از عذاب خداوند در امان است چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده که معنای «و من دخله...» این است؛

«هر کس در حالی که عارف باشد به جمیع آنچه خداوند واجب کرده، وارد حرم شود از عذاب همیشگی آخرت در امان خواهد بود.<sup>۲</sup> بنابراین امنیت کعبه، امنیت تکوینی نیست تا میان آنچه خداوند فرموده و آنچه از خونریزی‌ها در جوار کعبه واقع شده است، تضادی باشد.

## ۱۸. تناقض میان قطعی بودن زمان مرگ در قرآن و تلاش برای حفظ جان!

پرسش هجدهم:

اگر طبق آیه ۱۴۵ سوره آل عمران زمان مرگ هر کس به طور قطعی و از پیش تعیین شده در اختیار خداوند است، پس تلاش برای دفاع از جان مانند پوشیدن زره در جنگ یا پیشگیری از بیماری‌هایی مثل کرونا چه مفهومی دارد؟ آیا این با عمل پیامبر در پوشیدن زره در جنگ ناسازگار نیست؟

پاسخ:

اشکال مذکور بر گرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴۸

۲. مجمع البیان، ج ۱، ۲، ص ۷۹۹

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾ «و هیچکس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است تعیین شده (بنا بر این مرگ پیامبر با دیگران یک سنت الهی است)» (آل عمران ۱۴۵)

شایعه بی‌اساس شهادت پیامبر در احد عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می‌خواستند از اسلام هم برگردند، در آیه فوق برای تنبیه و بیداری این دسته می‌فرماید: مرگ بدست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند، بنا بر این اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می‌نوشتید چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند.

از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی‌تواند از فرارسیدن اجل جلوگیری کند همان طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی‌اندازد بنا بر این فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است.<sup>۱</sup>

از مجموع آیات قرآن و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که انسان دارای دو اجل و سرآمد عمر است؛

۱. یکی اجل معلق یا مشروط که اگر در برابر آن دقت شود می‌توان از آن پرهیز کرد، مانند انواع بیماری‌های قابل علاج، خطرات رانندگی که بر اثر بی احتیاطی پیش می‌آید، خطرات زلزله‌ها و طوفان‌ها که بر اثر سستی ساختمان‌ها دامن انسان را می‌گیرد تمام اینها از اموری است که ممکن است به زندگی انسان پایان دهد ولی در عین حال قابل اجتناب است.

در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که در زیر دیوار کجی نشسته بود. هنگامی که چشمش به وضع دیوار افتاد از زیر آن دیوار بلند شد و در جای

امنی نشست. کسی عرض کرد: «آیا از قضای الهی فرار می‌کنی؟» امام علیه السلام فرمود: «من از قضای الهی به قدر الهی فرار می‌کنم». اشاره به این که قضای الهی در اینجا مشروط به این است که من در زیر این دیوار بمانم ولی قدر و اندازه گیری‌ها به من می‌گوید: نمان. در واقع این یک قضای مشروط بود که امام علیه السلام با تقدیر دادن شرط آن قضا را منتفی کرد.<sup>۱</sup>

ولی اجل حتمی سرآمدی است که قابل اجتناب نیست و خواه ناخواه دامن انسان را می‌گیرد؛ مثلاً می‌دانیم قلب و عروق و مغز یک انسان توان محدودی دارند، هرچند تمام دستورات حفظ الصحة را رعایت کند زمانی که به آخر برسد این چراغ خاموش می‌شود و زندگی پایان می‌گیرد و یا این که خداوند مقرر کرده است فلان قوم و جمعیت بر اثر کارهایشان به فلان بلا مبتلا شوند در اینجا به مصداق ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف ۳۴) مرگشان حتمی است.

در داستان قوم لوط می‌خوانیم که ابراهیم علیه السلام درباره آنها شفاعت کرد. از سوی خدا به او خطاب شد: «گفتمیم! ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرارسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می‌آید». (هود ۷۶)

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود فرشتگانی هستند که به فرمان خداوند خطرات را از انسان دفع می‌کنند ﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (رعد ۱۱)

و به راستی اگر آنها نباشند انسان از زمان کودکی آماج انواع بلاها و خطرات است ولی عنایت پروردگار او را حفظ می‌کند؛ ولی هنگامی که اجل حتمی انسان فرارسد این فرشتگان او را رها می‌سازند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود؛  
 «آنها به فرمان خداوند انسان را حفظ می‌کنند از این که در چاهی سقوط کند  
 یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برایش رخ دهد تا زمانی که مقدرات حتمی  
 فرا رسد در آن هنگام آنها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند. دو  
 فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته که در روز به طور  
 متناوب این وظیفه را انجام می‌دهند»<sup>۱</sup>.

البته هیچ کدام از این آیات و روایات مفهومی این نیست که انسان، بر اثر  
 بی احتیاطی‌ها خود را در کام مرگ فرو برد و در پرتگاه‌ها بدون رعایت احتیاط گام  
 بگذارد، چرا که همه اینها از قبیل اجل معلق یا مشروط است که اگر انسان رعایت  
 موازین کند خطر از او فاصله می‌گیرد و اگر رعایت نکند گرفتار می‌شود.<sup>۲</sup>

ما باید از مظان خطر پرهیزیم و فقها فتوا داده‌اند که به هنگام خطر و طوفان  
 سوار کشتی شدن حرام است و اگر کسی از جاده خطرناکی برود نماز او تمام  
 خواهد بود، زیرا سفر، سفر معصیت است؛ ولی با این حال اقدام ما برای پرهیز از  
 خطر تنها اجل معلق را از ما دور می‌سازد و اگر اجل حتمی فرا رسیده باشد هیچ  
 راه فراری ندارد تا آن اجل فرا نرسیده انسان محفوظ است و هنگامی که آن فرا  
 رسید دفاع از آن امکان پذیر نیست.

قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران درباره کسانی که (بعد از حادثه احد)  
 گمان‌های نادرستی به خدا می‌بردند و می‌گفتند: اگر بنا بود ما پیروز شویم در  
 اینجا کشته نمی‌شدیم می‌فرماید: ای پیغمبر! به آنها بگو **﴿لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ  
 لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾**؛ اگر شما در خانه‌هایتان هم بودید  
 آنهایی که مقرر بود کشته شوند قطعاً به سوی قتلگاه خود بیرون می‌آمدند - و به

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۳۵

۲. پیام امام امیر المومنین، ج ۱۳، ص ۵۵۷

قتل می‌رسیدند»

به بیان دیگر؛

معاند می‌گوید اگر مطلب چنین است و زمان مرگ هر کس مشخص است پس لازم نیست ما خود را در برابر خطرات چون ویروس کرونا حفظ کنیم و پیشگیری لازم را در برابر این بیماری بنماییم، بلکه مجاز هستیم بی‌پروا پیش برویم و از هیچ چیز نترسیم؟!

در پاسخ به این سؤال باید توجه کرد که اجل و سرآمد عمر انسان، بر دو گونه است: «اجل حتمی» و «اجل غیر حتمی».

«اجل حتمی» سرآمدی است که به هیچ وجه راه بازگشت برای آن نیست مثل اینکه قلب انسان حداکثر قدرت ضربانش - در حالیکه کاملاً هم سالم باشد - فلان مقدار است، هنگامی که آن عدد کامل شد قلب خواه ناخواه از کار می‌ایستد، درست مانند ساعتی که باطری آن تمام شده باشد.

اما «اجل غیر حتمی» سرآمدی است که قابل اجتناب است آن نیز بر دو گونه است، بخشی از آن در اختیار انسان است که می‌تواند با رعایت موازین عقلایی از آن پرهیز کند، مانند: پوشیدن «زره» در تن و گذاشتن «خود» بر سر و گرفتن «سپر» به دست در میدان جنگ، که بی‌شک جلوی بسیاری از مرگ و میرها را می‌گیرد و نیز مراقبتهای بهداشتی برای پیشگیری از کرونا پرهیز از این گونه امور، به عهده خود انسان گذارده شده است و اوست که در برابر این حوادث، مسئول و تعیین‌کننده است.

بخش دیگری از سرآمدها، غیر قطعی است، که معمولاً از اختیار انسان بیرون است، مانند: بخشی از حوادث رانندگی و یا مسأله پیش بینی نشده‌ای در مورد سقوط در چاه، یا ریزش کوه و مانند آن.

اینجاست که فرشتگان و مأموران الهی، تا اجل حتمی او فرا نرسیده باشد او

را در برابر این حوادث حفظ می‌کنند و هنگامی که اجل حتمی او فرا رسید او را به دست حادثه می‌سپارند و رهایش می‌کنند.

البته این بخش را نیز می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: مشروط و غیر مشروط، مشروط آن مواردی است که، پاسداری فرشتگان حافظ انسانها، مشروط به انجام کاری از قبیل دادن صدقه، دعا کردن، صله رحم و انجام کارهای نیک می‌باشد، و قسم دیگر آن است که، حتی بدون این شرط، مأمور محافظت او در این قسمت هستند.

خلاصه اینکه اجل حتمی تخلف ناپذیر است و آیه مورد استناد معاند ناظر به اجل حتمی است که اگر فرارسیده باشد، هیچ چیز از آن اجل حتمی جلوگیری نمی‌تواند کند حتی اگر مراقبت و مواظبت باشد، اما اجل مشروط یا معلّق قابل تغییر می‌باشد، گاه به وسیله تدبیر و احتیاط خود انسانها و گاه به وسیله انجام اعمال نیکی همچون صله رحم و صدقه در راه خدا و گاه به وسیله فرشتگانی که مأمور حفظ انسان در برابر خطرات غیر حتمی هستند.

در اکثر موارد، اجل‌ها معلق و مشروط است و مواظبت کردن‌ها و احتیاط‌ها، موجب دفع کردن آن اجل می‌شود، لذا مراقبت کردن در هر صورت لازم و ضروری است اما در برخی از موارد که اجل حتمی فرارسیده باشد، دیگر مقابله با آن ممکن نیست، و این همان اجلی است که آیه مذکور از آن خبر می‌دهد که نباید برای دفع اجل حتمی، از انجام وظائف لازم شانه خالی کرد، زیرا آن اجل خواه و ناخواه دامن انسان را می‌گیرد و انسان می‌ماند و وظائف و تکالیفی که از روی کوتاهی و برای دفع آن اجل حتمی، انجام نداده است و راهی هم برای جبران ندارد.<sup>۱</sup>

## ۱۹. ابهام قرآن از نگاه امام علی؛ آیا کتابی الهی باید چندبرداشتی باشد؟

پرسش نوزدهم:

در نامه ۷۷ نهج البلاغه، امام علی علیه السلام توصیه می‌کند که در بحث با خوارج به قرآن استناد نکنید، چون قرآن دارای وجوه گوناگون و تفاسیر مختلف است، بلکه به سنت پیامبر استناد شود که راه‌گریز ندارد. این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ممکن است کتابی که ادعای الهی بودن دارد، مبهم و چندبرداشتی باشد؟ آیا این ابهام نقصی برای قرآن نیست؟ همچنین با توجه به این ابهام، چگونه می‌توان روایات را بر قرآن عرضه کرد، در حالی که خود قرآن قابل تفسیرهای متعددی است؟

پاسخ:

خداوند در مورد آیات قرآن می‌فرماید؛

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است، که اساس این کتاب می‌باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می‌گردد). و قسمتی از آن، «متشابه» است، اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات‌اند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند» (آل عمران ۷)

مراد از «آیات مُحْكَمَاتٌ» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (اخلاص ۱) بگو او است خدای یگانه»، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری ۱۱) «هیچ چیز همانند او نیست»، ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (زمر ۲۶) «خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز

است»، ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ (نساء ۱۱) «سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است» و هزاران آیه مانند آنها در باره عقاید و احکام و مواظب و تواریح، همه از محکّمات می باشند.

این آیات (محکّمات) در قرآن «ام الكتاب» نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه «متشابه» در اصل به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده می شود، «متشابه» می گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.

برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ دست خدا بالای دستهای آنها است» (فتح ۱۰) که درباره قدرت خداوند می باشد ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ خداوند شنوا و دانا است» (بقره ۲۲۴) که اشاره به علم خدا است و مانند «﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می دهیم» (انبیاء ۴۷) که در باره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید.

بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می باشد.<sup>۱</sup>

بر این اساس، علی علیه السلام خطاب به ابن عباس در آن زمان که او را برای سخن گفتن با خوارج فرستاد روش استدلال در برابر آنان را به او یاد می دهد و می فرماید:

به آیات متشابه قرآن که ممکن است تفاسیر مختلفی برای آن داشته باشند احتیاج نکنند، بلکه با سنت که بسیار شفاف و روشن است.

«با آیات قرآن با آنها بحث و مواجهه نکن، زیرا (بعضی از آیات) قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیرهای گوناگون دارد تو چیزی می‌گویی و آنها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی‌رسد) ولی با سنت صریح (پیامبر) با آنها گفت و گو و مواجهه کن که راه فراری از آن نخواهند یافت (و ناچار به تسلیم در برابر آن هستند).»<sup>۱</sup>

چنان که گفتیم، این یک واقعیت است که بعضی آیات قرآن متشابه‌اند که آنها را می‌توان بر معانی مختلف و گاه متضاد حمل کرد در حالی که آیات محکمت و غیر متشابه را می‌توان تفسیر کرد؛ ولی افرادی که دنبال اغراض خاصی هستند بدون مراجعه به آیات محکمت، آیات متشابه را بر اهداف انحرافی خود تطبیق می‌کنند؛ مثلاً قرآن مجید در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت می‌فرماید: «(آری) در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسروراند و به (الطاف) پروردگارشان می‌نگرند» گروهی این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که روز قیامت خدا را با چشم سر می‌توان دید در حالی که قرآن در آیه محکمش می‌گوید: «چشم‌ها او را نمی‌بینند». (انعام ۱۰۳) و در داستان موسی پس از آن که عرضه داشت: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم» فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید». (اعراف ۱۴۳)

قرآن محکمت و متشابهات دارد؛ یعنی آیاتی کاملاً روشن و آیاتی که ممکن است معانی مختلف برای آن ذکر شود. هرگاه این آیات در کنار هم چیده شود عربی مبین است و مفاهیمی کاملاً روشن دارد؛ مثلاً آیه «**إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**»؛ حکم تنها از آن خداست» (یوسف ۴۰) هنگامی که در کنار آیه شریفه «**فَابْعَثُوا حُكَمَا مِنْ**

أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» (نساء ۳۵) گذارده شود معلوم می‌شود که معنای حاکمیت و داوری خدا این است که هرکس می‌خواهد حکمیت کند باید طبق قرآن و فرمان خدا باشد و لازم نیست خداوند درباره هر قضیه شخصیه‌ای آیه‌ای نازل کند.

ولی بیماردلان و کسانی که به تعبیر قرآن «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَبْعٌ» می‌باشند متشابهات را می‌گیرند و محکمت را رها می‌کنند و آیات قرآن را مطابق میل و خواسته نادرست خود تفسیر می‌نمایند.

به همین دلیل امام علیه السلام به ابن عباس می‌فرماید: «برای رهایی از بحث‌های منافقان و کوردلان به سراغ قرآن نرود، زیرا بحث‌های دامنه دار محکم و متشابه پیش می‌آید و آنها که فقط به دنبال متشابهات اند به خواسته خود می‌رسند».

می‌دانیم خوارج آیه شریفه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف ۴۰) را بهانه کرده بودند و می‌گفتند حکمیت که علی علیه السلام در مقابل شامیان آن را پذیرفته بر خلاف این آیه است، زیرا این آیه حکمیت را فقط برای خدا می‌داند. در حالی که می‌دانیم آیه ناظر به این معنا نیست و حاکمیت خداوند را در احکام کلی بیان می‌کند نه موارد جزئی و شخصی و تطبیق آن کلیات بر موارد شخصی باید به وسیله حکمین انجام گیرد؛ ولی آنها بر پندار باطل خود اصرار داشتند اما اگر ابن عباس مثلاً به حدیث معروف «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵) یا حدیث «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» (همان، ج ۲۳، ص ۱۰۳) که از پیغمبر اکرم به طور مسلم نقل شده استدلال کند، دیگر آنها نمی‌توانند پاسخی به آن بگویند.<sup>۱</sup>

خلاصه آنکه، آیات متشابه با رجوع به آیات محکم، تفسیر روشنی و بدیهی دارد و به هیچ عنوان نمی‌توان ادعا کرد که قرآن مبهم است، اما چون خوارج

چشمان خود را بر روی حقیقت بسته بودند، علی علیه السلام به ابن عباس توصیه می‌کند که با قرآن با خوارج مواجهه نکند، زیرا آنان به دنبال فتنه افکنی بودند و بر آیات متشابه تکیه می‌کردند و هیچگاه تن به حقیقت نمی‌دادند.

در رابطه با فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن و راسخان در علم که آگاه به تاویل آیات قرآن و آیات متشابه هستند، دو پاسخ گذشته ما را مطالعه فرمایید؛<sup>۱</sup>

## ۲۰. برداشت خشن از آیات قرآن و نسبت آن به عملکرد گروه‌های تندرو!

پرسش بیستم:

در شبهاتی به سخنان ابوالفضل بهرام‌پور، کارشناس علوم قرآنی اشاره شده که گفته است طبق قرآن، با مخالفان باید به صورت شدید و خشن برخورد کرد، از جمله زجرکشی، دار زدن و قطع عضو. سپس نویسنده نتیجه‌گیری می‌کند که گروه‌هایی مانند داعش نیز به همین آیات برای توجیه خشونت خود استناد می‌کنند.

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند. - مگر آنها که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند، بدانید (خدا) توبه آنها را می‌پذیرد (خداوند آمرزنده و مهربان است).»<sup>۲</sup>

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/1543](https://t.me/Rahnamye_Behesht/1543)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/6302](https://t.me/Rahnamye_Behesht/6302)

این آیه جزای افراد متجاوزی را که اسلحه بروی مسلمانان میکشند و با تهدید به مرگ و حتی کشتن، اموالشان را به غارت میبرند، با شدت هر چه تمامتر بیان میکند، و میگوید؛ کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ بر میخیزند و در روی زمین دست به فساد میزنند این است که یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجراء شود، نخست اینکه کشته شوند، دیگر اینکه به دار آویخته شوند، سوم این که دست و پای آنها به طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود چهارم اینکه از زمینی که در آن زندگی دارند تبعید گردند.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد؛

۱. منظور از محاربه با خدا و پیامبر آن چنان که در احادیث اهل بیت وارد شده این است که کسی با تهدید به اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند، اعم از اینکه به صورت دزدان گردنه‌ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر، بنا بر این افراد چاقوکشی که حمله به جان و مال و نوامیس مردم میکنند نیز مشمول آن هستند.<sup>۱</sup>

ضمناً جالب توجه است که محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه به عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تأکید فوق العاده اسلام را درباره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می‌کند.<sup>۲</sup>

۲. منظور از قطع دست و پا طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می‌باشد.<sup>۳</sup>

۳. آیا مجازاتهای چهارگانه فوق جنبه تخییری دارد یعنی حکومت اسلام هر

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۵۹

۳. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۵۲.

کدام از آنها را درباره هر کسی صلاح ببیند اجراء میکنند، و یا متناسب با چگونگی جرم و جنایتی است که از آنها انجام گرفته! یعنی اگر افراد محارب دست به کشتن انسانهای بیگناهی زده‌اند مجازات قتل برای آنها انتخاب میشود و اگر اموال مردم را با تهدید به اسلحه ببرند انگشتان دست و پای آنها قطع میشود و اگر هم دست به آدمکشی و هم سرقت اموال زده باشند اعدام میشوند و جسد آنها برای عبرت مردم مقداری به دار آویخته میشود و اگر تنها اسلحه به روی مردم کشیده‌اند بدون اینکه خونی ریخته شود و یا سرقتی انجام گیرد به شهر دیگری تبعید خواهند شد، شک نیست که معنی دوم به حقیقت نزدیکتر است، و این مضمون در چند حدیث که از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده وارد گردیده است.<sup>۱</sup>

درست است که در پاره‌ای از احادیث اشاره به مخیر بودن حکومت اسلامی در این زمینه شده است ولی با توجه به احادیث سابق منظور از تخییر این نیست که حکومت اسلامی پیش خود یکی از این چهار مجازات را انتخاب نماید و چگونگی جنایت را در نظر نگیرد زیرا بسیار بعید به نظر میرسد که مسئله کشتن و به دار آویختن هم‌ردیف تبعید بوده باشد، و همه در یک سطح.

اتفاقاً در بسیاری از قوانین جنائی و جزائی دنیای امروز نیز این مطلب به وضوح دیده میشود که برای یک نوع جنایت چند مجازات را در نظر می‌گیرند، مثلاً در پاره‌ای از جرائم، در قانون مجازات مجرم، حبس از سه سال تا ۱۰ سال تعیین شده و دست قاضی را در این باره باز گذاشته‌اند مفهوم آن این نیست که قاضی مطابق میل خود سالهای زندان را تعیین نماید بلکه منظور این است چگونگی وقوع مجازات را که گاهی با جهات مخففه و گاهی با جهات تشدید همراه است در نظر بگیرد و کیفر مناسبی انتخاب نماید.

در این قانون مهم اسلامی که درباره محاربان وارد شده، چون نحوه این جرم و

جنایت بسیار متفاوت است و همه محاربان مسلمان یکسان نیستند طرز مجازات آنها نیز متفاوت ذکر شده است.

۴. ناگفته پیدا است شدت عمل فوق العاده‌ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده برای حفظ خونهای بیگناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدمکش به جان و مال و نوامیس مردم بی‌گناه است.

۵. بنابراین حکم محارب که مصداق آن کسانی هستند که در اعتراضات اخیر، دست به سلاح برند و مردم بیگناه را کشتند و اموالشان را غارت کردند، همان است که در آیه شریفه و تفسیر آن، مورد اشاره قرار گرفت.

البته تذکر این نکته لازم است که گاهی اوضاع جامعه به قدری طوفانی و شرایط بحرانی است که اگر حکم مذکور در مورد محاربان اجرایی شود، مخالفان با تبلیغات وسیع و کاذب، افکار عمومی را بر علیه حکومت اسلامی سوق می‌دهند و دولت‌های بیگانه با به دست آوردن بهانه، فشارها را بر حکومت اسلامی بیشتر می‌کنند و...

در چنین شرایطی، مطابق روایات، حاکم اسلامی این حق را دارد که حکم مذکور را بر محاربین بخشیده و مجازات دیگری را در قبال او اجرایی کند.<sup>۱</sup>

چنان که علی علیه السلام، بعد از جنگ جمل، تمام همدستان طلحه و زبیر و حتی خود عایشه را با این که مصداق محارب بودند، اما حکم محارب را در مورد آنان اجرایی نکرد، زیرا اگر امام علیه السلام چنین می‌کرد، مخالفان به آسانی می‌توانستند توده‌های عوام مسلمین را بر ضد او بشورانند، لذا در نقلی از عمرو عاص می‌خوانیم که به عایشه گفت؛

«ای کاش در روز جنگ جمل کشته شده بودی و ما کشتن تو را بزرگترین

دستاویز بر ضد علی قرار می‌دادیم»<sup>۱</sup>

۲۱. ابهام‌گویی قرآن در پاسخ به پرسش‌های ساده در آیه ۸۵ سوره اسراء!

پرسش بیست و یکم:

با وجود ادعای پیامبر اسلام مبنی بر ارتباط با خدا، در برابر برخی سؤالات ساده مانند آیه ۸۵ سوره اسراء، پاسخ روشنی ارائه نشده و گفته شده فقط خدا می‌داند. این موضوع با ادعای علمی بودن و جامع بودن قرآن در تضاد است و نشانه‌ای از ضعف منطقی و بی‌پاسخ ماندن سؤالات در قرآن است!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«از تو در باره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است»<sup>۲</sup>

بر خلاف ادعای شبهه افکن، پیامبر گرامی در برابر سوال مذکور آنان را بی‌جواب نمی‌گذارد و به آنان با این جمله پر معنا پاسخ می‌دهد که «روح از عالم امر و ملکوت و قدرت خداوند است». یعنی حال روح بشر، امری پیچیده، و نفخه‌ای الهی و دارای بعد آسمانی است.<sup>۳</sup>

خداوند در تعقیب آیات گذشته به پاسخ بعضی از سؤالات مهم مشرکان یا اهل کتاب پرداخته است. کلمه‌ی «روح»، ۲۱ مرتبه در قرآن آمده و در موارد زیر بکار رفته است؛

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۲۲

۲. اسراء ۸۵

۳. تفسیر نور، ج ۵، ص ۱۱۳

الف) روحی که در کالبد انسان دمیده شده است. ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ﴾ (سجده ۹)

ب) وحی. ﴿يُلْقِي الرُّوْحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (غافر ۱۵)

ج) قرآن. ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوْحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ (شوری ۵۲)

د) روح القدس. ﴿وَإِنذِنَاهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ﴾ (بقره ۸۷)

ه) بزرگ فرشتگان. ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ﴾ (قدر ۴)<sup>۱</sup>

اکنون سخن در این است که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤال کردند و پیامبر در پاسخ آنها فرمود؛ «روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید»

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ما است، و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم، اسرار علوم را می‌شکافیم و به اعماق موجودات راه می‌یابیم، می‌خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست؟

و از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آنست، پیامبر مامور می‌شود در یک جمله کوتاه و پر معنی بگوید «روح، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد»

و اضافه می‌کند، بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است، بنا بر این چه جای شگفتی که رازهای روح را شناسید، هر چند از همه چیز به شما نزدیکتر است؟

در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده که در تفسیر آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» فرمود:

«روح از مخلوقات خداوند است بینایی و قدرت و قوت دارد، خدا آن را در دل‌های پیغمبران و مؤمنان قرار می‌دهد»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که فرمود:

«هی من الملكوت من القدرة» «روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است»<sup>۲</sup>

در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است می‌خوانیم که مشرکان قریش این سؤال را از دانشمندان اهل کتاب گرفتند و می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن بیازمایند، به آنها گفته شده بود که اگر محمد صلی الله علیه و آله اطلاعات فراوانی در باره روح در اختیار شما بگذارد دلیل بر عدم صداقت او است، لذا جمله کوتاه و پرمعنی پیامبر برای آنها اعجاب انگیز بود.<sup>۳</sup>

از آنچه گذشت روشن می‌شود که بر خلاف ادعای شبهه افکن، پیامبر گرامی مشرکین را بی‌پاسخ نگذاشت و در مقام پاسخ عرضه داشت که روح از عالم امر و ملکوت و قدرت خداوند است که چون این عالم برای بشر مکشوف نیست، اطلاع تفصیلی نسبت به حقیقت روح ممکن نیست، چنان که شما از بسیاری از حقائق دیگر عالم بی‌اطلاع هستید، بنابراین به همان اطلاعات اجمالی در مورد حقیقت روح که در قرآن و در سنت (که مبین قرآن است) آمده، بسنده کنید.

ابوبصیر می‌گوید از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره آیه «و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است» سؤال کردم، فرمود: «همان که در جنبدگان و مردمان است، عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: آن، از [عالم] ملکوت

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۶

۲. همان منبع، ص ۳۱۷

۳. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۰

است از [عالم] قدرت»<sup>۱</sup>

یا در نقل دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«ارواح با بدن آمیخته نمی شوند و آن را رها هم نمی کنند، بلکه [همچون]

پرده های نازکی برای بدن هستند که آن را در میان گرفته باشند.»<sup>۲</sup>

و فرمود:

«روح جسم لطیفی است که کالبد ستبری بر آن پوشانده شده است.»<sup>۳</sup>

## ۲۲. نسبت دادن ناسزا گفتن به مخالفان در قرآن!

پرسش بیست و دوم:

در برخی آیات قرآن، خداوند مخالفان پیامبر اسلام را با واژه هایی چون

«حرامزاده» یا توهین آمیز توصیف می کند. این موضوع موجب طرح این پرسش

می شود که چگونه ممکن است کتابی الهی، که باید سرشار از رحمت و ادب

باشد، چنین ادبیاتی را درباره مخالفان به کار ببرد؟

پاسخ:

خداوند در آیاتی خطاب به پیامبر گرامی می فرماید:

«حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن. آنها دوست دارند

نرمش نشان دهی تا آنها نرمش نشان دهند (نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق). و

اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن -- کسی که

بسیار عیب جو و سخن چین است. -- و بسیار مانع کار خیر. و تجاوزگر، و

---

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۴۲

۲. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۳۸

۳. همان منبع - بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۴

گناهکار است. علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است.<sup>۱</sup>  
بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر گرامی که در آیات گذشته آمده بود در این  
آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد تا در یک مقایسه، فاصله میان این دو  
کاملاً روشن شود.

مفسران نقل کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤسای مکه پیامبر را به  
پیروی از آئین نیاکان و شرک و بت پرستی دعوت کردند، خداوند او را از اطاعت  
آنها نهی کرد.<sup>۲</sup>

بعضی دیگر نقل کرده اند که «ولید بن مغیره» که از سران بزرگ شرک بود اموال  
عظیمی به پیامبر عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او  
خواهد داد.<sup>۳</sup>

از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که  
وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند  
که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر گرامی امتیازاتی از او بگیرند، و او را به نوعی  
سازش بکشانند همانگونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است، لذا  
گاه اموال عظیم، و گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند، و  
در حقیقت روح پیامبر را با مقیاس وجود خود اندازه گیری و مقایسه می نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این  
پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند،  
چنان که در آیه ۴۹ سوره مائده می خوانیم؛ «در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق  
آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوسهای آنها پیروی مکن، و بر حذر باش که تو

---

۱. قلم ۸ تا ۱۳

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۸۵؛ تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۳۱

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۷۱۰

را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند»<sup>۱</sup>  
خداوند در این آیات از دشمنان پیامبر که نباید از آنان اطاعت کرد با تعبیر «زنیم» یاد می‌کند. زنیم کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می‌دهند در حالی که از آنها نیست، و در اصل از «زنمه» (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می‌گویند که آویزان است، گویی جزء گوش نیست و به آن وابسته است.<sup>۲</sup>

طبرسی از علی علیه السلام نقل می‌کند؛

«زنیم کسی است که اصل و اساسی ندارد»<sup>۳</sup>

در نقل دیگری هم فرمودند؛

«منظور از زنیم، ولد الزنا است»<sup>۴</sup>

خداوند در اینجا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و اخلاق رذیله آنها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می‌سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر چگونه افرادی بوده‌اند، افرادی دروغگو، پست، عیب جو، سخن چین، متجاوز گنهکار، بی‌اصل و نسب (زنا زاده) و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی‌رود.

این تعابیر در مورد دشمنان پیامبر گرامی اسلام، از قبیل توهین و ناسزا نیست، بلکه از قبیل بیان واقعیت است

یاد کردن از افراد با صفات مذموم و ناپسندی که دارند توهین محسوب

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۸۳

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۷۷

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۲

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۵۸

نمی‌شود بلکه خبر از واقع است. این که ما مثلاً به سرکرده آمد نیوز، بگوییم انسانی بی‌غیرت و کذاب و دروغگو بود که به خاطر اندک دریافتی از سرویس‌های جاسوسی، دست به وطن‌فروشی و جعل و تزویر و کذب و دروغگویی زد و سر سپرده آمریکا و اسرائیل شد، نهایتاً هم با کمال پستی و رذالت در چنگال قانون و عدالت، گرفتار شد، توهین و ناسزا نیست، بلکه عیناً خبر دادن از واقع است، لذا علامه طباطبایی می‌نویسد:

«امثال آیه ﴿مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* عُنْتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ﴾، هم از قبیل بیان واقع است نه ناسزا»<sup>۱</sup>

اگر این بیان را هم نادیده بگیریم و نگوییم بیان خداوند ناظر به دشمنان پیامبرگرمی است، باز هم می‌گوییم خداوند در این آیات تصریح می‌کند که اطاعت کردن از افرادی با چنین ویژگی‌هایی جایز نیست، باید از عیب جویان و سخن‌چینان و مانعان از خیر و متجاوزان و افراد گنهکار و کینه‌توز شکم‌باره و خشن و بد نام ﴿وَلَا تُطْعَ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ \* هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ \* مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ \* عُنْتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ﴾ اطاعت نکرد و زمام امور اجرایی و اجتماعی را به دست چنین افرادی از جمله ولد الزنا نسپریم، زیرا چنین افرادی، چون نطفه آنان در هنگام طغیان و سرکشی منعقد شده است، به حسب قانون وراثت، تمایل بیشتری به طغیان و سرکشی دارند.<sup>۲</sup>

در گذشته در رابطه با چرایی محروم بودن افراد زنیمن یعنی زنازاده از تصدی مناصب اجتماعی بحث کرده‌ایم؛<sup>۳</sup>

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۴۴۶

۲. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۱۰۶

### ۲۳. تناقض در آیه ۱۷۵ آل عمران: آیا ترس از شیطان یا ترس از خدا؟

پرسش بیست و سوم:

در آیه ۱۷۵ آل عمران خدا می‌فرماید: «شیطان شما را می‌ترساند»، و در ادامه دستور می‌دهد: «از من بترسید». این دو گزاره ممکن است برداشت‌هایی متناقض ایجاد کنند. اگر تنها ترس از خدا صحیح است، چرا شیطان نیز با ترساندن نقش ایفا می‌کند؟ آیا این آیه دچار تناقض مفهومی نیست یا به اشتباه، ترس از شیطان را هم عرض ترس از خدا جلوه می‌دهد؟

پاسخ:

در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین «روحاء» رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند.

پیامبر ارتش اسلام در محلی بنام «حمراء الاسد» که از آنجا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند. این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر میکردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته.

در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که یکی از مشرکان بنام «معبد الخزاعی» از مدینه بسوی مکه میرفت و مشاهده وضع پیامبر و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت میکردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و

از آنجا گذشت و در سرزمین «روحاء» به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و بسرعت پیش می آیند.

ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی دانم شما چه کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است! ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که بسرعت، عقب نشینی کرده و به مکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند از جمعی از قبيله عبد القیس (یا نعیم بن مسعود) که از آنجا میگذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی بسرعت بسوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر ﷺ را از پای در آورند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾: «خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است» اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، به مدینه بازگشتند.<sup>۱</sup>

خداوند در همین رابطه می فرماید:

﴿إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخْوَفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. «این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.»

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۴

این آیه که مورد استناد معاند قرار گرفته است، دنباله آیاتی است که در باره غزوه «حمراء الاسد» نازل گردید و «ذلکم» اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند بنا بر این معنی آیه چنین است؛ عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر میگذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تاثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بنا بر این شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.

تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبد القیس به شیطان، یا بخاطر این است که عمل آنها برآستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت، زیرا در قرآن و اخبار، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.

و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن، گفته شده، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنان که در سوره انعام آیه ۱۱۲ می خوانیم: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» «این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم»

در پایان آیه می فرماید: اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید، یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست.

همانطور در جای دیگر می خوانیم؛ «کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت» (سوره جن آیه ۱۴)

بنا بر این اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است، زیرا میدانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه

خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند. اصولاً مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، میدانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و به همین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهادت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد.<sup>۱</sup>

روشن می شود که در آیه مذکور هیچ گونه تضاد و تناقضی وجود ندارد. در گذشته بیشتر در رابطه با چرایی «ترس از خداوند» بحث کرده ایم؛<sup>۲</sup>

۲۴. چرا قرآن فهم و عقل را به قلب نسبت می دهد، در حالی که علم آن را به مغز مرتبط می داند؟

پرسش بیست و چهارم:

قرآن و روایات، تفکر و فهم را به «قلب» نسبت می دهند، در حالی که علم پزشکی امروز این کارکردها را مربوط به مغز می داند. آیا این تفاوت به معنای تأثیرپذیری قرآن از باورهای علمی زمان خودش است، مانند دیدگاه ارسطو که قلب را مرکز فهم می دانست؟ چگونه این تناقض ظاهری را می توان حل کرد؟

پاسخ:

چنان که مطرح کردید، از جمله انتقاداتی که به قرآن وارد می کنند، این است که می گویند قرآن مجید تفکر و تعقل را به قلب نسبت می دهد، چنان که چشم و گوش را وسیله دیدن و شنیدن معرفی می کند؛ حتی جایگاه قلب را در سینه معین نموده، آن جا که می فرماید:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷۸

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/4631](https://t.me/Rahnamye_Behesht/4631)

﴿...وَلَكِنَّ تَعَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛... بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود. (حج ۴۶) و از طرفی «فیزیولوژیستها» پس از آزمایشهای زیادی به این نتیجه رسیده اند که وسیله تفکر مغز است و کار قلب تنها پخش خون به نقاط مختلف بدن می باشد و قلب بسان تلمبه خودکاری است که دائماً در حرکت می باشد.

ما در پاسخ می گوئیم؛

آنچه دانشمندان در علوم مختلف از قبیل فیزیولوژی و روان شناسی - اثبات کرده اند این است که: اعصاب و مغز انسان مانند سایر اعضای بدن وظیفه خاصی دارند و اعصاب بدن بر اثر پیوستگی و ارتباط خاص با اعصاب مغز، آنچه را که از خارج دریافت می کنند به مغز مخابره می نمایند؛ مثلاً، هنگامی که دست ما در برابر عامل خارجی مانند آتش قرار می گیرد، فوراً اثر انعکاسی آتش را به ستاد فرماندهی ظاهری بدن گزارش می دهد؛ و یا دستگاه چشم که مانند یک دستگاه عکاسی آفریده شده و دارای طبقات مختلف و آبهای گوناگون است، نحوه کار آن ورود اشعه بطور مستقیم از جسم به چشم می باشد و پس از عبور از پرده های آن تصویری در نقطه مخصوصی از چشم به نام نقطه زرد به وجود می آید و اعصاب بینایی آن را به مغز می رساند و به این ترتیب عمل دیدن محقق می گردد.

«فیزیولوژی» درباره فعالیت های مغزی چنین می گوید: در موقع فکر کردن سلول های مغزی فعالیت های زیادی انجام می دهند؛ مغز بیشتر غذا می گیرد و بیشتر مواد فسفوری پس می دهد... و همچنین برای بقیه اعصاب انسان که هر کدام وسیله مخصوصی برای ادراک هستند، فعالیت های خاصی وجود دارد، ولی نتیجه ای که بسیاری از دانشمندان از این آزمایشها گرفته اند و گمان کرده اند که مرکز فهم و شعور همان سلول های مغزی است؛ و یا افکار و علوم انسانی همان آثار

مادّی است که روی اعصاب پس از تأثیر عوامل خارجی، ظاهر می‌شود، صحیح نیست؛ زیرا این آزمایشها بیش از این را اثبات نمی‌کند که عوامل خارجی و فعالیت‌های عصبی در ادراک و احساس انسان دخالت دارد، و بدون این فعل و انفعالات، انسان قادر به تفکر و ادراک یا دیدن و شنیدن نیست، و اما این که درک‌کننده واقعی یا به تعبیر واضح تر بیننده و شنونده همان مادّه مغزی، و تفکر و ادراک همان آثاری مادّی است که موقع تفکر در سطح دماغ و روی اعصاب دیده می‌شود، ابدأ صحیح نیست.

از این جهت، دانشمندان بزرگ جهان معتقدند که فوق این دستگاه مادّی بدن، دستگاه دیگری است که با این ابزار مادّی یک نوع هماهنگی دارد و تدبیر این دستگاه ظاهری به عهده اوست و با به کار انداختن وسایل مادّی - مانند چشم و اعصاب - مغز می‌تواند اطلاعاتی از خارج به دست آورد و در واقع درک‌کننده حقیقی اوست و تمام علوم و تفکرات بشر در آن متمرکز می‌باشد و از یک چنین قدرت پشت پرده به نامهای گوناگون عقل، روح و قلب تعبیر می‌کنند. شکی نیست که نوع مردم در استعمالات روزمره خود کلمه «قلب» را در همان معنای عقل و روح به کار می‌برند و در مکالمات عرفی خود ابدأ توجّهی به غیر این ندارند. ما هر روز می‌گوییم «در دل آرزوهایی دارم»، «قلبم از دیدن این جریان سیاه شده» و «قلبم از شنیدن این سرگذشت بی‌تاب گردید»؛ همین دانشمند فیزیولوژیست در مکالمات معمولی خود چنین می‌گوید: «دلّم از دوری فرزندم تنگ شده است.»

ناگفته پیداست که منظور از این کلمه «قلب» و یا «دل» آن عضو بخصوص صنوبری شکل نیست که وظیفه مخصوصی در بدن دارد، بلکه در کتاب لغت و فرهنگنامه‌ها می‌بینیم که یکی از معانی «قلب» همان روح و نفس انسانی است که مرکز ادراک و شعور به شمار می‌رود و به اصطلاح دانشمندان، لفظ «قلب» به

معنای عقل و روح است.<sup>۱</sup>

عقلت این که در میان این همه الفاظ، لفظ «قلب» برای کنایه آوردن از روح انتخاب شده، این است که قلب صنوبری در انظار مردم مظهر حیات و زندگی محسوب می‌شود، زیرا آنان با کار کردن قلب و توقف آن زنده و مرده را از هم تمیز می‌دهند. تعادل ضربان قلب و تندی آن در بیشتر اوقات نشانه صحت و بیماری است و اثرات روحی هر حادثه در نخستین مرحله در قلب ظاهر می‌شود؛ از این لحاظ کلمه‌ای را که برای عضوی تعیین شده که آثار ظاهری حیات در آن بیشتر محسوس است درباره روح و نفس و عقل به کار می‌برند.

قرآن مجید نیز که مفردات و ترکیبات و جمله بندی آن بر طبق اصطلاح مردم است معمولاً هر موقع کلمه «قلب» را به کار می‌برد، منظور همان عقل و روح و نیروهای ادراکی است. علاوه بر این، قراین زیادی از آیات قرآن گواهی می‌دهند که مراد از قلب همین معناست؛ اینک پاره‌ای از این قراین؛

۱. قرآن مجید پس از آن که اوضاع روز رستاخیز را بیان می‌کند چنین می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...»؛ در این تذکری است برای آن که عقل دارد... (ق ۳۷) ناگفته پیداست که قرآن مجید جریان روز قیامت را برای اشخاصی وسیله تذکر دانسته است که دارای قلب باشند. اگر مقصود از قلب همان عضو خاص باشد این عبارت صحیح نخواهد بود، زیرا همه مردم دارای این عضو خاص هستند، ناچار باید گفت منظور همان عقل و قدرت تفکر است.

۲. قرآن شریف قلب را مرکز یک رشته صفات و روحیات خاص می‌داند که بطور مسلم مربوط به این قلب مادی نیست، بلکه از اوصاف همان روح انسانی است؛ مثلاً، بعضی از قلبها را «قسی» و بعضی دیگر را «بیمار» و گاهی «نابینا»،

۱. معجم الوسیط ماده قلب

«مهر خورده» و «بسته شده» معرّفی می‌نماید. قرآن قلب را مرکز طهارت، ایمان، تاریکی، کفر و وسیله کسب سعادت و شقاوت قلمداد می‌کند و نجات و سعادت را به قلب سالم اختصاص می‌دهد.<sup>۱</sup>

بدیهی است این اوصاف و حالات از صفات روح انسان است، زیرا قساوت، سنگدلی، بیماری و ناپینایی در این قلب مادّی تصوّر ندارد، اینها نشانه خوبی است که مراد از قلب همان روح است که در عرف مردم نیز در این معنا به کار برده می‌شود.

از بیان گذشته، معنای آیه‌ای که در اشکال تذکّر داده شده است روشن گردید؛ زیرا اگر چه قرآن تعقل را به قلب نسبت داده و جایگاه آن را در سینه معین کرده است، ولی چنان‌که روشن گردید قلبی که در سینه قرار گرفته، در اصطلاح قرآن و تعبیرات معمولی کنایه از روح و عقل است (یکی از معانی «قلب»، عقل است و یکی از معانی «صدر»، ذات و سرشت انسان) و علّت این تعبیر همان ارتباط زیاد قلب صنوبری با روح و ظهور و انعکاس حالات روحی و حیات و مرگ در قلب می‌باشد.

قرآن نه تنها «قلب» را کنایه از عقل و روح می‌گیرد بلکه گاهی لفظ «صدر» (سینه) را نیز در این مورد به کار می‌برد آن‌جا که می‌فرماید: «آیا سینه تو را وسیع نساختیم» (انشراح ۱) یا «کسی را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای قبول اسلام وسیع می‌سازد» (انعام ۱۲۵) بدیهی است سینه معمولی انسان هرگز با قبول و عدم قبول اسلام گشاد و تنگ نمی‌شود، بلکه کنایه از همان توسعه و بزرگی روح است ولی از آن‌جا که محیط سینه مرکز ظهور انعکاسهای حیاتی است، از این نظر با جمله یاد شده تعبیر می‌آورند.<sup>۲</sup>

۱. سوره بقره آیات ۷، ۱۰، ۷۴، ۲۲۵؛ شعراء آیه ۸۹؛ حج - آیه ۴۶؛ احزاب - آیه ۵۳ حجرات - آیه ۱۴

۲. پاسخ به پرسش‌های مذهبی، شیخ جعفر سبحانی و شیخ ناصر مکارم شیرازی، ص ۶۳۷

در تفسیر نمونه نیز می‌خوانیم:

«چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است، در حالی که می‌دانیم قلب مرکز ادراکات نیست، بلکه تلمبه‌ای است برای گردش خون در بدن؟»

در پاسخ چنین می‌گوییم:

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱. به معنی «عقل و درک»، چنان‌که در آیه ۳۷ سوره «ق» می‌خوانیم:  
**﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾**؛ (در این مطالب، تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند).

۲. به معنی «روح و جان»، چنان‌که در سوره «احزاب» آیه ۱۰ آمده است:  
**﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾**؛ (هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرو مانده و جان‌ها به لب رسیده بود).

۳. به معنی «مرکز عواطف»، آیه ۱۲ سوره «انفال» شاهد این معنی است:  
**﴿سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾**؛ (به زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم).

و در جای دیگر، در سوره «آل عمران» آیه ۱۵۹ می‌خوانیم:  
**﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾**؛ (...)  
 اگر سنگدل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند).

توضیح این‌که در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

۱. مرکز ادراکات، که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است؛ و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید، احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم - اگرچه مغز و سلسله اعصاب، در واقع وسیله و ابزاری برای روح هستند.

۲. مرکز عواطف، که عبارت است از همان «قلب» صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد. مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد. اولین جرقه از قلب شروع می‌شود. ما هنگامی که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم، بالوجدان فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم؛ و همچنین وقتی که به مطلب سرورانگیزی برمی‌خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید)

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روح و روان آدمی است، ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آن‌ها متفاوت است. عکس‌العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود، ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور، به روشنی اثر آن‌ها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

نتیجه این‌که:

اگر در قرآن، مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است. از همه این‌ها گذشته، قلب به معنی عضو مخصوص، نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین، چه مانعی دارد که فعالیت‌های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود؟<sup>۱</sup>

۲۵. ادعای شق القمر در قرآن؛ معجزه‌ای بی‌مدرک از دید علم مدرن!!!

پرسش بیست و پنجم:

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۸ به بعد.

ناسا در پاسخ به برخی ادعاهای اسلام‌گرایان درباره شکافته شدن ماه به دو نیم در گذشته (شق القمر) اعلام کرده هیچ شواهد علمی یا آثار سطحی و عمقی بر ماه وجود ندارد که این ادعا را تأیید کند. بنابراین، آیا ادعای قرآن درباره شق القمر صرفاً یک افسانه غیرعلمی نیست؟

پاسخ:

در اولین آیه سوره قمر می‌خوانیم «اقتربت الساعة وانشق القمر» قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. در این آیه شریفه سخن از معجزه بزرگ شق القمر است.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده‌اند مشرکان نزد رسول خدا آمدند و گفتند: اگر راست می‌گوئی و تو پیامبر خدائی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می‌آورید؟ عرض کردند آری - و آن شب، شب چهاردهم ماه بود - پیامبر از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به او بدهد ناگهان ماه دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: ببینید<sup>۱</sup>

در اینکه چگونه ممکن است این کره عظیم آسمانی شکافته شود، و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شکافتن سؤالاتی مطرح است.

پاسخ این سؤالات با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست، زیرا اکتشافات می‌گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه‌های آن مشاهده شده، هرچند در هر کدام عوامل خاصی مؤثر بوده است. به تعبیر دیگر: کراراً در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاقها و انفجارهائی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور

---

۱. مجمع البیان و کتب تفسیر دیگر ذیل آیه ۱ سوره قمر

می‌شویم؛

الف) «پیدایش منظومه شمسی» این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بود که بعداً از آن جدا شده، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است. منتها درباره عامل این جدائی گفتگو است. «لاپلاس» معتقد است عامل این جدائی «نیروی گریز از مرکز» منطقه استوائی خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می‌کرد، سرعت این گردش در منطقه استوائی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید. ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدید در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می‌شمرد. طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدائی قطعاتی از آن نمی‌دانند دست به سوی این فرضیه دراز کرده، می‌گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود می‌آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس، و بر اثر آن، قطعاتی از خورشید یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد کره خورشید به گردش درآمد.

در هر حال عامل جدائی هرچه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جدائیها صورت گرفته است. ب) «آستروئیدها» «استروئیدها» قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک و «شبه سیارات» تعبیر می‌کنند، بزرگی یکی از آنها چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می‌رسد، ولی غالباً از این کوچکترند.

دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان مدار «مریخ» و مدار «مشتري» در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است. تاکنون بیش از ۵ هزار آستروئید کشف و مشاهده شده، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است، بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احیاناً می‌توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده کرد. این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است.

«شهابها» سنگهای بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی‌کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می‌کند، به سوی زمین جذب می‌شوند. این سنگهای کوچک بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام‌آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می‌شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین آنها را مشاهده می‌کنیم، و از آن به تیر شهاب تعبیر می‌نمائیم. و گاه تصور می‌کنیم که ستاره دوردستی است که سقوط می‌کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته، و سپس خاکستر می‌شود.

مدار گردش شهابها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل در مرداد ماه و آبان ماه که دو نقطه تقاطع دو مدار است شهابها بیشتر دیده می‌شوند. دانشمندان می‌گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است. این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی.

به هر حال مسأله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی امری بی‌سابقه نیست، و

هرگز از نظر علم محال نمی باشد، تاگفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد. اینها همه در مورد انشقاق است ولی بازگشت آن، به حال معمولی، بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملاً امکان پذیر است.

شق القمر، تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت، بلکه جنبه اعجاز داشت، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید)<sup>۱</sup>

دانشمندان ناسا گفته اند که اثری از شکافته شدن ماه را مشاهده نکرده اند، اما نگفته اند که شکافته شدن ماه محال است. ممکن است در آینده نشانه هایی از شکافته شدن ماه را کشف کنند.

در تحقیق بالا که از تفسیر نمونه نقل شد، روشن شد که شکافته شدن و انشقاق در اجرام آسمانی امری محال نیست و نمونه هایی از آن هم واقع شده است.

چه مانعی دارد که ماه که به قدرت الهی شکافته شد، به قدرت الهی به نحوی به هم پیوند بخورد که حتی اثری هم از شکاف بر روی ماه باقی نماند! یا چه مانعی دارد که بگوییم اگر شکافی هم بر روی ماه باقی مانده باشد، به واسطه برخورد شهاب سنگ ها به ماه در طول قرن های متمادی، آن اثر محو شده باشد!

یا چه مانعی دارد که بگوییم اگر اثری از شکاف مذکور بر روی ماه باشد، هنوز تحقیقات دانشمندان به آن نرسیده است و استبعاد عقلی ندارد که در آینده به آن برسند؟ زیرا هنوز بسیاری از حقایق عالم است که کشف نشده است و به خاطر همین دانشمندان در هر رشته پیوسته برای درک و کشف این حقایق در حال تحقیقات شبانه روزی هستند؟

بسیاری نابخردانه است که بگوییم چون دانشمندان فلان موضوع را کشف نکرده‌اند، پس فلان موضوع واقعیت ندارد، زیرا در این صورت باید باب تحقیق و پژوهش در علوم مختلف تعطیل می‌شد.

بنابراین در رابطه با معجزه شق القمر، دلیل اصلی ما آیات و روایات اسلامی هستند که این واقعه را ثابت می‌دانند و اصل واقعه هم محال عقلی نیست و نمونه‌های این انشقاق در اجرام آسمانی واقعه شده است و برایمان فرقی نمی‌کند که ناسا به نشانه‌هایی از صحت این واقعه برسد یا نرسد، اگر برسد تاییدی بر گفته ما است و اگر نرسد، به صحت واقعه خللی وارد نمی‌شود.

۲۶. توصیف «آب پست» برای مایع منی در قرآن؛ ناسازگار با یافته‌های علمی؟

پرسش بیست و ششم:

چرا قرآن، مایع منی را «آبی پست و بی ارزش» توصیف کرده است، در حالی که علم امروز آن را ترکیبی بسیار حیاتی و پیچیده می‌داند که حاوی میلیون‌ها اسپرم فعال و مواد مغذی ضروری برای تولیدمثل انسان است؟ آیا این تعبیر با واقعیات علمی در تضاد نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«ما نشانه‌های خود را در نظام آفرینش، در سراسر جهان و در درون وجود خود انسان‌ها به آن‌ها نشان می‌دهیم تا بدانند که او بر حق است»<sup>۱</sup>

بر این اساس، خداوند یکی از نشانه‌های توحیدی خودش را، خلقت انسان از منی می‌داند و می‌فرماید:

«نسل (انسان را) از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد»<sup>۱</sup>

و می‌فرماید؛

«آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم»<sup>۲</sup>

این تعابیر اشاره به وضع ظاهری ماده «منی» است به این بیان که خداوند می‌گوید ما چنان قدرت و توانایی داشته‌ایم که شما را از یک ماده‌ای که نزد خودتان بد بو و بی ارزش تلقی می‌شود و همگان از آن دوری می‌کنند آفریدیم. ماده منی نزد شما، مایعی پست تلقی می‌شود و همگان از آن دوری می‌کنید، اما ما شما را از همین ماده پست و بی ارزش آفریدیم، آیا باز هم جایی برای شک در قدرت و توانایی ما باقی می‌ماند!

در تفسیر نمونه چنین آمده است؛

«این آب که ظاهراً آبی است، بی ارزش و بی مقدار از نظر ساختمان و سلولهای حیاتی شناور در آن و همچنین ترکیب مخصوص مایعی که سلولها در آن شناورند، بسیار ظریف و فوق العاده دقیق و پیچیده است و از نشانه‌های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب می‌شود و کلمه «مهین» که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است، اشاره به وضع ظاهری آن می‌باشد و گرنه از اسرار آمیزترین موجودات است»<sup>۳</sup>

۲۷. آیا قرآن جبرگرایی را تأیید می‌کند؟ بررسی ادعای بی‌اختیاری انسان در آیه

**گفت وگویی شیطان با خدا!**

**پرسش بیست و هفتم:**

---

۱. سجده ۸

۲. مرسلات ۲۰

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲۶

برخی می‌گویند قرآن اختیار انسان را نفی می‌کند و انسان را مجبور در اعمال خود می‌داند، چون در آیه‌ای شیطان به خدا می‌گوید: «تو مرا گمراه کردی» و خدا این سخن را رد نمی‌کند. آیا این آیه مؤید جبرگرایی است؟

پاسخ:

آنچه مورد اشکال قرار گرفته است این آیه قرآن است که خداوند از زبان شیطان نقل می‌کند که گفت:

«گفت پروردگارا بخاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمت‌های مادی را در زمین در نظر آنها تزیین می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان مخلصت را...»<sup>۱</sup>

این جمله از دروغ‌ها و افتراهای شیطان به ساحت قدس پروردگار است و نشان می‌دهد که او تا چه حد جسور و بی‌پروا است که چنین دروغ بزرگی را به خدا می‌بندد، خداوندی که هدایتگر همگان است و اسباب هدایت را در اختیار آنها گذارده است و چون سخن شیطان واضح البطلان بوده است قرآن اشاره‌ای به بطلان آن نمی‌کند

خداوند کدام عامل گمراهی را برای شیطان فراهم ساخت؟ آیا به او و به فرشتگان نفرمود که شرافت آدم به جهت روح ویژه الهی او است ولی شیطان حسود و خود خواه آن را نادیده گرفت و به مساله آفرینش او از گل بسنده کرد. آیا سبب گمراهی او خودش نبود؟<sup>۲</sup>

به بیان دیگر؛

«بدیهی است که خدا شیطان را گمراه نساخته بود بلکه این نسبت شیطنت‌آمیز بود که از ابلیس صادر شد برای اینکه خود را تبرئه کند و توجهی

۱. حجر ۳۹-۴۰

۲. پیام امام امیرالمومنین، ج ۷، ص ۳۷۳

برای اغواگری خود ترتیب دهد و این رسم همه ابلیس‌ها و شیاطین است که؛  
اولاً؛ گناهان خویش را به گردن دیگران می‌افکنند.  
ثانیاً؛ همه جا می‌کوشند تا اعمال زشت خود را با منطقی‌های غلط توجیه  
کنند نه تنها در برابر بندگان خدا حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه  
است.<sup>۱</sup>

۲۸. آیا حدیث ۱۷ هزار آیه‌ای دلیل بر تحریف قرآن است؟ نقد مستند قرآنی در  
منابع شیعه!

پرسش بیست و هشتم:

روایتی در کتاب «الکافی» از امام صادق نقل شده که می‌گوید قرآنی که جبرئیل  
برای پیامبر آورد ۱۷۰۰۰ آیه داشت؛ در حالی که قرآن فعلی ۶۲۳۶ آیه دارد. آیا این  
حدیث، تحریف قرآن را اثبات نمی‌کند؟ با توجه به صحت سند روایت، آیا دو سوم  
قرآن حذف شده است؟

پاسخ:

این که قرآن کریم تحریف نشده است، مسأله‌ای قطعی و تردید ناپذیر است و  
ادله متعدد عقلی و نقلی بر این مطلب گواه است که می‌توانید، پاسخ گذشته ما  
را در این رابطه مطالعه فرمایید؛<sup>۲</sup>

لذا می‌بینیم علما و بزرگان تاریخ در طول تاریخ، تصریح به عدم تحریف قرآن  
کرده‌اند؛<sup>۳</sup>

مرحوم ثقة الاسلام کلینی، با سند خود از امام صادق علیه السلام چنین خبر می‌دهد؛  
«إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ؛ قرآنی که

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۷۲

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/3346](https://t.me/Rahnamye_Behesht/3346)

3. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/4626](https://t.me/Rahnamye_Behesht/4626)

جبرئیل برای محمد ﷺ آورده است، هفده هزار آیه دارد.»

برخی به ظاهر این حدیث تمسک کرده و آن را دال بر حذف بیش از ۲/۳ از آیات قرآن دانسته‌اند لیکن این پنداری بیش نیست و نمی‌توان به ظاهر این حدیث تمسک کرد. همان طور که جمله‌ی محققان امامیه بر این باورند؛ چون:

۱. در برخی از نسخه‌های کتاب کافی این حدیث به این صورت آمده است:  
**إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ سَبْعَةَ آلَافِ آيَةٍ؛** قرآنی که جبرئیل برای محمد ﷺ آورد هفت هزار آیه دارد.<sup>۱</sup>

و عدد هفت هزار، عددی تقریبی است که با تعداد آیات قرآن انطباق دارد.  
به بیان دیگر؛

در برخی از نسخه‌های کتاب کافی این حدیث به این صورت آمده است  
«قرآنی که جبرئیل برای محمد آورد هفت هزار آیه دارد» (سبعة الاف آية)  
محدث فیض کاشانی در الوافی این حدیث را به نقل از کتاب کافی به همین صورت آورده است<sup>۲</sup>

و از نظر بزرگان نسخه‌هایی از کتاب کافی که نزد فیض کاشانی بوده است از صحت و اتقان بیشتری برخوردار است<sup>۳</sup>

طبق این بیان در آن نسخه از کافی که بجای سبعة آلاف، (هفت هزار) سبعة عشر آلاف (هفده هزار) آمده است تصحیف صورت گرفته و لفظ عشر در سبعة عشر، اضافه شده و از لغزش‌های نسخه نویسان بوده است، چنان که برخی بر این امر تصریح کرده‌اند.<sup>۴</sup>

---

۱. الکافی، طبع دار الحدیث، ج ۴، ص ۶۷۵

۲. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۸۱

۳. مقدمه الوافی، مرحوم شعرانی، ج ۱، ص ۲

۴. پاورقی شرح الکافی با تصحیح شعرانی، ج ۱۱، ص ۷۶

و عدد هفت هزار عددی تقریبی است که با تعداد آیات قرآن انطباق دارد و این نحو تعبیر و ذکر عدد به صورت تقریبی در میان مردم رواج دارد مانند این که روایت شده است امام سجاد پیوسته چهل سال بعد از شهادت حسین علیه السلام گریه می کرد با این که ایشان بعد از پدرشان سی و پنج سال عمر کردند اما از باب ذکر عدد به صورت تقریبی چهل سال بیان شده است<sup>۱</sup>

۲. بر فرض که این حدیث به صورت هفده هزار آیه باشد، این محدث بزرگ شیعه، شیخ صدوق است که آن را علاج و عدد زاید بر آیات موجود را حمل بر احادیث قدسی کرده است.

ایشان که در مقام بیان اعتقادات امامیه است می گوید؛

«اعتقاد و باور ما این است که قرآنی که خداوند بر پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده، همین قرآن شناخته شده و معروف میان مردم است و قرآن هرگز بیش از این نیست... و هر کس به ما نسبت دهد قرآن را بیش از این می دانیم، به ما افترا بسته و دروغ می گوید....»

بلکه می گوئیم نوعی از وحی، که از جنس وحی قرآن نیست، به اندازه ای نازل شده که اگر آن را با تعداد آیات قرآن جمع کنیم، به ۱۷ هزار آیه می رسد؛ مانند این سخن جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله [که نوعی وحی نازل از سوی خداست]: «ان الله تعالی يقول لك يا محمد، دار خلقی و...؛ خداوند تعالی به تو می گوید: ای محمد، با آفریده های من مدارا کن و...» و مانند آن، که بسیارند و جملگی وحی غیر قرآنی هستند؛ چون اگر [از سنخ وحی] قرآنی بودند باید در قرآن می بودند و هرگز از آن جدا نمی شدند...»<sup>۲</sup>

۱. صیانه القرآن من التحریف، ص ۲۲۵

۲. الاعتقادات، ص ۸۴ (لازم به ذکر است که شیخ صدوق، منبع سخن خود را کتاب کافی معرفی معرفتی نکرده است، تا بیان او با پاسخ اول ما تضاد داشته باشد)

بنابراین، در حدیث مذکور یا تصحیف صورت گرفته است، یا باید بگوییم که منظور از قرآن در آن حدیث، مطلق کلام خدا است که شامل احادیث قدسی نیز می‌شود که مجموعاً با آیات قرآن، هفده هزار آیه و مورد می‌باشند.

۲۹. آیا آیه ۲۲۳ سوره بقره نگاه ابزاری به زن دارد و او را صرفاً وسیله‌ای جنسی معرفی می‌کند؟

پرسش بیست و نهم:

بر اساس آیه ۲۲۳ سوره بقره که زنان را «کشتزار» مردان معرفی می‌کند، برخی معتقدند قرآن نگاهی ابزاری و جنسی به زن دارد و این تعبیر را مصداق زن‌ستیزی می‌دانند. آیا این تعبیر با شأن خداوند سازگار است؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «زنان شما کشتزار شمایند، هر جا و هرگاه که بخواهید، به کشتزار خود درآیید (و با آنان آمیزش نمائید) و (در انجام کار نیک) برای خود، پیش بگیرید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان بشارت ده» (بقره ۲۲۳)

برای روشن شدن مفهوم آیه باید توجه داشت که اسلام اهمیت فراوانی برای فرزندآوری و ازدیاد نسل و تقویت جمعیت مسلمین قائل شده است، تا جایی که پیامبر گرامی فرمود:

«زیاد فرزند بیاورید زیرا من به وسیله فرزندان فراوان شما در روز قیامت به امت‌های دیگر افتخار می‌کنم»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«اگر می‌توانی که ذریه و فرزندی داشته باشی که به وسیله آنان زمین از تسبیح پرودگار سنگین تر شود، چنین بکن»<sup>۱</sup>

در آیه مذکور نیز، زنان به مزرعه و کشتزاری تشبیه شده‌اند که بذر مرد را در درون خود پرورش داده و پس از ۹ ماه، گل فرزند را به بوستان بشری تقدیم می‌کنند. همچنان که انسان، بدون کشت و مزرعه از بین می‌رود، جامعه بشری نیز بدون وجود زن نابود می‌گردد.

زنان وسیله‌ی هوسبازی نیستند، بلکه رمز بقای نسل بشر هستند. پس لازم است در آمیزش جنسی، هدف انسان تولید یک نسل پاک که ذخیره قیامت است باشد و در چنین لحظات و حالاتی نیز هدف مقدّسی دنبال شود. جمله‌ی **﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾** هشدار می‌دهد که از راههای غیر مجاز، بهره جنسی نبرید و به نحوی حرکت کنید که در قیامت سرافراز باشید و اولاد و نسلی را تحویل دهید که مجسمه‌ی عمل صالح و خیرات آن روز باشند.

بنابراین؛

۱. همسر مناسب همچون مزرعه‌ی مناسب است و سلامت بذر، شرط تولید بهتر است. **﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ﴾**

۲. بذر و زمین، هر دو در تولید نقش مهمی دارند. زن و مرد نیز در بقای نسل آینده نقش اساسی دارند. **﴿حَرْثُ لَكُمْ﴾**

۳. غرائز نیز باید جهت‌خداایی بگیرند. اگر هدف از آمیزش، فرزندی پاک و ذخیره قیامت باشد، آن نیز رنگ الهی می‌گیرد. **﴿وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾**

۴. زن، نه کالاست و نه منشأ تاریکی، بلکه او بنیان‌گذار آبادی‌ها و سرمایه‌گذار تاریخ و فرستنده هدایای اخروی است. **﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ﴾**، **﴿وَقَدِّمُوا﴾**

### لَا تُفْسِدُوا

لذا می‌گوییم، آیه مذکور هیچ توهینی را به زنان عرضه نمی‌دارد، بلکه در صدد بیان این نکته اساسی است که نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت‌کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذایی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود.

در حقیقت قرآن می‌خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیله اطفاء شهوت و هوسرانی مردان نیست، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ حیات نوع بشر، این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می‌نگرند، هشدار می‌دهد<sup>۲</sup>.

۳۰. آیا آیه ۳۸ سوره هود نشان‌دهنده رفتار تمسخرآمیز خداوند با انسان‌هاست؟

پرسش سی‌ام:

در آیه ۳۸ سوره هود آمده که خداوند، کسانی را که مؤمنان را مسخره می‌کنند، به همان شکل مسخره می‌کند. آیا چنین رفتاری با شأن خداوند سازگار است؟ و آیا این آیه نشان‌دهنده مجادله جویی و انسان‌ستیزی در قرآن نیست؟

پاسخ:

خداوند در آیاتی در برابر کفار و منافقین که می‌گفتند ما مومنین را مسخره می‌کنیم، پاسخ می‌دهد که ما هم شما را مسخره خواهیم کرد، چنان که در مورد

۱. تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۵۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۱

منافقان نقل می‌کند؛

«و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می‌کنیم. - خداوند آنها را استهزاء می‌کند، و آنها را در طغیانشان نگه می‌دارد تا سرگردان شوند» (بقره ۱۴-۱۵)

و می‌فرماید؛

«کسانی که از صدقات مؤمنان اطاعت کار عیب جویی می‌کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) تواناییشان ندارند مسخره می‌نمایند، خدا آنها را مسخره می‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است.» (توبه ۷۹)

و در سوره هود در مورد نوح نبی می‌فرماید؛

«او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد - بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد» (هود ۳۸-۳۹)

استهزاء و مسخره کردن به معنای خوار کردن و تحقیر کردن طرف مقابل است. کفار و منافقین در صدد بودند که با الفاظ و گفتار و رفتار خود، مومنین را خوار و تحقیر کنند، خداوند پاسخ آنان را می‌دهد که همانطور که شما امروز در صدد خوار و تحقیر کردن مومنان هستید، ما نیز شما را مسخره می‌کنیم، یعنی با عذابه‌ای خود خوار و ذلیل می‌کنیم، چه در دنیا و چه در آخرت.

«امام رضا علیه السلام فرمود؛

«همانا خداوند والا و بلندمرتبه ریشخند نمی‌کند، به مسخره نمی‌گیرد، نیرنگ نمی‌زند و نمی‌فریبد؛ بلکه خدا عز و جل آنان را به خاطر ریشخند کردن و تمسخر

و نیرنگ زدن و فریبکاری، کیفر می دهد، (و خوار و ذلیل می کند) خدا از آنچه ستمگران می گویند، بسی والاتر است.<sup>۱</sup>

در تفسیر نمونه هم چنین آمده است؛

«منظور از جمله «خدا آنها را مسخره می کند» آن است که خداوند مجازات استهزاء کنندگان را به آنها خواهد داد و با آنان چنان رفتار می کند که همچون استهزاء شدگان تحقیر شوند»<sup>۲</sup>

بنابراین، روشن شد که استهزاء و مسخره کردن به معنای خوار و تحقیر کردن طرف مقابل است، و جمله «خدا آنان را مسخره می کند» یعنی خداوند، آنان را با عذابهای خود خوار و تحقیر خواهد کرد و جزای مسخره کردن آنان را به آنها خواهد چشاند.

۳۱. آیا قانون ارث در اسلام تبعیض آمیز و زن ستیزانه است؟ نگاهی به آیه ۱۱

سوره نساء و پاسخ امام رضا علیه السلام!

پرسش سی و یکم:

چرا بر اساس آیه ۱۱ سوره نساء، ارث مردان دو برابر زنان است؟ آیا این قانون تبعیض آمیز نیست و نشانه ای از زن ستیزی در اسلام نیست؟ به ویژه آنکه امام رضا علیه السلام نیز این تفاوت را با برتری مردان توجیه کرده اند. آیا این توجیه در عصر امروز، که زنان هم کار و تلاش می کنند، منطقی و عادلانه است؟

پاسخ:

با اینکه ظاهراً ارث مرد دو برابر زن است اما با دقت بیشتر روشن میشود که از یک نظر ارث زنان دو برابر مردان میباشد! و این بخاطر حمایتی است که اسلام از

۱. معانی الاخبار، ص ۱۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۶۰

حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه وظائفی بر عهده مردان گذارده که با توجه به آن نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان میشود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذارده نشده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن و پوشاک و خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست، در حالی که زنان از هرگونه پرداخت هزینه‌ای حتی برای خودشان معاف هستند، بنا بر این یک زن میتواند تمام سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین میشود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج میشود، و نیمی برای خودش، در حالی که سهم زن هم چنان بحال خود باقی میماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید؛

فرض کنید مجموع ثروت‌های موجود در دنیا معادل ۳۰ میلیارد تومان باشد که از طریق ارث تدریجاً در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم میگردد، اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم، می‌بینیم از این مبلغ ۲۰ میلیارد سهم مردان، و ۱۰ میلیارد سهم زنان است، اما مطابق معمول، زنان ازدواج میکنند، و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان میتوانند ۱۰ میلیارد خود را پس انداز کنند، و در بیست میلیارد سهم مردان، عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف میشود.

بنا بر این در واقع نیمی از سهم مردان که ۱۰ میلیارد میشود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به ۱۰ میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار ۲۰ میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان بیش از ۱۰ میلیارد عملاً برای خود مصرف نمی‌کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان، از نظر مصرف و بهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت بخاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این یک نوع حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده و سهم حقیقی آنها را بیشتر قرار داده اگر چه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می‌بریم که سؤال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه بیگاه از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسش‌هایی می‌کردند، و پاسخ‌هایی که از طرف این پیشوایان بزرگ (ائمہ اهل بیت) به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است، و آن اینکه خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را بر عهده مردان گذارده است به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که در پاسخ این سؤال فرمود؛

«اینکه سهم زنان نصف سهم مردان از میراث است، بخاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می‌کند چیزی می‌گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد»<sup>۱</sup>

روایتی هم که معاند به آن استناد می‌کند، صراحتاً به همان که گفتیم اشاره دارد که چون زنان عیال مردان هستند، سهم الارث آنان کمتر است، و منظور از برتری مردان بر زنان که در روایت بیان شده است، برتری در قدرت جسمانی و زور بازو است که به خاطر همین مساله مردان سرپرست خانواده و زنان عیال مردان هستند، و اگر چه سهم الارث زنان نصف مردان است اما چون تامین مخارج آنان بر عهده سرپرست خانواده یعنی مردان است، عملاً، بیشتر از مردان ارث می‌برند.

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم) ۱۳۱

تفصیل پاسخ در مورد برتری مردان بر زنان از نظر خلقت تکوینی و نیروهای جسمی را در ذیل بخوانید؛<sup>۱</sup>

### ۳۲. نابرابری شهادت زن و مرد در قرآن؛ تبعیض یا حکمت؟

پرسش سی و دوم:

چرا در قرآن، شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد دانسته شده است؟ آیا این نابرابری نوعی تبعیض علیه زنان نیست؟ نقش جنسیت در اعتبار شهادت چیست؟  
پاسخ:

خلاصه پاسخ آن است که اگر شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است به خاطر آن است که عواطف بر زنان غلبه دارد و ای بسا تحت تاثیر عواطف واقع شوند و به نفع کسی و به زیان دیگری شهادت دهند.<sup>۲</sup>

اینک تفصیل پاسخ؛

باید دانست شهادت پیش از آنکه یک حق و امتیاز باشد، یک تکلیف اجتماعی است که سود و ضرر آن به دیگران برمی گردد. طرح دعوی و اثبات آن سه دسته است؛ ۱. ادعا؛ ۲. اقرار؛ ۳. شهادت و گواهی.

گاهی کسی ادعا می کند فلان چیز مال من است و گاهی ادعا می کند فلان کار ناروا را انجام داده ام و مسئول خسارت هستم و گاهی نه به سود خود و نه به ضرر خود، بلکه به سود کسی علیه کسی دیگر شهادت می دهد.

در مسئله ادعا که بازگشت سود آن به خود مدعی است زن و مرد مساوی اند و در مسئله اقرار نیز که بازگشت ضرر آن به خود اقرارکننده است، تفاوتی وجود ندارد. پس تفاوت در جایی است که یک تکلیف اجتماعی مبنی بر عدالت

---

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9708](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9708)

۲. پیام امام امیر المومنین، ج ۳، ص ۲۹۱

ورزی و احیای حق متوجه او است و سود و زیان گفتار و شهادت او مربوط به دیگران است و برای جلوگیری از تضییع حقوق دیگران به لحاظ ساختار عاطفی و احساساتی زنان که مانع ضبط جزئیات و نیز احتمال تأثیر قلبی در مقام اداء گردد، شهادت زنان به شکل محدودتر پذیرفته می‌شود.

درباره راز و حکمت تفاوت‌های حقوقی زن و مرد در مسأله شهادت و گواهی شایان توجه است که؛

۱. شهادت زن در مواردی به طور فردی نیز پذیرفته است، در حالی که در مردان هیچ موردی نداریم که شهادت یک مرد پذیرفته شود بلکه حداقل باید دو نفر باشند یعنی، حکم «تساوی دو زن با یک مرد» مطلق نیست. به طور مثال در مورد اثبات زنده متولد شدن طفل، شهادت مرد چیزی از ارث را برای طفل ثابت نمی‌کند ولی با شهادت هر زن «یک چهارم» از ارث ثابت می‌شود و در این مورد فقط شهادت زنان مسموع است. شهادت بر بکارت و یا عیوب جنسی نیز موارد دیگری است که در آن تنها شهادت زنان پذیرفته است.

۲. در مواردی شهادت دو زن برابر یک مرد دانسته شده که نوعاً در مورد حدود و حقوق است. حکمت‌های این تفاوت حقوقی زن و مرد، از زوایایی قابل توجه است؛

الف) زن موجودی است که احساسات و عواطفش جنبه غالب شخصیتی او را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این موضوع هیچ نقیصی برای زن نیست بلکه اگر چنین نبود آن گاه نظام خلقت دچار اشکال بود، چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند و جنبه‌های شخصیتی یکدیگر را تکمیل می‌کنند. به دلیل همین ویژگی و واقعیت، زن بیشتر از مرد تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرد و لذا ممکن است تحت تأثیر احساسات و عواطف مختلف، شهادتی بدهد که تنها موافق احساسات او باشد. اجتماع دو زن برای شهادت بر چیزی، ضریب

اطمینان را در شهادت بالا می‌برد.

ب) از سوی دیگر از آسیب‌پذیری یک زن نیز در جریان شهادت و خصومت‌ها و درگیری‌های پس از آن نیز تا حدودی می‌کاهد.

پس در آیین دادرسی اسلام، شهادت زن همچون شهادت مرد، به عنوان یک اصل پذیرفته شده است، اگر چه در برخی موارد قدرت اثبات شهادت مرد و زن متفاوت است.

ج) در ادای شهادت نیز زنان هم به دلیل ویژگی‌های درونی و هم به لحاظ آسیب‌پذیری از تهدیدات خارجی بیشتر تحت تأثیر فشار عاطفه مثبت و یا منفی و یا ارباب خارجی قرار گرفته، آن گونه که باید شهادت ندهد و یا شهادت برخلاف دهد.

بنابراین، شهادت زن در موضوعات مختلف متفاوت می‌باشد. حکمت امر، در مورد اشکال مطرح شده، دور نگاه داشتن زنان از مخاطرات اجتماعی و حفظ حقوق دیگران بوده است. زیرا شهادت در نظام اسلامی یک تکلیف است. شخصی که شهادت او پذیرفتنی است و شاهد قضیه‌ای بوده است مکلف به حضور در دادگاه جهت ادای شهادت می‌باشد. از این رو، اگر شهادت یک زن در موارد حادی نظیر قتل پذیرفته بود، نباید از آمدن به دادگاه و دادن شهادت امتناع ورزد. اسلام با نپذیرفتن شهادت زن در این موارد، این تکلیف را از زن برداشته است، چرا که شخصی که علیه او شهادت داده می‌شود، امکان دارد براساس آن شهادت، به اعدام، یا تحمل ضربات شلاق محکوم گردد و لذا امکان اعمال تهدیداتی از سوی محکوم و یا اطرافیانش نسبت به شاهد وجود دارد.<sup>۱</sup>

برخی از محققین در این رابطه می‌گویند:

۱. چون شهادت در محکمه و نزد قاضی است، اگر شهادت نساء مانند

---

۱. لوح فشرده پرسمان، کلیدواژه شهادت زنان.

رجال در تمام امور قبول شود پای زنان به محاکم که محل نزاع و کشمکش‌ها است کشیده می‌شود، در حالی که شارع مقدس می‌خواهد زنان در محاکم کمتر حضور پیدا کنند، جز در موارد ضرورت، پس همان‌گونه که شارع مقدس جهاد را از زنان برداشته، آنها نباید در جنگ حقوقی هم مانند میادین حرب حاضر شوند. در تمام دنیا هم همین‌طور است الا نادراً.

آیا عدم شرکت زنان در میادین جنگ برای آنان نقص است؟  
نقصی نیست بلکه با طبیعت آنها سازگار نمی‌باشد، همچنین عدم حضور آنها در نزد فضات و منازعات حقوقی نقص و عیب نیست، مانند عدم حضور آنان در میادین نبرد.

۲. شهادت فرع بر تحمّل شهادت است و اگر شهادت آنها در همه امور قبول شود، طبعاً وسوسه می‌شوند که در مجالس شرب خمر و میادین نزاع و زد و خورد و فسق و فجور حاضر شوند تا بتوانند شهادت دهند. آیا حضور زنان در چنین محافل و مجامعی که جنایات و اعمال منافی عفت و کارهایی که حدّ و تعزیر دارد با طبیعت آنها سازگار و افتخاری برای آنهاست؟ مسلماً نه، پس وقتی حضور آنها برای تحمل شهادت جایز نبوده و با طبیعت آنها سازگار نیست، شهادت آنها هم پذیرفته نمی‌شود.

۳. همه انسانها عواطف و وجدان دارند ولی شکی نیست که زنان عواطف رقیق تری دارند، که این هم از افتخارات زنان است و به همین دلیل تمام اموری که عواطف رقیق تری می‌طلبد زنان در آن امور پیشی می‌گیرند، مثلاً مقام «امّ» را هیچ مردی نمی‌تواند تحمل کند، اگر مادر از دنیا برود هیچ مردی تحمل تربیت بچه شیرخوار را ندارد و لواز شیر خشک برای تغذیه کودک استفاده کنند، همچنین در پرستاری بیماران هیچ‌گاه مردان به اندازه زنان موفق نبوده‌اند، حال این عواطف رقیق گاهی سبب می‌شود که حاضر به شهادت به حق نباشند مثلاً

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم) ۱۳۵

در ناحیه قصاص یا حد و تعزیر از روی رقت قلب شهادت نمی دهند و عواطف، آنها را از شهادت به حق منع می کند، به همین دلیل خداوند شهادتشان را در این امور نپذیرفته است.

علاوه بر این در مسائل جنائی شاهد‌ها در معرض مشکلات و بلایایی از طرف محکومین در دعاوی هستند و اگر شاهد، مرد باشد قدرت دفاعی بیشتری دارد.<sup>۱</sup>

۳۳. چگونه قومی که «هیچ سخنی را نمی فهمیدند» با ذوالقرنین صحبت کردند؟

پرسش سی و سوم:

در آیه ۹۳ سوره کهف آمده است که قومی که ذوالقرنین به آنها رسید «هیچ سخنی را نمی فهمیدند»، ولی در آیه ۹۴ همین سوره گفته شده که همان قوم با ذوالقرنین صحبت کردند و خواسته‌ای مطرح نمودند. این چگونه ممکن است؟ آیا این تناقض نیست و نشان از ضعف منطقی در داستان ندارد؟

پاسخ:

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که ذوالقرنین دارای صفات ممتازی بود، از جمله؛

۱. خداوند اسباب پیروزیها را در اختیار او قرار داد.
۲. او سه لشکرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌ای که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته، و در هر یک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد.
۳. او مرد مؤمن و موحد و مهربانی بود، و از طریق عدل و داد منحرف

---

۱. کتاب النکاح، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۱۱۲

نمی‌شد، و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود. او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه‌ای نداشت.

۴. او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز.

۵. او سازنده یکی از مهمترین و نیرومندترین سدها است، سدی که در آن بجای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است.<sup>۱</sup>

پیامبر گرامی فرمود؛

«ذو القرنین بنده‌ای صالح بود که خدا او را حجت بر بندگانش قرار داد و او قومش را به سوی خدا خواند، و آنان را به تقوا داشتن از او فرمان داد، اما آنان بر گیجگاه او ردند و او هم مدتی از آنها غایب شد تا آنجا که گفته شد مرده است یا هلاک شده است و معلوم نیست که کجا رفته است، سپس به سوی قومش بازگشت... خدا به او قدرت بخشید و او را به غرب و شرق زمین رساند، خداوند همان را در قوائم از فرزندانم جاری می‌سازد و او را به شرق و غرب زمین می‌رساند...»<sup>۲</sup>

آنچه مورد اشکال قرار گرفته است این آیات است که می‌فرماید؛

«(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد... (و هم چنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دورا یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند! - (آن گروه به او) گفتند ای ذو القرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۴۵

۲. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۴۹؛ کمال الدین، ص ۳۹۴

دهیم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی؟» (کهف ۹۲-۹۴)  
معاند می‌گوید که اگر آنان زبانی را نمی‌فهمیدند، چگونه با ذوالقرنین ارتباط برقرار کردند و مقصود خود را به او رساندند!

پاسخ روشن است. آنان از طریق ایماء و اشاره و استفاده از الفاظ مبهم و نامفهوم، سعی داشتند که مقصود خود را به ذوالقرنین برسانند، ذوالقرنین به تعلیم الهی متوجه مقصود آنان شد و با همین عنایت الهی، هم مقصود آنان را متوجه می‌شد و هم مقصود خود را به آنان تفهیم می‌کرد.

همان‌گونه که پیامبران و امامان علیهم‌السلام، به تعلیم الهی می‌توانستند با حیوانات ارتباط برقرار کنند و کلام مبهم و نامفهوم آنان را متوجه شوند و مقصود خود را به آنان برسانند، چنان‌که در گذشته در این رابطه بحث کرده‌ایم؛  
چه مانعی دارد که ذوالقرنین هم به تعلیم الهی، کلام مبهم و نامفهوم آن قوم را که مطابق هیچ لغتی نبوده، متوجه شود و بتواند مقصود خود را به آنان برساند!!

### ۳۴. تناقض در قرآن؛ زمین در قیامت نابود می‌شود یا شهادت می‌دهد؟

پرسش سی و چهارم:

قرآن از یک سو می‌گوید در قیامت زمین نابود می‌شود و به تلی از خاک تبدیل می‌گردد، و از سوی دیگر می‌گوید زمین در روز قیامت شهادت می‌دهد. اگر زمین نابود شده، چطور می‌تواند شاهد باشد؟ آیا این دو آیه متناقض نیستند؟

پاسخ:

در این شکی نیست که زمین یکی از شاهدان اعمال انسان در روز رستاخیز

خواهد بود، چنان که خداوند می فرماید؛

«در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند» (زلزال ۴)

آری، آنچه از خوبیها و بدیها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده است، همه را برملا می سازد، و یکی از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می دهیم، و شاهد و ناظر ما است.<sup>۱</sup>

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می خوانیم که فرمود: «آیا می دانید منظور از اخبار زمین در اینجا چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش آگاهتر است» فرمود؛  
«منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد، می گوید، فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین»<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم می خوانیم؛

«مواظبت بر وضو کنید، و بهترین اعمال شما نماز است، و مراقب زمین باشید که مادر شما است، هیچ انسانی کار خیر یا شری بجا نمی آورد مگر اینکه زمین از آن خبر می دهد»<sup>۳</sup>

از ابو سعید خدری نقل شده که می گفت؛ هر گاه در بیابان هستی صدایت را به اذان بلند کن، چرا که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «هیچ جن و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهد»<sup>۴</sup>

جالب اینکه در حدیثی از علی ؓ می خوانیم که فرمود؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۲۴

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۴۹

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۶

۴. همان منبع

«در قسمتهای مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می‌دهد»<sup>۱</sup>

در اینکه زمین چگونه خبر می‌دهد، می‌توان ظاهر آیه را پذیرفت که در آن روز به فرمان خدا دارای درک و شعور و قدرت بیان خواهد شد، و حوادثی را که بر او گذشته است بازگو می‌کند، این مطلب جای تعجب نیست چرا که روز قیامت روز حیات واقعی است ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ﴾ (عنکبوت ۶۴) حتی زمین ممکن است دارای نوعی حیات و شعور شود.<sup>۲</sup>

اما این که گفتید شهادت زمین با فانی شدن آن هنگام قیامت منافات دارد، صحیح نیست، زیرا زمین در هنگام رستاخیز، فانی نمی‌شود، بلکه تغییر شکل می‌دهد، چنان که می‌فرماید؛

«آن در روزی واقع می‌شود که این زمین به زمین دیگر، و آسمان‌ها (به آسمان دیگری) مبدل می‌شوند: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾. (ابراهیم ۴۸)

قرآن می‌گوید در هنگام رستاخیز زمین فانی نمی‌شود، بلکه قبرهای انسان‌ها و خاک‌های بدن آنها باقی است به گونه‌ای که خداوند انسان‌ها را از قبورشان زنده می‌کند، چنان که می‌فرماید؛

«رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده‌اند، زنده می‌کند» (حج ۷- انفطار ۴- عادیات ۹)

و می‌فرماید؛

«آنها از قبرهایشان شتابان به سوی پروردگارشان می‌روند» (یس ۵۱- معارج

---

۱. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۷۹

۲. پیام قرآن، ج ۶، ص ۱۲۳

۳۵. تناقض در علم خداوند در قرآن: آیا خداوند از ضعف مؤمنان بی خبر بود؟

پرسش سی و پنجم:

چرا در سوره انفال ابتدا گفته شده که یک نفر مؤمن می‌تواند با ده نفر از کفار مقابله کند، اما در آیه بعدی این نسبت به یک به دو کاهش یافته و گفته شده خدا دانست که در شما ضعفی است؟ چگونه ممکن است خدا که دانای مطلق است، تازه متوجه ضعف انسان‌ها شود؟ آیا این نشانه‌ی اعتراف به اشتباه نیست؟

پاسخ:

آنچه مورد شبهه و اشکال واقع شده است، دو آیه از سوره انفال است، که می‌فرماید:

«ای پیامبر! مومنان را تحریک به جنگ (با دشمن) کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند» (انفال ۵۵)

«هم اکنون خداوند از شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنا بر این هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروز می‌شوند و اگر یک هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است.» (انفال ۵۶)

نکاتی در مورد این دو آیه لازم است بیان شود؛

۱. گرچه تعبیر آیه اول به صورت اخبار از غلبه یک نفر بر ده نفر است، ولی به قرینه آیه بعد که می‌گوید «الآن حَقَّفَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»: «هم اکنون خدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد» روشن می‌شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده، و به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که

از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است.

۲. میان این دو آیه تناقض و تضادی نیست، بلکه هر یک از این دو حکم مورد معینی دارد. به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می‌کند. بنا بر این دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است.<sup>۱</sup>

۳. خداوند می‌گوید در صورت صبر و استقامت خالی از ضعف و سستی، هر نفر شما توانایی مقابله با ده نفر را دارد، اما چون من می‌دانم که در شما ضعف و سستی وجود دارد، به خاطر نبود صبر و استقامت خالص و خالی از ضعف و سستی، تنها هر نفر شما توانایی رویارویی با دو نفر کافران را دارد.

این سخن درست همانند سخن کسی است که می‌گوید اگر خوب درس بخوانی و مباحثه و جدیت داشته باشی، در ظرف زمانی هشت سال درس خواندن می‌توانی تخصص و حکم طبابت خود را بگیری، اما من می‌دانم که شما آن جدیت لازم را ندارید، لذا رسیدن به درجه تخصص برایتان دوازده سال مثلا طول می‌کشد، روشن است که میان این دو کلام تضادی نیست.

۴. در ابتدای کلام گفتیم که سخن فوق هم اخبار است و هم حکم تکلیفی، چگونگی اخبار بودن آن روشن شد، اما چگونگی حکم تکلیفی آن طبق بیان صاحب تفسیر قمی چنین است؛

«در ابتدای نبوت پیامبر اسلام، حکم خداوند در مورد اصحاب رسول خدا

این بود که بر یک نفر آنان واجب بود که با ده نفر کافر نبرد کند، اگر در نبردی تنها بود و ده تن در مقابل او بودند، فرار از آن میدان گناه کبیره بود و بر صد نفر واجب بود که با هزار نفر مقابله کنند، پس از آن چون خداوند می دانست که در میان آنان ضعف و سستی وجود دارد، حکم تغییر کرد و تنها واجب شد که هر نفری موظف است با دو تن از کفار نبرد کند، اگر کفار در مقابل یک نفر مسلمان سه نفر بودند، فرار از دست آنان حرام نبود<sup>۱</sup>

در نقلی هم از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«کسی که از دست دو نفر در قتال فرار کند، حکم فرار از میدان نبرد را دارد (و گناه کبیره است) و کسی که از دست سه نفر فرار کند، حکم فرار از میدان نبرد را ندارد»<sup>۲</sup>

۵. تعبیر «علم ان فيكم ضعفا» «دانست که در شما ضعفی وجود دارد» به این معنا نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و پس از آن متوجه شده است چرا که او همه چیز را می داند چنان که می فرماید:

«هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره ای؛ و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن نیست، مگر این که (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است». (یونس ۶۱)

تعبیری چون «دانست» و مانند آن در مورد خداوند، به معنای تحقق علم فعلی خداوند است، یعنی علم الهی در خارج تحقق یافت و صورت عینی به خود گرفت و معلوم الهی در عالم خارج محقق شد.

بنابراین منظور همان تحقق عینی مسائل و وجود خارجی آنها است و به تعبیر دیگر ظهور آثار و شواهد عملی است، یعنی علم خداوند در مورد ضعف

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۹

۲. تهذیب، ج ۶، ص ۱۷۴

عده‌ای از مسلمین در خارج پیاده شد و تحقق عینی یافت، این است معنی علم هنگامی که در اینگونه موارد در مورد خداوند به کار می‌رود.<sup>۱</sup>

۶. ممکن است گفته شود که اگر خداوند از ضعف مسلمین اطلاع داشت، چرا در ابتدا حکم سنگین را جعل کرد و بعد تخفیف داد؟ در حالی که بهتر آن بود از همان ابتدا، متناسب با ضعف مسلمین، حکم سبک تر را قرار می‌داد. پاسخ روشن است، خداوند با این عمل مسلمین را در بوته آزمایش گذاشت و شرایط را مهیا کرد تا پذیرش حکم دوم و عمل به آن، سهل الوصول تر شود، و به اصطلاح، خداوند «به مرگ گرفت تا به تب راضی شوند»

وقتی حکم خفیف تر بعد از حکم سنگین جعل شود، و حکم سنگین برداشته شود، قدر حکم خفیف بهتر دانسته می‌شود، اما اگر از ابتدا حکم خفیف تر جعل شود، طبیعتاً بیشتر مورد بی توجهی قرار می‌گیرد. بشر چنین است که قدر راحتی بعد از سختی را بهتر می‌داند، به عنوان مثال، کسی که طعم فقر و ناداری را چشیده است، قدر مال و ثروت را بهتر می‌داند از کسی که اصلاً طعم فقر را نچشیده است.

### ۳۶. تناقض علمی قرآن درباره منشأ رعد و برق در سوره رعد!

پرسش سی و ششم:

در آیات ۱۲ و ۱۳ سوره رعد، قرآن رعد و برق را برای ترساندن و امید دادن به انسان معرفی می‌کند و حتی رعد را ستایش‌گر خدا همچون فرشتگان می‌داند. اما از نگاه علمی، رعد و برق پدیده‌هایی طبیعی ناشی از تخلیه الکتریکی بین ابرها هستند. آیا این نگاه قرآن به رعد و برق با دانش امروز و واقعیت‌های علمی در تناقض نیست؟

### پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند. - و رعد تسبیح و حمد او می‌گوید، و (نیز) فرشتگان از ترس او، و صاعقه‌ها را می‌فرستد و هر کس را بخواهد گرفتار آن می‌سازد در حالی که آنها (با مشاهده اینهمه آیات خدا باز هم) در باره خدا به مجادله مشغولند، و او قدرتی بی‌انتهای (و مجازاتی دردناک) دارد.» (رعد ۱۲-۱۳)

قرآن در اینجا به آیات توحید و نشانه‌های عظمت خدا و اسرار آفرینش می‌پردازد و نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می‌شود) اشاره کرده می‌گوید: او کسی است که برق را که مایه ترس و طمع می‌باشد به شما ارائه می‌دهد! ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾

از یکسو شعاع درخشانش چشمها را خیره می‌کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن برمی‌خیزد گاهی شما را به وحشت می‌اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصا برای آنها که در بیابانها زندگی می‌کنند و یا از آن عبور دارند، آنان را آزار می‌دهد.

اما از آنجا که غالباً همراه آن رگبارهایی به وجود می‌آید و تشنه کامان بیابان را آب زلالی می‌بخشد و درختان و زراعت را سیراب می‌کند، آنها را به امید و طمع می‌کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی را می‌گذرانند.

از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر با الکتریسته‌های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می‌شوند و درست همانند سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه می‌زند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می‌شوند.

اگر جرقه‌های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می‌شود،

صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که رعد را به وجود می آورد.

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می شود، که آن را صاعقه می گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فورا به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید، بنابراین اگر چه رعد و برق دارای اسبابی طبیعی است اما مسبب الاسباب و ایجادکننده اسباب، خداوند متعال است و اسباب به اذن او تاثیر گذاری دارند.

برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فوائد و برکات فراوانی دارد که ذیلا به سه قسمت آن اشاره می شود.

۱. آبیاری: برقه معمولاً حرارات فوق العاده زیاد گاه در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد! تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فورا کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائف آبیاری است.

۲. سمپاشی: به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران با

مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می‌شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه (۲۲) ایجاد می‌کنند و می‌دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکربها است، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می‌رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینها می‌بارد، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می‌برد، و سمپاشی خوبی از آنها می‌کند و به همین جهت گفته‌اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است!

۳. تغذیه و کود رسانی: قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می‌کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یکنوع کود مؤثر گیاهی می‌سازد. و گیاهان از این طریق تغذیه می‌شوند. بعضی از دانشمندان گفته‌اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقه‌های آسمان در کره زمین به وجود می‌آید دهها میلیون تن است! که رقم فوق العاده بالائی می‌باشد.

بنابراین می‌بینیم همین پدیده ظاهرا پیش پا افتاده و بی‌خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پر برکت است، هم آبیاری می‌کند، هم سمپاشی می‌کند، و هم تغذیه، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می‌تواند باشد.

اینها همه از یک سو برکات برق است، و از سوی دیگر آتش سوزی هائی که از یکنوع آن (صاعقه) به وجود می‌آید گاهی ممکن است انسان یا انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است، و قابل اجتناب، ولی می‌تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد. در ادامه صدای رعد می‌پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می‌فرماید: رعد

تسبیح و حمد خدا می‌گوید ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾

آری این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است، از آنجا که توام با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پر ارزش و حساب شده‌های دارند که در بالا به آن اشاره شد عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: رعد زبان گویای برق است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

این همان چیزی است که ما نام آن را زبان حال می گذاریم: یک کتاب پرمحتوا، یک قصیده غرا، یک تابلو زیبا و دل انگیز، یک ساختمان محکم و منظم و حساب شده، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند، آنها را مدح می کنند، و می ستایند. ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده‌های دارند، همگی از پاکی خداوند و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص، سخن می گویند، (آیا تسبیح چیزی جز تنزیه و پاک دانستن می باشد؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خیر می دهند (آیا حمد چیزی جز بیان صفات کمال است؟)<sup>۱</sup>

البته ممکن است که تسبیح رعد به زبان قال باشد، زیرا از آیات و روایات استفاده می شود که تمام ذرات این جهان هر یک برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند، تفصیل مطلب را در پاسخ گذشته ما بخوانید؛<sup>۲</sup>

لذا فخر رازی می نویسد؛

«بعید نیست که خداوند حیات و علم و قدرت و نطق در اجزای ابر ایجاد

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۵۳

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8673](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8673)

کند، و صدایی که به گوش می‌رسد از افعال اختیاری او باشد، همانگونه که کوهها در زمان داود و سنگریزه‌ها در زمان پیامبر تسبیح خدا گفته‌اند<sup>۱</sup> از آنچه گذشت روشن می‌شود که شبهه پراکنی معاند در مورد آیات فوق، چیزی جز یک توهم ذهنی و استبعادات غیر منطقی نیست.

۳۷. تعارض خلقت «در نیکوترین اعتدال» با وجود ناقص الخلقه‌ها و دوجنسه‌ها در قرآن!

پرسش سی و هفتم:

قرآن می‌گوید انسان را در بهترین اعتدال آفریدیم (احسن تقویم) و در رحم‌ها او را «تصویر» می‌کنیم، اما وجود افراد معلول، ناقص الخلقه یا دوجنسه، ظاهراً با این آیات در تعارض است. پس حکمت این نقص‌های جسمی یا جنسی چیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام

آفریده‌ایم» (تین ۴)

تقویم به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی، چرا که هرگونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با اینکه انسان جرم صغیری است، عالم کبیر را در او جا داده و آن قدر شایستگی‌ها به او بخشیده که لایق خلعت ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم (سوره اسراء آیه ۷۰) شده است

همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.<sup>۱</sup>

بنابراین اصل خلقت نوع انسان، به دلیل ظرافتها و استعدادها و دستگاه‌های عظیمی که در وجودش لحاظ شده است، مصداق «احسن تقویم» است، اما کوتاهی و تقصیرات بشر، چنان که در ذیل می‌آید، موجب دخالت در خلقت خداوندی و تولد فرزندان معلول و دوری از «تقویم احسن» می‌گردد. همین‌طور خداوند می‌فرماید:

«او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن چنان که می‌خواهد، تصویر می‌کند» (آل عمران ۶)

منظور از صورت بندی انسان در رحم مادر، تنوع از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرائز مختلف است.<sup>۲</sup> درست است که صورت بندی انسان دست خداوند است، اما چنان که بارها گفته‌ایم، خداوند بر طبق اسباب و مسببات، امور را پیش می‌برد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدا خواسته است که همه کارها از طریق اسباب آن جاری باشد»<sup>۳</sup>

۱. خداوند، عالم هستی را بر اساس نظام علت و معلول (اسباب و مسببات) استوار کرده است. هیچ پدیده‌ای بدون علت به وجود نمی‌آید، هر آنچه در عالم هستی محقق می‌شود ناشی از علت و سبب خاصی است. آتش علت سوزاندن است، پیدایش درخت میوه معلول قرار گرفتن نهال درون خاک با شرایط و کیفیت خاص و آب و هوای مناسب و غیره است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۴۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۲۷

۳. الکافی، ج ۱ ص ۳۵۷

پیدایش انسان سالم و زیبا نیز معلول یک سلسله اموری است همچون شرایط خاص هنگام انعقاد نطفه، کیفیت تغذیه مادر در هنگام بارداری نوع مواد و غذاها و داروهای مصرفی هنگام بارداری، حرکات فیزیکی مادر در هنگام بارداری و غیره می باشد هر یک از امور فوق در پیدایش نوزاد سالم و زیبا مؤثر است. بینا و نابینا تولد یافتن یک فرد لازمه‌ی حتمی مجموعه‌ی علل و عواملی است که در به وجود آمدن وی مؤثر بوده‌اند.

۲. این اراده‌ی حکیمانه‌ی خداوند که تحقق هر پدیده‌ای را معلول علت خاصی قرار داده است، موجب قوام زندگی موجودات و از جمله انسان است اگر اصل علیت بر جهان هستی حکمفرما نبود ما هیچ کاری نمی توانستیم انجام دهیم و هیچ تصمیمی برای انجام کاری نمی توانستیم بگیریم. در آن صورت، پدید آمدن هر چیزی از هر امر نامربوطی ممکن و محتمل می بود. به تعبیر معروف، اگر قانون علیت نبود، سنگ روی سنگ نمی ایستاد.

۳. لازمه‌ی نظام علت و معلولی حاکم بر جهان هستی، تحقق پدیده‌ها به دنبال علت آنهاست. یعنی همان گونه که بر اساس نظام علت و معلولی، استفاده‌ی بیمار عفونی از آنتی بیوتیک موجب سلامت یافتن و بهبود بیمار است، استفاده از این دارو در هنگام بارداری بر روی جنین اثر می گذارد و موجب اختلال در آن و ناقص الخلقه شدن نوزاد خواهد شد. همان گونه که قانون جاذبه زمین موجب آسایش انسانها و ساختن بناهای مرتفع و زندگی و حرکت بر روی کره زمین است، قانون جاذبه باعث می شود که اگر کسی از ارتفاع بپرد، با زمین برخورد کند و بمیرد. همان طور که آتش علت سوزاندن است و برای انسان منافی مانند روشن کردن کوره‌های ذوب آهن و یا پختن غذا دارد، اگر این آتش به خانه یا بدن انسان برسد علت و سبب سوزاندن و از بین رفتن آنها می شود و...

۴. اینکه همه‌ی آنچه را در جهان هستی رخ می دهد به خداوند استناد

می‌دهیم از جمله تولد نوزاد را بدین جهت است که خداوند است که جهان را بر اساس نظام علت و معلول و اسباب و مسببات استوار کرده و هم اوست که به علت، وجود و قدرت تأثیرگذاری را داده است و هر آن و هر لحظه وجود علت و قدرت تأثیرگذاری آن، از خداوند و وابسته و قائم به اوست. بنابراین پیدایش افراد ناقص الخلقه مستند به علل و اسباب خاص آن است و هیچ منافاتی با مسأله عدالت الهی ندارد.

از آنچه گفتیم به دست می‌آید که تصویرگری خداوند در خلقت انسان، بر اساس اسباب و مسببات است، تولد یافتن افراد ناقص الخلقه یا افرادی که از نظر جنسیتی اختلال دارند، معلول یک سری اسباب مادی چون عوامل ژنتیکی، وراثتی، کوتاهی‌ها در هنگام بارداری، قرار گرفتن مادر در محیط‌های استرس‌زا، تربیت‌های غلط و غیر صحیح، محیط اجتماعی نامناسب و... است که امروزه مورد تصریح همه پزشکان قرار گرفته است.

این عوامل و اسباب، مورد اخلال در تصویری‌گری انسان و دوری برخی افراد از خلقت «احسن تقویم» می‌شود و اراده خداوند بر آن است که اسباب و عوامل را از کار نیندازد تا زندگی مادی انسان و جنبه‌های امتحان و آزمایش آنان، تحت الشعاع قرار نگیرد.

### ۳۸. تناقض اختیار انسان و اراده خدا در قرآن!

پرسش سی و هشتم:

قرآن از یک سو انسان را مختار می‌داند و از سوی دیگر، اعمال انسان‌ها را به خواست خدا نسبت می‌دهد، مانند آیه ۴۳ سوره نجم: «وَأَنَّهُ هُوَ أَصْحَابُكَ وَأَنْبِي» (اوست که می‌خنداند و می‌گریاند). این چگونه با اصل اختیار انسان، مسئولیت اعمال و مسئله پاداش و مجازات سازگار است؟

### پاسخ:

اختیار و آزادی انسان، واقعیتی مسلم و آشکار است، و انسان از راههای گوناگون می‌تواند آن را درک کند؛

الف) وجدان هر انسانی گواهی می‌دهد که او در تصمیم‌گیریهای خود می‌تواند یکی از دو طرف فعل یا ترک را برگزیند، و اگر کسی در این درک بدیهی تردید کند، هیچ حقیقت بدیهی را نباید پذیرا شود.

ب) ستایشها و نکوهشهایی که در جوامع بشری - اعم از دینی و غیر دینی - نسبت به اشخاص مختلف انجام می‌گیرد، نشانه آن است که فرد ستایشگر یا نکوهشگر، شخص فاعل را، در کارهای خویش مختار تلقی می‌کند.

ج) چنانچه اختیار و آزادی انسان نادیده گرفته شود دستگاه شریعت نیز لغو و بی‌ثمر خواهد بود. زیرا اگر هر انسانی ناگزیر است همان راهی را بپیماید که قبلاً برای او مقرر گردیده و نمی‌تواند سر سوزنی از آن تخطی نماید، در آن صورت، امرونی، وعد و وعید، و پاداش و کیفر هیچ‌گونه معنی نخواهد داشت

د) در طول تاریخ پیوسته انسانهایی را می‌بینیم که درصدد اصلاح فرد و جامعه بشری بوده‌اند، و در این راه برنامه‌ریزیهایی کرده و نتایجی گرفته‌اند. بدیهی است این امر با مجبور بودن انسان سازگار نیست، زیرا با فرض جبر همه این تلاشها بیهوده و عقیم خواهد بود. این شواهد چهارگانه، اصل اختیار را حقیقتی مستحکم و غیر قابل تردید می‌سازد.<sup>۱</sup>

آنچه مورد اشکال قرار گرفته است، آیاتی در سوره نجم است که می‌فرماید؛  
«همه امور به پروردگارت باز می‌گردد؟- و اینکه او است که می‌خنداند و می‌گریاند! و او است که می‌میراند و زنده می‌کند. و او است که دو زوج مذکر و مؤنث را می‌آفریند - از نطفه‌ای که خارج می‌شود (و در رحم می‌ریزد) و اینکه بر

خدا است ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد)... و اینکه او است که بی‌نیاز می‌کند، و سرمایه باقی می‌بخشد.<sup>۱</sup>

این چند آیه در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مساله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار، زیرا می‌گوید مرگ و حیات شما به دست او است، تداوم نسلها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر او است همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می‌دهد از ناحیه او است، او می‌گریاند یا می‌خنداند، می‌میراند یا زنده می‌کند، و به این ترتیب سر رشته زندگی از آغاز تا انجام همه به ذات پاکش منتهی می‌گردد.

در حدیثی مفهوم خنده و گریه در این آیه توسعه داده شده و در تفسیر آن چنین می‌گوید: «خداوند آسمان را با باران می‌گریاند، و زمین را با گیاهان می‌خنداند»<sup>۲</sup>

قابل توجه اینکه از میان تمام افعال انسان روی مساله خنده و گریه تکیه شده است، چرا که این دو وصف مخصوص انسان است، و در جانداران دیگر یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار نادر است.

چگونگی فعل و انفعالها و دگرگونیهایی که در جسم انسان به هنگام خنده و گریه رخ می‌دهد، و ارتباط آنها با دگرگونیهای روحی بسیار پیچیده و شگفت انگیز است و در مجموع می‌تواند آیت روشنی از آیات مدبریت حق باشد، علاوه بر تناسبی که این دو با مساله حیات و مرگ دارند.

و به هر حال انتهای تمام امور به تدبیر و ربوبیت خداوند منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که اختیار و آزادی نیز از ناحیه او است و منتهی به او می‌گردد. استناد خنده و گریه انسان هم به خداوند مانعی ندارد چرا

۱. نجم ۴۳-۴۸

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۹

که هدف بیان علة العلل و خالق این غرائز و احساسات است.<sup>۱</sup>  
خلاصه آنکه آیات فوق، مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان را بر می‌شمارد، و سیاق در همه این آیات سیاق انحصار است، می‌فهماند که ربوبیت منحصر در خدای تعالی است. و برای او شریکی در ربوبیت نیست، و این انحصار منافات با وساطت اسباب طبیعی و یا غیر طبیعی در آن امور ندارد. مانند واسطه بودن مسرت و اندوه درونی و اعضایی که این مسرت و اندوه را نشان می‌دهد در تحقق خنده و گریه، و یا واسطه شدن اسباب طبیعی و غیر طبیعی متناسب در احیاء و اماتة، و در خلقت نر و ماده، و پدید آمدن غنی و فقر، و یا نابود کردن امت‌های هالک، چون وقتی این اسباب هم همه مسخر امر خدا باشند و هیچ استقلالی از خود نداشته و از ما فوق خود منقطع نباشند، قهرا وجود آنها و آثار وجودیشان و آنچه که بر آنها مترتب می‌شود ملک خدای تعالی خواهد بود، و کسی و چیزی شریک خدا در این ملک نیست.<sup>۲</sup>

### ۳۹. تناقض در پیام ضدنژادپرستی اسلام با سیاه‌نمایی جهنمیان در قرآن!

پرسش سی و نهم:

اگر اسلام مخالف تبعیض نژادی است، چرا قرآن رنگ صورت جهنمیان را سیاه و بهشتیان را سفید معرفی کرده؟ آیا این توصیف، توهین به سیاه‌پوستان نیست؟ چرا برای بیان وضعیت جهنمیان از رنگی مانند آبی استفاده نشده که بار ارزشی نژادی نداشته باشد؟

پاسخ:

یکی از نام‌های قیامت «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۵۷

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۷۸

این نام که یک بار در قرآن مجید آمده بیانگر یکی دیگر از ابعاد آن روز بزرگ و حامل پیام مهمی از عرصه محشر است، می‌فرماید: «عذاب‌های بزرگ نفاق افکنان روزی خواهد بود که صورت‌هایی سفید، و صورت‌هایی سیاه می‌گردد»  
﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ (آل عمران - ۱۰۶).

چهره‌های نورانی از آن کسانی است که نور ایمان از درون جانشان به حکم «یوم» البروز بودن قیامت» در چهره‌هایشان نمایان می‌شود، و به همین دلیل «غرق رحمت خدا هستند و جاودانه در آن خواهند ماند» ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (آل عمران - ۱۰۷)

اما تاریک دلان بی‌نور، کافران بی‌ایمان و مجرمان سیاه دلی هستند که ظلمت درونشان به برون کشیده شده، و این روسیاهان، غرق عذاب الهی خواهند بود، و به آنها گفته می‌شود: ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾: «بچشید عذاب الهی را به خاطر کفرتان!» (آل عمران ۱۰۶).

تعبیر فوق به صورت‌های دیگری در آیات قرآن مجید نیز منعکس است. در یک جا می‌فرماید: «گویی صورت آنها (کسانی که مرتکب گناهان پی در پی می‌شوند) را پاره‌های تاریک شب سیاه پوشانیده است!» ﴿كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾. (یونس ۲۷)

در جای دیگر می‌فرماید: صورت‌هایی در آن روز، گشاده و نورانی است، و خندان و مسرور است» ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ \* ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾ (عبس - ۳۸ - ۳۹)

«و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، و دود و تاریکی آنها را پوشانیده!» ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ \* تَرَهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾ (عبس - ۴۰ - ۴۱).

تمام اهل ایمان و صالح‌العمل در زمره روسفیدانند و تمام اهل کفر و مجرمان

در صف سیاه رویان.<sup>۱</sup>

حال آیا سیاه رو بودن کافران و منافقان و عاصیان در قیامت، دلیل بر برتری نژادی سفید بر سیاه است و به خاطر همین، بهشتیان نورانی و سفید روی و جهنمیان سیاه روی و تاریک اند!

پاسخ منفی است. قرآن به صراحت هر گونه برتری نژادی و قومی و منطقه‌ای را نفی کرده و می‌فرماید:

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است»<sup>۲</sup>  
پیامبر گرامی فرمود:

«خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا»<sup>۳</sup>  
لقمان حکیم از کسانی است که مورد مدح قرآن قرار گرفته است تا جایی که یک سوره به نام او نازل شده است. در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت.<sup>۴</sup>

بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توان قائل شد که اسلام و قرآن طرفداری برتری نژادی خاص چون سفیدی بر نژادی دیگر چون سیاهی است.

اما با این وجود در عرف مردم، از انسان‌های پاک و صالح و نیک فرجام تعبیر می‌کنند به «روی سفید» و از انسانهای ناپاک و عاصی و بد فرجام تعبیر می‌کنند

---

۱. پیام قرآن، ج ۵، ص ۸۷

۲. حجرات ۱۳

۳. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۲

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۴

به «روی سیاه». در حالی که ممکن است آنکه روی سفید خوانده می شود از نژاد سیاهان باشد یا آنکه روی سیاه خوانده می شود، از نژاد سفید باشد.

بر اساس همین منطق عرفی، قرآن پرده بر میدارد که روز قیامت، روشنایی و نورانیت قلبی بر چهره ظاهر میشود و مومنان رو سفید و نورانی می گردند، و سیاهی و تاریکی قلب و دل کفار، بر چهره آنان ظاهر می شود و آنان سیه روی و بد عاقبت می گردند.

این سفیدی و سیاهی براساس فهم عرفی بشر، به خاطر خوش عاقبتی و بد عاقبتی افراد است، نه بر اساس برتری یک نژاد بر نژاد دیگر، که اگر بحث برتری نژادی باشد، روشن شد که اسلام بر این نوع از برتری خط بطلان کشیده است.

#### ۴۰. ادعای تحریف قرآن بر اساس نسخه صنعا؛ حقیقت یا شایعه؟

پرسش چهلم:

ماجرای نسخه قرآن کشف شده در صنعا چیست و چرا برخی آن را دلیلی بر تحریف قرآن می دانند؟ آیا اختلافات این نسخه با قرآن موجود، نشانه تحریف است؟

پاسخ:

بعد از شهادت پیامبر اکرم، بعضی از صحابه مانند، ابن مسعود، ابی بن کعب، ابو موسی و... هر یک برطبق ذوق خود مصحفی ترتیب دادند که از نظر ترتیب سوره ها و شیوه قرائت با هم اختلاف داشتند. مردم نیز گروه گروه شدند و هر گروهی از یک صحابه تقلید کرده، و برطبق مصحف او قرائت می کردند. این امر موجب شد، اختلافات بین مردم بالا بگیرد؛ به گونه ای که عده ای، قرائت عده ای دیگر را غلط بدانند؛ تا زمان عثمان که اختلاف ها به شدت زیاد شد و نگرانی هایی برای دستگاه حاکم به وجود آورد.

عوامل مؤثر در اختلاف قرائت، بیش تر به رسم الخط مصحف بازمی گردد؛ چرا که الف‌های ممدوده وجود نداشت؛ نقاط کلمات و نیز علامت‌ها و شکل‌ها نوشته نمی‌شد؛ افزون بر اینها بعضی از حروف به گونه‌ای نوشته می‌شد که مشابه حروف دیگر بود و آموزش آن تنها به وسیله قاری ممکن بود؛ اجتهادهای شخصی قراء و لهجه‌های آنها نیز در کنار دیگر عوامل تأثیرگذار بود.<sup>۱</sup>

عوامل بروز اختلاف قرائات چه بود؛

۱. خالی بودن مصاحف از نقطه و اعراب؛ ۲. عدم نگارش الف در وسط کلمات که موجب اختلاف قرائت در کلماتی چون مسکین، مساکین و یخدعون با یخادعون و قصص و قصاص می‌گردید؛ ۳. تفاوت لهجه‌ها؛ ۴. اجتهاد و اعمال رأی قاریان.<sup>۲</sup>

اجتهادات باطل، موجب اختلاف شدید در نحوه قرائت قرآن گشت مثلاً عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و مانند آنان کلمات قرآن را به مرادف تبدیل کردند و در کار خود به آن حدیث تمسک می‌کردند. و از ابن مسعود نقل شده که به جای «كَالْعِهْنِ الْمُتَنَفِّسِ» «كَالصَّوْفِ الْمَنْفُوشِ» تلاوت می‌کرد، و می‌گفت: چون صوف در معنای عهن است. و ابی بن کعب در آیه شریفه «كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْأَوْ فِيهِ»<sup>۳</sup>، «سَعَوْا فِيهِ» یا «مَرَّوَا فِيهِ» تلاوت می‌کرد، و می‌گفت چون مشی و سعی و مرور دارای معنای واحدند، و همینطور انس در آیه شریفه «هِيَ أَشَدُّ وَطْأًا وَأَقْوَمُ قِيَلًا»<sup>۳</sup> «اصوب قیلا» می‌خوانده، و در وجه آن می‌گفته اقوم و اصوب به یک معنایند.<sup>۳</sup>

ما معتقدیم خبرهای واحد که قرائتهای مختلف را گزارش می‌دهند دلیل بر تحریف قرآن نیست زیرا قرآن و قرائت‌های یاد شده دو حقیقت متمایز هستند.

۱. تاریخ قرآن، معرفت، ص ۱۰۰

۲. پرسمان علوم قرآنی، ص ۹۱

۳. تاریخ و علوم قرآن، ص ۱۷۲

حقیقت قرآن سوای قرائت هاست و قرائت‌ها نمی‌تواند در نص قرآن تاثیرگذار باشد.

قرآن کریم که سخن خداوند و آخرین کتاب آسمانی است از صدر اسلام تاکنون مورد اهتمام جدی مسلمانان بوده است. پیامبر گرامی نسبت به قرائت، حفظ و جمع‌آوری قرآن سفارش اکید داشته مسلمانان آن را محور و اساس دین خود تلقی کرده و قرائت آن را از وظایف روزمره خود می‌دانستند متن قرآن در طول تاریخ اسلام سینه به سینه و دست به دست از نسلی به نسل بعد منتقل شده و قرآن با همان الفاظ و قرائت رسول خدا در طول تاریخ رواج داشته است

امام صادق علیه السلام فرمود:

«قرآن یکی بیش نیست و اختلاف بر سر قرائت آن از جانب راویان (قرآن) صورت گرفته است»<sup>۱</sup>

و فرمود:

«قرآن بر حرف واحد و از نزد خدای واحد نازل گشته است»<sup>۲</sup>

قرائت قرآن طبق قرائت مشهور که از پیامبر گرامی برجای مانده بوده و سینه به سینه منتقل می‌شد بین مردم رواج داشته تا آن جا که برخی از افراد از سر اجتهادات اشتباه از مشهور جدا شده و یک سری قرائت‌های شخصی را ابداع کرده که مورد تایید جامعه اسلامی نبوده است و اهل بیت نیز با آنها مخالفت کرده‌اند و مردم را امر میکردند که قرآن را طبق قرائت مشهور که برجای مانده از پیامبر بوده تلاوت کنند

سالمه بن سلمه می‌گوید: شخصی در محضر امام صادق آیاتی از قرآن را

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰

۲. همان مدرک

قرائت کرد و به طوری که من شنیدم قرائت او غیر از قرائت دیگر مردم بود. امام به او فرمود:

«از این قرائت خود داری کن و همان گونه که مردم می خوانند تو هم بخوان»<sup>۱</sup>  
و فرمود:

«همان گونه که آموخته‌اید (و مشهور بوده) قرآن را بخوانید (و به اجتهادات قاریان توجه نکنید)»<sup>۲</sup>

یگانه قرائتی که دارای سند صحیح و با پشتوانه جمهور و طبق قرائت مشهور که بر جای مانده از پیامبر بوده استحکام یافته است قرائت حفص از عاصم بوده که این قرائت در طی قرون پی در پی تا امروز همواره میان مسلمین متداول بوده است چرا که:

قرائت او همان قرائت عامه و مشهور مسلمین بوده است زیرا حفص و استاد او عاصم شدیداً با آنچه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر میان مسلمانان موافق بوده پای بند بودند.

این قرائت را عاصم از شیخ ابو عبدالرحمان سلمی و او از امیر المومنین رضی الله عنه اخذ کرده است.<sup>۳</sup>

و علی رضی الله عنه به هیچ عنوان قرائتی جز آنچه با نصی اصلی وحی که میان مسلمانان متواتر بوده قرائت نمی کرده است. از این رو در تمامی ادوار تاریخ مسلمانان مورد اعتماد قرار گرفت و قرآن‌های کنونی نیز طبق همین قرائت مشهور مسلمین بر جای مانده از قرائت پیامبر است  
ابن شهر آشوب چنین می آورد:

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰

۳. معرفه القراء الکبار، ج ۱، ص ۷۷

«عاصم قرائت را از ابو عبدالرحمان سلمی فرا گرفته او نیز قرائت تمامی قرآن را از علی رضی الله عنه دریافت کرده لذا فصیح‌ترین قرائت قرائت عاصم است زیرا از ریشه آن را فرا گرفته و هر آنچه دیگران کج رفته‌اند او راه استوار را انتخاب نموده است»<sup>۱</sup> حاصل آنکه قرآن بر یک قرائت نازل شده و این قرائت همان قرائتی است که بین مسلمین مشهور بوده و از پیامبر بر جای مانده است که قرائت حفص از عاصم از سلمی و از علی علیه اسلام مطابق همین قرائت مشهور مسلمین و بر جای مانده از پیامبر است و سایر قرائت‌ها که قرائت شاذ بوده مورد تایید مسلمین و جامعه اسلامی نبوده و حجیت ندارد.

در سال ۱۹۷۲ میلادی در مسجد جامع صنعا، نوشته‌هایی از برخی از آیات قرآن کشف شد که گفته می‌شود که متعلق به قرون ابتدایی اسلام تا قرن چهارم است که بعضا اختلافاتی با قرآن کنونی دارد.

این اختلافات، همان است که در بالا تحت عنوان اختلاف قرائت گذشت. برخی از صحابه و تابعین و پیروانشان، بر خلاف قرائت مشهور، و از روی اجتهادات باطل، قرائت دیگری از قرآن ارائه می‌دادند که قابل قبول عموم جامعه مسلمین نبوده است. این قرائت شاذ و نادر به عنوان دست نوشته از آن‌ها باقی مانده تا آن که اخیرا در مسجد جامع صنعا، آن‌ها مورد کشف قرار می‌گیرد.

بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توان این کشفیات جدید را دلیلی بر تحریف قرآن دانست، این کشفیات پرده از همان اختلاف قرائت بر می‌دارد که ما گفتیم، قرائت مختلف از قرآن بر مبنای اجتهادات باطل صورت گرفته و مورد قبول اهل بیت علیهم السلام و عموم مسلمین نبوده است.

۴۱. تناقض در نزول «آب به اندازه»: آیا قرآن وحدت خداوند را نقض می‌کند؟

پرسش چهل و یکم:

قرآن در چند آیه تأکید می‌کند که خداوند باران را «به اندازه» نازل می‌کند؛ اما در مواردی شاهد بارش‌های ویرانگر هستیم، حتی بارانی که باعث تخریب کعبه شد. اگر این بارش‌ها کار همان خداست، پس چگونه با وعده‌اش مبنی بر «اندازه‌گیری» سازگار است؟ و اگر کار خدای دیگری است، پس اعتقاد به یگانگی خدا زیر سؤال می‌رود. این آیا نشان‌دهنده تناقض در قرآن نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، و همین گونه در قیامت زنده می‌شوید» (زخرف ۱۱)

تعبیر به «قدر» (مقدار معین) اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است به اندازه‌ای می‌بارد که مفید و ثمر بخش است و زیانبار نیست.

درست است که گاهی سیلابها براه می‌افتد و زمینهایی را ویران می‌کند اما این از حالات استثنایی است که یا جنبه کوتاهی بشر را دارد و یا جنبه هشدار دارد، ولی اکثریت قریب به اتفاق بارانها سودمند و مفید و سود بخش است، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گلها و مزارع پر ثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است، و اگر نزول باران نظامی نداشت این همه برکات عائد نمی‌شد.<sup>۱</sup>

گفتیم که سیل و سیلاب نوعی استثناء است که گاهی ایجاد می‌شود و خسارات مالی و جانی به بار می‌آورد و این استثناء از دو جهت است؛

۱. اقدامات خرابکارانه بشر موجب از بین رفتن طبیعت و تالاب‌ها و محیط زیست می‌شود که در این هنگام، باران از جانب خداوند به مقدار معین و لازم نازل می‌شود اما به خاطر اقدامات مخرب بشر، تبدیل به سیل و سیلاب می‌شود. مقصر این وضعیت بشر است نه خداوندی که باران به مقدار کافی و لازم نازل می‌کند.

۲. مورد دوم استثناء آن است که گاهی خود خداوند باران را بیشتر از مقدار نیاز، نازل می‌کند تا سیل و سیلاب به راه بیفتد و خسارات مالی و جانی در بر داشته باشد، تا خداوند به این وسیله به بندگان خطاکار و منحرف نوعی هشدار دهد.

۳. گاهی نیز خداوند برای امتحان بندگان مومن و ترفیع درجه آنان، سیل و سیلاب ایجاد می‌کند تا بندگان با صبر بر آن به درجات بالاتر معنوی، دست پیدا کنند.

خداوند ایجاد این نوع سیل و سیلاب را نیز به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد...» (رعد ۱۷)

و یا در مورد فرعونیان می‌فرماید:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ﴾ «بر آنان طوفان را فرستادیم» (اعراف ۱۳۳)

«طوفان» از ماده «طوف» (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طوفان‌کننده است، سپس به هر حادثه‌ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده، ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلابها و امواج گردنده و کوبنده‌ای گفته می‌شود که خانه‌ها را ویران می‌کند و درختان را از ریشه برمی‌کند (اگر چه در زبان

فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می‌گردد)<sup>۱</sup>

و در مورد قوم سبا می‌فرماید؛

«اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم، و آیا جز کفران‌کننده را به چنین مجازاتی کیفر می‌دهیم؟» (سبا ۱۶-۱۷)

بنابراین سیل و سیلاب خالق دیگری ندارد، همان خدایی که باران را به مقدار معین نازل می‌کند، گاهی از برای امتحان یا تنبیه و هشدار، بیش از مقدار نیاز باران را نازل می‌کند تا تبدیل به سیل شود و بندگان صالح امتحان و بندگان متمرّد به وسیله آن تنبیه شده و آگاه شوند، و خداوند صراحتاً ایجادکننده این سیلاب‌ها را پروردگار یگانه عالم می‌داند، توضیحات بیشتر در مورد فلسفه ایجاد سیل و سیلاب را در پاسخ گذشته ما بخوانید؛<sup>۲</sup>

خانه کعبه هم در موارد متعددی با سیل و سیلاب دچار آسیب شده است.

ویرانی خانه کعبه هم از دو جهت است؛

۱. کوتاهی بندگان و اقدامات خرابکارانه آنان، موجب ایجاد سیل می‌شود و از آنجایی که خانه کعبه هم یک خانه مادی است که دارای سقف و درب است و در برابر حوادث آسیب پذیر است، بر اثر کوتاهی بندگان دچار آسیب می‌شود.

۲. تمرّد بندگان موجب می‌شود که خداوند آنان را با سیل و طوفان تنبیه و عذاب کند، از آنجایی که خانه کعبه هم یک خانه مادی است و آسیب پذیر، وقتی این سیل و طوفان‌ها برای امتحان یا عذاب کسانی که حول کعبه سکنی دارند، ایجاد می‌شود، کعبه هم به حکم قانون طبیعت دچار آسیب می‌شود، زیرا

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۲۰

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9742](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9742)

کعبه یک خانه مادی و دنیوی است نه فرامادی و غیر دنیوی و از گزند حوادث و آسیب‌ها در امان نیست و خداوند هم تضمین نکرده است که این خانه را در برابر تمام حوادث حفظ می‌کند، حفظ کردن کعبه در جریان ابرهه نیز پاسخ روشنی دارد که در گذشته مفصلاً به آن پرداخته‌ایم؛<sup>۱</sup>

لذا ما معتقدیم که خانه کعبه نخست به دست آدم ساخته شد سپس در طوفان نوح دچار تخریب شد (بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۶۵) و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا و بازسازی گردید که می‌توانید تفصیل مطلب را در ذیل بخوانید؛<sup>۲</sup>

۴۲. تناقض در نقش خداوند در بلاها: آزمون ایمان یا پرستش منبع شر؟

پرسش چهل و دوم:

چگونه آیه «هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نمی‌رسد» با اور به عدالت و رحمت خدا سازگار است؟ اگر همه بلاها با خواست خداست، آیا خدا منشاء شر و نابودی بی‌گناهان نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا، و هر کس به خدا ایمان آورد

خداوند قلبش را هدایت می‌کند، و خدا به همه چیز دانا است» (تغابن ۱۱)

بدون شک همه حوادث این عالم به اذن خدا است، چرا که به مقتضای توحید افعالی در تمام عالم هستی چیزی بدون اراده حق تحقق نمی‌یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان جای داشته بالخصوص روی آن تکیه شده است.

1. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9498](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9498)

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/8152](https://t.me/Rahnamye_Behesht/8152)

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می دهد، و یا اینکه خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری، و یا ارتکاب خلاف، گرفتار آن می شود، آیا اینها همه به اذن خدا است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت از مجموع آیاتی که در باره مصائب در قرآن مجید آمده است برمی آید که مصائب بر دوگونه است؛

۱. مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده، و اراده بشر کمترین تاثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی.

۲. دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است.

قرآن در باره دسته اول می گوید همه به اذن خدا روی می دهد، و در باره قسم دوم می گوید به خاطر اعمال خودتان دامنانتان را می گیرد، لذا می فرماید؛ «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید» (شوری

(۳۰)

و می فرماید؛

«آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالی که دو برابر آن را (بر دشمن در میدان جنگ بدر) وارد ساخته بودید گفتید این مصیبت از کجا است؟ بگو از ناحیه خود شما است (که در میدان جنگ احد با دستور پیامبر مخالفت کردید) خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می دهد). (آل عمران ۱۶۵)

بنا بر این کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است در مقابل ظالمان سکوت کرده، به مبارزه برنخیزد، و نیز نمی تواند به این بهانه دست از مبارزه با بیماریها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد.<sup>۱</sup>

بر این اساس، در پاسخی در گذشته، توضیح دادیم که اگر مثلاً سیل و سیلابی می‌آید و خسارات فراوانی از خود به جای می‌گذارد، اکثراً این خسارات ناشی می‌شود از کوتاهی‌های خود بشر در جهت مقابله با آن و از سوی دیگر، کوتاهی‌های بشر و فسق و فجورهای آنان در مواردی موجب آن می‌شود که خداوند آنان را مشمول مصائب و عذاب کند، تا کسانی که شایستگی دارند، از مسیر ناصحیح بازگردند.

و در موارد دیگری خداوند صالحان را نیز گرفتار مصائب می‌کند تا آبدیده شوند، و با صبر بر آن مصائب به درجات بالاتری برسند تفصیل مطلب را در پاسخ گذشته ما بخوانید!<sup>۱</sup>

این اشکال باقی می‌ماند که در بلاها و حوادث طبیعی مانند سیل، شاهدیم که کودکان و خردسالانی که هیچ‌گونه گناهی نکرده‌اند، از بین می‌روند. این کودکان چه کوتاهی کردند که خداوند آنان را از بین می‌برد!

پاسخ با توجه به آنچه در گذشته گفته‌ایم روشن است، اگر انسان‌ها در جهت مقابله با حوادث طبیعی چون سیل، نهایت دقت و کوشش را مصرف می‌داشتند، طبیعی بود که شاهد از بین رفتن عزیزانشان نبودند، بنابراین علت اصلی از بین رفتن کودکان خود انسان‌ها می‌باشند.

از سوی دیگر گفتنی است که یکی از شاخه‌های توحید خداوند، توحید در مالکیت است. خداوند مالک حقیقی همه موجودات است زیرا وقتی خالق همه اشیاء او است طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است.

خداوند در آیات متعددی به این حقیقت اشاره کرده است و می‌فرماید:  
«هر چه در آسمانها و زمین است از اوست»<sup>۲</sup>

1. [https://t.me/Rahnameyeh\\_Behesht/9743](https://t.me/Rahnameyeh_Behesht/9743)

۲. بقره ۱۱۶-۲۵۵-۲۸۴- آل عمران ۱۰۹-۱۲۹- نساء ۱۲۶

حال چه مانعی دارد همان خداوندی که مالک موجودات است و حیات را به موجودات و حیوانات داده است حیات را هر زمان خودش صلاح بداند از آنان بگیرد، زیرا آنان مملوک الهی هستند و هر زمان خداوند بخواهد از طرق مختلف جان آنها و بسیاری دیگر از موجودات را می‌گیرد و هیچ اشکالی نیز بر خداوند وارد نمی‌شود زیرا خداوند در مملوکات خود تصرف می‌کند.

البته این تصرف خداوند بر اساس حکمت‌هایی است که گاهی برای ما روشن است و گاهی روشن نیست. مثلاً یکی از جنبه‌های آن می‌تواند مجازات پدر و مادر به خاطر گناهان باشد به این صورت که گناهان آنان موجب می‌شود نعمت خداوند (فرزندشان) از دستشان برود، و یا جنبه دیگر امتحان پدر و مادر و ترفیع درجه آنان به واسطه صبر و بردباری بر مرگ فرزند، باشد و نیز شاید مرگ برای کودک از ادامه حیاتش بهتر بوده باشد، خداوند که خیر بندگان را بهتر از خودشان تشخیص می‌دهد، مطابق با تشخیص خود با آنان رفتار می‌کند و چون بندگان مملوک خداوند هستند، کسی نمی‌تواند انتقادی نسبت به عملکرد الهی داشته باشد.

#### ۴۳. تضاد با اخلاق انسانی؟ بررسی حکم اسیر گرفتن در قرآن!

پرسش چهل و سوم:

چرا در قرآن (سوره انفال، آیات ۶۷-۶۸) گرفتن اسیر پیش از قتل عام گسترده در جنگ نکوهش شده و مجاز دانسته نشده است؟ آیا این دیدگاه با اصول اخلاقی و انسان‌دوستانه در تعارض نیست؟

پاسخ:

متأسفانه مانند همیشه، ترجمه غلط از آیات، مستمسکی برای هجمه واقع شده است.

خداوند می فرماید؛

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُتَّخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (انفال ۶۷-۶۸)

«هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است - اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی که (از اسیران) گرفتید به شما می رسد»

یثخن از ماده ثخن در اصل به معنی ضخامت و غلظت و سنگینی آمده است، سپس به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و قوت و قدرت و شدت اطلاق شده است.

گروهی از مفسران «﴿حَتَّى يُتَّخَنَ فِي الْأَرْضِ﴾» را به معنی مبالغه و شدت در کشتار دشمن گرفته اند و می گویند معنی این جمله این است که گرفتن اسیران جنگی باید بعد از کشتار فراوان دشمن باشد، ولی با توجه به کلمه «فی الارض» (در زمین) و با توجه به ریشه این لغت که به معنی شدت و غلظت است، روشن می شود که معنی اصلی جمله چنین نیست، بلکه منظور اصلی تفوق کامل بر دشمن و نشان دادن قوت و قدرت و محکم کردن سیطره خود بر منطقه است. ولی از آنجا که گاهی در هم کوبیدن و کشتار دشمن سبب تحکیم موقعیت مسلمانان می شود یکی از مصادیق این جمله در شرایط خاصی کشتار دشمن می تواند بوده باشد، نه مفهوم اصلی جمله.

به هر حال آیه مورد بحث مسلمانان را توجه به یک نکته حساس جنگی

می‌دهد، و آن اینکه هیچگاه مسلمانان پیش از شکست کامل دشمن نباید به فکر گرفتن اسیر باشند، زیرا چنانکه از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود، بعضی از مسلمانان تازه کار در میدان بدر، سعی داشتند دشمن را تا ممکن است اسیر کنند، برای اینکه طبق معمول جنگهای آن روز؛ پس از خاتمه جنگ، مبلغ قابل ملاحظه‌ای به نام فدیه یا فداء می‌گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می‌کردند.

این کار ممکن است بعضی از مواقع کار خوبی محسوب شود، ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن کار خطرناکی است، زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دستهای آنها و انتقال آنان به یک محل مناسب در بسیاری از اوقات جنگجویان را از اصل هدف جنگ باز می‌دارد، و چه بسا به دشمن زخم خورده امکان می‌دهد که حملات خود را تشدید و جنگجویان را در هم بکوبند، همان گونه که در حادثه جنگ احد توجه به جمع‌آوری غنائم گروهی از مسلمانان را به خود مشغول ساخت، و دشمن از فرصت استفاده کرد و ضربه نهائی خود را بر آنها وارد کرد.

بنابراین گرفتن اسیر تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیاندازد. اما به محض حصول اطمینان از این موضوع، هدف انسانی ایجاب می‌کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند.

این دو نکته مهم نظامی و انسانی در آیه فوق در عبارت کوتاهی بیان شده است.

سپس آن گروه را که بر خلاف این دستور رفتار کردند مورد ملامت قرار داده و می‌گوید: «شما تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در حالیکه خداوند سرای جاویدان و سعادت همیشگی را برای شما

می‌خواهد (تریدون عرض الدنيا و الله یريد الآخرة)»

همانطور که گفتیم توجه به جنبه‌های مادی اسیران جنگی و غفلت از اهداف نهائی یعنی پیروزی بر دشمن نه تنها به سعادت و پاداش اخروی لطمه می‌زند، بلکه از نظر زندگی این جهان و سربلندی و عزت و آرامش نیز زیان بخش است، در حقیقت این اهداف نهائی از امور پایدار این جهان محسوب می‌شود، و به تعبیر دیگر نباید به خاطر منافع آنی و زودگذر، منافع مستمر آینده را به خطر افکند!

در آیه بعد بار دیگر به ملامت و توبیخ کسانی که برای تامین منافع زودگذر مادی مصالح مهم اجتماعی را به خطر افکندند، پرداخته، می‌گوید: «اگر فرمان سابق خدا نبود عذاب و کیفر بزرگی به خاطر اسیرانی که گرفتید به شما می‌رسید» درباره جمله «**لولا کتاب من الله سبق**» مفسران، احتمالات گوناگون داده‌اند، ولی آنچه مناسبتر با تفسیر مجموع آیه است، این است که؛ «اگر نه این بود که خداوند از پیش مقرر داشته است که تا حکمی را به وسیله پیامبرش برای بندگان بیان نکرده آنها را مجازات نکند، شما را به خاطر اینکه به دنبال گرفتن اسیران به منظور جلب منافع مادی رفتید و موقعیت ارتش اسلام و پیروزی نهائی آن را به خطر افکندید، سخت کیفر می‌داد، ولی همانگونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده، سنت پروردگار این است که نخست احکام را تبیین می‌کند سپس متخلفین را کیفر می‌دهد» مانند؛ «**وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا**» (سوره اسراء آیه ۱۵)<sup>۱</sup>

۴۴. تناقض علمی در توصیف خانه عنکبوت در قرآن!

پرسش چهل و چهارم:

چرا در قرآن، خانه عنکبوت «سست‌ترین خانه» معرفی شده، در حالی که تحقیقات علمی امروزی نشان می‌دهد تار عنکبوت از مقاوم‌ترین مواد طبیعی است؟ آیا این آیه با یافته‌های علمی در تضاد نیست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده و سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند!» - خداوند آنچه را غیر از او می‌خوانند می‌داند و او شکست ناپذیر و حکیم است. - اینها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز عالمان آن را درک نمی‌کنند.»<sup>۱</sup>

در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم‌انگیز مشرکان مفسد و مستکبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد، به همین تناسب در آیات مورد بحث مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار می‌دهند بیان می‌کند که هر چه درباره این مثال بیندیشیم نکات بیشتری از آن، عائدمان می‌شود.

می‌فرماید: «کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود برگزیده، و سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند!» **﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾**

چه مثال رسا و جالبی و چه تشبیه گویا و دقیقی؟! درست دقت کنید: هر حیوان و حشره‌ای برای خود خانه و لانه‌ای دارد، اما هیچیک از این خانه‌ها به سستی خانه عنکبوت نیست.

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد، و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه‌ها سقف ندارند اما لا اقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند.

امالانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر مصالح آن بقدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه‌ای مقاومت نمی‌کند. اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را درهم می‌ریزد! اگر چند قطره باران بر آن بیارد آن را متلاشی می‌کند! کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می‌سازد.

حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشینند پاره پاره می‌شود و از سقف خانه آویزان می‌گردد. معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی، نه مشکلی را حل می‌کنند، و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند.

درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانی هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا. ولی در مقایسه با خانه‌های حیوانات و حشرات دیگر بی‌نهایت سست و بی‌دوام است. کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار دهند تکیه آنها بر تار عنکبوت است.

آنها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آنها بر تار عنکبوت است تخت و تاج فرعونها، اموال بی حساب قارونها، قصرها و گنج‌های شاهان، همه مانند تارهای عنکبوت است. بی‌دوام، سست، غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث.

تاریخ نیز نشان می‌دهد که به راستی هیچ یک از این امور نمی‌تواند تکیه‌گاه انسان گردد. ولی آنها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می‌کنند تکیه بر سد پولادین

دارند.

تارهای عنكبوت از مایع لزجی ساخته می‌شود که در حفره‌های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می‌شود. می‌گویند هر عنكبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند! بعضی نوشته‌اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکمتر است.<sup>۱</sup>

بنابراین اگر چه گاهی تعبیر می‌شود که تارهای عنكبوت از جنس محکمی است، اما در مجموع سست تر از خانه‌ای که عنكبوت می‌سازد، خانه‌ای تصور نمی‌شود، و بیان قرآن کاملاً صادق و روشن است.

۴۵. بیان نامناسب قرآن: دعای موسی برای گمراهی فرعون؛ تناقض با دعوت به هدایت!

پرشش چهل و پنجم:

در آیه‌ای از قرآن، حضرت موسی به جای درخواست هدایت فرعون و اطرافیانش، از خدا می‌خواهد که دل‌هایشان را سخت کرده و مانع هدایت‌شان شود. چرا پیامبری که مأمور هدایت بود، چنین دعایی کرد و هدایت آنان را نخواست؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾

«موسی گفت پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای و نتیجه‌اش این شده که (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دل‌هایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند.» (یونس ۸۸)

لام در جمله «لیضلوا» لام عاقبت است، و معنای آیه اینست که «خدایا! تو به فرعون و فرعونیان زینت و اموال دادی، و نتیجه و عاقبتش این شد که بندگان را از راهت گمراه کنند»، نه لام تعلیل و یا به عبارتی لام غرض تا معنایش این شود که «تو به همین منظور مال و زینت به آنان داده‌ای» چون ما با ادله‌ای روشن می‌دانیم که خدای تعالی چنین کاری نمی‌کند، یعنی به غرض گمراهی بندگان به دشمنانش مال و زینت نمی‌دهد، همانطور که می‌دانیم هیچ رسولی را مبعوث نمی‌کند به اینکه مردم را به ضلالت وادار کند، و نیز می‌دانیم که خدای تعالی از مردم ضلالت را نخواسته و به این منظور مال دنیا به آنان نمی‌دهد.

موسی علیه السلام مامور به هدایت فرعون و فرعونیان شد تا با جهد و تلاش آنان را هدایت کند اما فرعونیان بارها و بارها به دعوت ایشان پشت کردند چنان که می‌فرماید؛

«آیا سرگذشت موسی بر تو آمد؟ آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدّس «طوی» ندا درداد: به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است؛ و بگو: آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایم، و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» پس معجزه بزرگ [خود] را بدو نمود. [الی فرعون] تکذیب نمود و عصیان کرد. سپس پشت کرد [و] به کوشش برخاست، و گروهی را فراهم آورد [و] ندا درداد، و گفت: «پروردگار بزرگتر شما منم!» و خدا [هم] او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد.» (نازعات ۱۵-۲۵)

و فرمود؛

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم، فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ و [سرانجام] کار خود را کردی، و تو از ناسپاسانی... فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟»

گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است - اگر اهل یقین باشید.»

[فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی شنوید؟»

[موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.»

[فرعون] گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.» [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است - اگر تعقل کنید.» فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت.» (شعراء ۱۰-۲۹)

موسی علیه السلام زمانی که از هدایت آنان ناامید شد دعا کرد تا اموال فرعونیان نابود و قلب و دلشان بسته شود و آماده زوال و نیستی شوند و راه برای انقلاب نهایی و آزادی بنی اسرائیل باز شود. این دعا به عنوان مجازات فرعونیان برآورده شد چرا که اعمالشان باعث شد که خداوند بر چشم و دلشان پرده بیفکند و به طور کلی از مسیر سعادت منحرف شوند.

همان گونه که خداوند کسانی را به خاطر اعمال ناپسندشان دچار عذاب استدراجی می کند تا در گناه غوطه ور شوند و امید به هدایت از آنان سلب شود؛<sup>۱</sup> بر چشم و دل فرعونیان نیز پرده افکند تا زمان نزول عذاب، نور هدایت به قلبشان تابیده نشود و علت این امر خود فرعونیان بودند که تن به دعوت موسی علیه السلام ندادند و خداوند نیز به عنوان مجازات آنان، پرده بر درک و دلشان

افکند تا به صورت کلی از پیمودن مسیر سعادت منحرف شوند، بنابراین مقصر شقاوت و بدبختی خودشان بودند نه خداوند و نه موسی علیه السلام.

در تفسیر المیزان چنین آمده است؛

«موسی علیه السلام دعا کرد پروردگارا! به همین اراده ات و خشمی که بر آنان گرفته‌ای ادامه بده و اموالشان را از مجرای نعمت بودن به مجرای نعمت و عذاب تغییر ده و دل‌هایشان را مسدود کن تا در نتیجه ایمان نیاورند و به کفر خود ادامه بدهند، تا برسند به موقعی که در آن موقف دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد، و آن زمانی است که عذاب الهی را ببینند. و این دعا از موسی علیه فرعون و درباریان‌ش همانطور که گفتیم بعد از آن بود که بطور کامل از ایمان آوردن آنها مایوس شد و یقین کرد که از زنده بودنشان انتظاری جز گمراهی و گمراه کردن وجود ندارد، نظیر دعایی که نوح علیه قومش کرد، و بنا به حکایت قرآن گفت: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا \* إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ يَظْلُمُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾. و حاشا بر ساحت مقدس انبیاء علیهم السلام که سخنی بگویند که منشاش صرف حدس و گمان باشد، آن هم در موقعی که با رب العالمین - جلّت کبریائش و عز شانه - سخن می‌گویند.»<sup>۱</sup>

۴۶. ابهام در ماجرای مرگ صدساله: نشانه‌ای بی‌نام و بی‌اثر؟

پرشش چهل و ششم:

در آیه ۲۵۹ سوره بقره داستان مردی آمده که خدا او را صد سال میراند و سپس زنده کرد تا نشانه‌ای برای مردم باشد، اما نه نام او مشخص است، نه زمان و مکان حادثه، و نه این «نشانه برای مردم» امروز قابل مشاهده یا قابل تأیید تاریخی است. چگونه می‌توان آن را نشانه‌ای عمومی دانست؟

### پاسخ:

داستان‌هایی که قرآن ذکر می‌کند از آنجایی که از جانب خداوند حکیم است، بی‌هیچ شرط و اشکالی مورد قبول است چرا که دروغ گفتن یا از جهل و نادانی و بی‌خبری از واقعیت‌ها، سرچشمه می‌گیرد، یا از ضعف و ناتوانی و احتیاج، و چون هیچ‌یک از این صفات در ذات پاک خداوند راه ندارد او از همه صادق‌تر است. دروغ گفتن حتی درباره یک انسان عادی از زشت‌ترین کارها محسوب می‌شود، بلکه سرچشمه غالب زشتی‌ها است و نشانه بارزی از انحطاط شخصیت است، مسلماً چنین کاری در مورد خداوند از هر نظر قبیح است که العیاذ بالله سخنی به دروغ گوید، یا وعده‌ای نادرست دهد، لذا می‌فرماید: «و کیست که از خداوند، راست‌گوتر باشد؟!». (نساء ۸۷) «و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا راست‌گوتر باشد؟!». (نساء ۱۲۲)<sup>۱</sup>

بنابراین لزومی ندارد که برای یقین به قصص قرآن به دنبال مبنای تاریخی باشیم، چرا که این قصص از جانب خداوندی صادر شده است که احتمال کذب و دروغ‌گویی در مورد او نمی‌رود، و از سوی دیگر نقل‌های تاریخی همواره خالی از تحریفات و دگرگونی‌ها و زیاده و نقصان‌ها نمی‌باشد، آنچه می‌تواند تکیه‌گاه اصلی در این رابطه قرار گیرد، نقل کسانی است که از کذب و خطا در سخن مصون و معصوم هستند و آنان جز خداوند و معصومین، کسان دیگری نیستند. با این وجود، نقل‌های تاریخی قرآن همواره از جانب تاریخ نیز تایید شده است و در رابطه با قضیه مذکور مورخین مسلمان می‌نویسند:

«آیه اشاره به سرگذشت کسی می‌کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد

و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد هنگامی که این منظره وحشت زار را دید گفت چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سؤال نمود چقدر در این بیابان بوده ای؟ او که خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آنجا درنگ نکرده فوراً در جواب عرض کرد: یک روز یا کمتر! به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده ای اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بیفکن و ببین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است نگاهی به مرکب سواری خود کن و بین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم او هنگامی که این منظره را دید گفت می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافته ام و مساله رستخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت. آن «قریه»، طبق بسیاری از نقل ها، «بیت المقدس» بوده و این ماجرا بعد از ویرانی آن به وسیله «بخت النصر» واقع شد. و همینطور در بسیاری از نقل ها آمده است که او «عزیر» پیامبر معروف بنی اسرائیل بود، در بعضی نیز آمده است که او «ازمیا» یکی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل بود، بعضی هم نام او را «خضر» و بعضی «اشعیا» ذکر کرده اند.

شما می توانید مستندات جریان فوق را در کتب ذیل ببینید؛<sup>۱</sup>

---

۱. مجمع البیان، ج ۱ و ۲ ص ۳۷۰؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۸۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الاحتجاج، ص ۳۴۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۲۹؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۶۶۶؛ تفاسیر روح المعانی، روح البیان، مفاتیح الغیب، قرطبی، نورالثقلین ذیل آیه ۲۵۹ بقره

۴۷. جنگ با غیرمسلمانان در قرآن؛ آیا داعش بر اساس آیات عمل می‌کند؟

پرسش چهل و هفتم:

با استناد به آیه ۲۹ سوره توبه که فرمان جنگ با اهل کتاب را تا پرداخت جزیه می‌دهد، چگونه می‌توان ادعا کرد که گروه‌هایی مانند داعش با تعالیم قرآن بی‌ارتباط‌اند؟ آیا چنین دستورات جنگی با عدالت، صلح‌طلبی و عقلانیت دینی سازگار است؟

پاسخ:

حکم کلی اسلام رابطه مسالمت‌آمیز با تمام کسانی است که اسلام را نپذیرفته‌اند، مگر کسانی از غیر مسلمین که سعی بر آن دارند که اسلام و مسلمین را از بین برده و با دشمنی کردن‌ها و توطئه کردن‌ها اقدامات تخریبی خود را در قبال مسلمین انجام می‌دهند. آیه یاد شده ناظر به چنین افرادی از اهل کتاب است، کسانی چون بنی نضیر و بنی قریظه در داخل سرزمین اسلامی زندگی می‌کردند و در کنار آنکه آموزه‌های کتاب آسمانی خود را پشت سر انداخته و گرفتار انحرافات عدیده فکری و اعتقادی و عملی شده بودند، با همکاری مشرکین سعی در نابودی اسلام و ضربه زدن به مسلمین داشتند، خداوند در قبال چنین کسانی از اهل کتاب، دستور به مقابله به مثل و نبرد دفاعی می‌دهد تا با دسیسه‌های آنان، اسلام دچار زوال نشود.

اما کسانی از غیر مسلمین که جزء دشمنان مسلمین نیستند و سعی در براندازی اسلام و نظام مسلمین را ندارند شامل خطاب زیر می‌شوند که می‌فرماید:

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی

نهی می‌کند؛ که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، (و کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند، و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است.» (ممتحنه ۸-۹)

و می‌فرماید؛

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.» (عنکبوت ۴۶)

علی علیه السلام در فرمان معروف به مالک اشتر می‌فرماید؛ «قلب خود را نسبت به ملت خویش، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان دژنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا آنها دو گروه‌اند: یا برادر دینی تواند یا انسانی همانند تو!»<sup>۱</sup>

تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره همزیستی محبت آمیز نسبت به غیرمسلمانان پیدا نمی‌شود و با توجه به اینکه علی علیه السلام در این فرمان این محبت و مدارا و رحمت و لطف را وظیفه رئیس حکومت اسلامی می‌شناسد، تکلیف افراد یک جامعه در مقابل یکدیگر کاملاً روشن می‌شود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که: «علی علیه السلام با یک کافر ذمی همسفر بود، ذمی از آن حضرت پرسید: «شما عازم کجا هستید؟» فرمود: «کوفه»، هنگامی که آن مرد ذمی سر دو راهی از علی علیه السلام جدا شد، امیرمؤمنان نیز همراه او آمد، مرد ذمی گفت: «مگر نفرمودی که شما عازم کوفه هستی؟!»، فرمود: «آری چنین است»، عرض کرد: «پس چرا راه کوفه را رها کردی؟» فرمود: «دانسته این کار را کردم!»، عرض کرد: «پس چرا با این که می‌دانستی چنین کردی؟» فرمود:

«این از کمال حسن معاشرت است که انسان هنگامی که همسفرش از او جدا شد، کمی او را بدرقه کند، این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است.»  
مرد ذمی از روی تعجب پرسید: «راستی چنین است؟!» (امام فرمود: «آری، مرد ذمی گفت: بنابراین کسانی که از او پیروی می‌کنند به خاطر همین اعمال بزرگوارانه اوست، و من گواهی می‌دهم که به دین توام»<sup>۱</sup>)  
پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس بر غیر مسلمانی که پیمان دوستی و همزیستی با مسلمین دارد ستم کند یا به او بیش از توانش تکلیف نماید در روز قیامت من خودم طرف حساب او هستم و حق او را مطالبه می‌کنم»<sup>۲</sup>

هنگامی که به امام امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داند که غارت گران سپاه معاویه به شهر مرزی انبار ریخته و نماینده آن حضرت، حسان بن حسان را کشته و اموال مسلمانان و غیر مسلمانان را غارت کرده‌اند، مردم را به جهاد دعوت فرمود، و خطبه معروف جهاد را خواند، و در اثناء این خطبه چنین بیان کرد:

«به من خبر رسیده است که مردان سپاه معاویه به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که معاهد بوده و باید جان و مالش در پناه اسلام محفوظ بماند وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبنند و گوشوارهای آنان را از تنشان بیرون کشیده‌اند اگر به خاطر این حادثه دردناک مسلمانی از روی تاسف دق کند و بمیرد ملامت نخواهد شد بلکه از نظر من سزاوار است»<sup>۳</sup>

در اینجا امام علیه السلام زنان معاهد غیر مسلمان را هم‌طراز زنان مسلمان در لزوم دفاع از آنها قرار داده، و از غارت اموال آنان آن چنان ناراحت شده که می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۳

۲. فتوح البلدان، ص ۱۶۷

۳. نهج البلاغه خطبه ۲۷

«اگر کسی این خبر را بشنود و از اندوه و غصه بمیرد، جای سرزنش ندارد!» تعبیری از این گویاتر درباره دفاع از حیثیت اهل ذمه و جان و مال و ناموس آنها پیدا نمی‌شود.

در حدیث دیگری آمده است که «در عصر امیر مومنان حضرت پیرمرد نابینایی را دید که در کوچه‌ها گدایی و تقاضای کمک از مردم می‌کند. حضرت تعجب کرد که چرا باید در کشور اسلامی چنین صحنه‌ای مشاهده شود. به حضرت گفتند او یک مسیحی است که مسلمانان از کمک به او دریغ می‌دارند. علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود:

«هنگامی که قوی و نیرومند بود از نیروی او استفاده کردید اما اکنون که پیر و ناتوان شده رهایش کردید» از بیت المال مسلمین به او انفاق کنید و برای او حقوقی قرار دهید.<sup>۱</sup>

غیرمسلمین در حقیقت چهار گروه‌اند؛

۱. اقلیت‌هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و مشمول قوانین آن کشوراند، و حکومت اسلامی متعهد است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند، و از حقوق آنها دفاع نماید؛ و آنها مالیاتی به حکومت‌های اسلامی می‌پردازند که همان مالیات را می‌توان به جای مالیات جزیه حساب کرد، زیرا جزیه از ماده‌ی جزاء به معنی چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آنها می‌گیرد، و اینها همان «اهل ذمه» هستند که توضیحات مفصل‌تر در این رابطه را در ذیل بخوانید؛<sup>۲</sup>

۲. کشورهایی هستند مانند اسرائیل و آمریکا که در حال حاضر با مسلمین در حال جنگ‌اند، و از هیچ‌گونه کارشکنی بر ضد آنها کوتاهی نمی‌کنند، اینها

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۲۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۶

2. [https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/5000](https://t.me/Rahnamye_Behesht/5000)  
[https://t.me/Rahnamye\\_Behesht/9179](https://t.me/Rahnamye_Behesht/9179)

کافران حربی هستند که ما هیچ گونه تعهدی در مقابل آنها نداریم.

۳. غیر مسلمانانی هستند که با ما مناسبات دوستی دارند، و سفیر با ما مبادله کرده‌اند، و گاه پیمان‌های تجاری و اقتصادی و فرهنگی با آنها داریم، یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابری دیگر تعهدهایی سپرده‌ایم؛ همه اینها مصداق «معاهد» هستند و باید طبق تعهداتی که با آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم - از طریق سازمان‌های بین‌المللی - داریم رفتار کنیم، و احترام متقابل را رعایت نماییم. (بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی را می‌توان در این گروه نام برد)

۴. ممکن است کشورهایی باشند که نه در حال جنگ‌اند و نه پیمانی با ما دارند، نه سفیر با آنها مبادله کرده‌ایم، نه معاهده‌ای با آنها داریم؛ ولی نه آنان مزاحم ما هستند و نه ما مزاحم آنها، در برابر چنین کشورهایی نیز ما باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشیم.

دستور اسلام به جهاد و نبرد در قبال گروه دوم می‌باشد که سعی در از بین بردن اسلام را دارند، جهاد با آنان از نوع جهاد دفاعی و حفاظت از جان و مال و ناموس است که همه عقلا بر وجود و اتقان آن اتفاق دارند.<sup>۱</sup>

۴۸. آیا پیامبر اسلام اولین مسلمان بود؟ بررسی تناقض ظاهری در قرآن!

پرسش چهل و هشتم:

قرآن برخی پیامبران پیشین را مسلمان معرفی می‌کند، اما در آیه‌ای، پیامبر اسلام را «اولین مسلمان» می‌خواند. این تعارض ظاهری چگونه قابل توضیح است؟

پاسخ:

خداوند در برخی از آیات از پیامبر گرامی اسلام با تعبیر اول مسلمان یاد کرده

و مثلاً خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید:

«بگو: من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم. و مامورم که نخستین مسلمان باشم.» ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ \* وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (سوره زمر آیات ۱۱ و ۱۲)

و باز می‌خوانیم:

«شریکی برای او نیست، و به همین دستور یافته‌ام، و من نخستین مسلمانم!» ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ (انعام ۱۶۳)

در تفسیر شریف نمونه می‌خوانیم:

«در آیه فوق پیامبر ﷺ به عنوان اولین مسلمان ذکر شده است، و در این باره در میان مفسران گفتگو است، زیرا می‌دانیم اگر منظور از «اسلام» معنی وسیع این کلمه بوده باشد تمام ادیان آسمانی را شامل می‌شود و به همین دلیل این کلمه (مسلم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است، درباره نوح ﷺ می‌خوانیم: وَ ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «مامورم که از مسلمانان باشم» (یونس - ۷۲) و درباره ابراهیم خلیل ﷺ و فرزندش اسماعیل نیز می‌خوانیم: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ﴾ خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده» (بقره - ۱۲۸) و درباره یوسف ﷺ آمده است توفنی مسلماً: «مرا مسلمان بمیران» (یوسف - ۱۰۱) و همچنین پیامبران دیگر.

البته «مسلم» به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره همه پیامبران الهی و امت‌های مؤمن آنها صدق می‌کند، با این حال، اولین مسلمان بودن پیامبر اسلام ﷺ یا از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آئین قرآن و اسلام را پذیرفت. در بعضی از روایات نیز وارد شده است: که منظور نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه

الوهیتش پاسخ مثبت داد»<sup>۱</sup>

بنابراین سه وجه در مورد تعبیر «اولین مسلمان» بودن پیامبر گرامی اسلام مورد توجه است که هر سه می‌تواند با هم صحیح باشد:

۱. یکی اینکه پیامبر گرامی اولین مسلمان هستند یعنی ایشان اولین فردی‌اند که اسلامشان در درجات عالی و نهایی بوده است زیرا بر اساس روایات، مقام و منزلت و مراتب ایمانی پیامبر گرامی اسلام از همه انبیاء گذشته برتر و بالاتر بوده است: «فَقَدَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُهُمْ» - «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ» - «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ» - «أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَا خَيْرُ مَنْ جَبْرَيْلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ جَمِيعِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ» - «إِنَّ آدَمَ ﷺ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ...»<sup>۲</sup>

۲. وجه دیگر آن است که پیامبر گرامی اسلام در عالم ذر، نخستین فردی بودند که به اولوهیت و ربوبیت الهی اقرار کردند لذا اولین فردی که در عالم هستی تسلیم اولوهیت و ربوبیت الهی شدند، پیامبر گرامی اسلام هستند، چنانچه که این نکته نیز در روایات مورد اشاره قرار گرفته است: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن بعض قريش قال لرسول الله ﷺ: بأي شيء سبقت الأنبياء وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم فقال: إني كنت أول من أقر بربي وأول من أجاب حيث أخذ الله ميثاق النبيين وأشهدهم على أنفسهم ألا شئت بربكم قالوا: بلى، فكنت أول من قال: بلى،

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۶۲

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۶۱؛ الإختصاص، ص ۲۶۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۱؛ الأمالی (للصدوق)، ص ۲۱۸

فسبقتهم إلى الإقرار بالله» - «فَقَالَ هُمْ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»<sup>۱</sup>

۳. سومین وجه آن است که پیامبر گرامی اسلام از میان قومش و افراد امت اسلام که قرآن برایشان نازل شده، نخستین فردی اند که به اسلام پیشی گرفته و اولین مسلمان این امت محسوب می‌شوند.

مرحوم طبرسی این وجه را ذکر کرده و بیان می‌کنند که مطلب مذکور شبیه برخی آیات دیگر در قرآن است که مثلاً، موسی علیه السلام را اولین مومن معرفی می‌کند که معنایش آن است که موسی علیه السلام اولین مومن از میان بنی اسرائیل بودند که به دیده نشدن خداوند ایمان آوردند یا قرآن ساحران مومن به موسی علیه السلام را اولین مومن معرفی کرده است از این جهت که آنان از میان ساحران آن زمان، اولین مومنان بودند: «قيل معناه أن أكون أول من خضع و آمن و عرف الحق من قومي و أن أترك ما هم عليه من الشرك و نظيره قول موسى سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ أَي بَأْنِكَ لَا تَرَى مَن سَأَلَكَ أَنْ تَرِيهِ نَفْسَكَ وَ قَوْلِ السَّحْرَةِ إِنَّا نَظْمَعُ أَنْ يُغْفَرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بَأْنِ هَذَا لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ أَنَّهُ الْحَقُّ أَي أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ السَّحْرَةِ»<sup>۲</sup>

در توضیح بیشتر وجه مورد اشاره در مجلدات دیگری از تفسیر شریف نمونه چنین می‌خوانیم:

«شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امت صالح آنها مسلمان بودند و در برابر اراده خدا تسلیم، بنابراین هنگامی که می‌فرماید: من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امت. و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز می‌باشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدمتر باشد، او باید اولین مؤمن به آئین

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۹؛ الکافی ج ۱، ص ۱۳۳

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۳۳

خویش و نخستین عمل کننده، و کوشاترین فرد، و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد.»<sup>۱</sup>

«او در حقیقت می گوید: من همچون سلاطین جباری که مردم را موظف به وظایفی می کنند و خود را «ما فوق وظیفه و تکلیف» می پندارند نیستم، و این در واقع اشاره به یک مطلب مهم تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگامتر باشد، او باید اولین مؤمن به آئین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد، تا مردم به صداقتش ایمان پیدا کنند، و او را در همه چیز «قدوه» و «اسوه» خود بشناسند. و از اینجا روشن می شود نخستین مسلمان بودن پیامبر ﷺ نه تنها بر حسب زمان است که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود، در جهت ایمان، در اخلاص و عمل و فداکاری، و در جهاد و ایستادگی و مقاومت. سراسر تاریخ زندگی پیامبر ﷺ نیز این حقیقت را به خوبی تایید می کند.»<sup>۲</sup>

#### ۴۹. تناقض آفرینش اعمال توسط خدا با اختیار انسان در قرآن!

پرسش چهل و نهم:

در قرآن آمده که خداوند هم انسان ها و هم اعمالشان را آفریده است (نقل از حضرت ابراهیم). آیا این آیه دلالت بر جبر و سلب اختیار انسان ندارد؟

پاسخ:

شیعه به پیروی از امامان اهل بیت علیهم السلام معتقد به اصل «امر بین الامرین» است و بر اساس اصل مذکور، اختیار و آزادی و اراده را به اذن خداوند برای انسان ثابت می داند که در ذیل در این رابطه توضیح داده ایم:<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۷۲

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۰۴

بر همین اساس برخی می نویسند:

«معتقدیم که خدا انسان را آزاد آفریده است. افعال انسان از روی اراده و اختیار او سرچشمه می گیرد، چرا که اگر غیر این باشد یعنی ما معتقد به اصل جبر در اعمال انسان ها بوده باشیم، مجازات بدکاران ظلم و بی عدالتی واضح، و پاداش نیکوکاران، کاری بیهوده و بی دلیل خواهد بود، و چنین امری بر خداوند محال است.»<sup>۱</sup>

حال آنچه محل اشکال قرار گرفته است، آیاتی از سوره مبارکه صافات است که سخنان ابراهیم علیه السلام به قوم خود را نقل کرده و بیان می دارد:

«او (ابراهیم) گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟ با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی را که می سازید! آنها گفتند بنای مرتفعی برای او بسازید، و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم.» **﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُونَ \* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ \* قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ \* فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ﴾** (سوره صافات آیات ۹۵ تا ۹۸)

در تفسیر شریف نمونه می خوانیم:

«ابراهیم گفت آیا چیزی را پرستش می کنید که با دست خود می تراشید؟! هیچ آدم عاقلی مصنوع خود را پرستش می کند؟ هیچ ذی شعوری در برابر مخلوق خود زانو به زمین می زند؟ کدام عقل و منطق به شما چنین اجازه ای داده است؟! معبود باید خالق انسان باشد نه مخلوق او، اکنون درست بنگرید و معبود حقیقی را پیدا کنید: «خداوند هم شما را آفریده، و هم بتهایی را که می سازید» **﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾**

آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است، باید سر بر

آستان چنین خالق‌ی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد. این دلیلی است بسیار قوی و دندان‌شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند.

«ما» در جمله «ما تعملون» به اصطلاح «ما موصوله» است (نه ما مصدریه) می‌خواهد بگوید خدا هم شما را آفریده، و هم مصنوعاتان را، اگر بر بتها کلمه «مصنوع» انسان یا «معمول» انسان اطلاق شود به خاطر شکلی است که انسان به آن می‌دهد، و گر نه ماده آن را هم خدا آفریده است، این درست به این می‌ماند که می‌گویند این فرش، آن خانه، و آن اتومبیل ساخته انسان است. مسلماً منظور این نیست که انسان مواد آنها را ساخته بلکه صورت آنها به دست انسان شکل می‌گیرد.

اما اگر «ما» را مصدریه بگیریم مفهومی این است که خداوند هم شما را آفریده و هم اعمال شما را، البته این معنی غلط نیست و بر خلاف پندار بعضی سر از جبر در نمی‌آورد، چرا که اعمال ما هر چند به اراده ما انجام می‌گیرد اما اراده و قدرت بر تصمیم‌گیری و نیروهای دیگری را که افعال خود را با آن انجام می‌دهیم همه از ناحیه خدا است، ولی با این حال آیه ناظر به این معنی نیست، بلکه ناظر به بتها است می‌گوید «خدا هم خالق شما است و هم بتهایی که ساخته و پرداخته‌اید» و لطف سخن نیز در همین است، چرا که بحث از بتها بوده نه از اعمال آدمی.

در حقیقت این آیه شبیه مطلبی است که در داستان موسی و ساحران آمده که می‌گوید: «فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (موسی عصا را رها کرد مار عظیمی شد و آنچه را به دروغ ساخته بودند بلعید (منظور مارهای ساختگی ساحران است) (سوره اعراف آیه ۱۱۷)<sup>۱</sup>

استاد سبحانی نیز چنین می‌گوید:

«استدلال به این آیه، مبنی بر این است که لفظ «ما» در «و ما تعملون» مصدریه باشد، و تأویل آیه چنین است: «و الله خلقکم و عملکم»، در حالی که «ما» در آیه یاد شده، موصوله است و معنی آیه این است: «و الله خلقکم و التي تعملونها من الاصنام» و مفاد آیه این است که خدا شما را و بت‌هائی که روی آنها کار می‌کنید، آفریده است. در این صورت، مفاد آیه، نظیر مفاد این آیه است: ﴿بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ﴾ (انبیاء - ۵۶) بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است که آنها را آفریده است»

گواه بر اینکه لفظ «ما» در «و ما تعملون»، موصوله است نه مصدریه، جمله پیشین است: (ما تحتون) که در آن نیز همین «ما»ی موصوله آمده است و در نتیجه خدا چنین می‌گوید: «آیا بت‌های تراشیده خود را پرستش می‌کنید در حالی که خود و معبودهای ساخته دست شما، همه آفریده خدا هستید»

از این گذشته، خلیل الرحمان، با این آیه می‌خواهد مردم بابل را از بت پرستی بازدارد و به خداپرستی بکشانند، و این هدف در صورتی محقق می‌شود که «ما»، موصوله گرفته شود و مقصود این باشد که عابد و معبود، مخلوق خداست، در این صورت، چنین می‌گوید: «چگونه خالق را نمی‌پرستید و مخلوق را می‌پرستید»

و اگر آیه به صورت «ما»ی مصدریه تفسیر شود، ارتباطی به مقام احتجاج نخواهد داشت، زیرا در این صورت، مفاد آیه این چنین می‌شود که خدا شما و کارهایتان را آفریده است، و در این موقع، بت پرست حق دارد، از حضرت خلیل بپرسد: اینکه می‌گویی خدا ما را آفریده است، سخنی پابرجا است و از این جهت باید او را عبادت کنیم، ولی اینکه می‌گویی خدا اعمال ما را آفریده است، این چه ارتباطی به مدعای شما (او را بپرستیم) دارد؟ بلکه در این صورت ممکن است برگردند و برخلاف توحید، استدلال کنند و بگویند: حالا که خدا افعال ما را آفریده

است، پس بت پرستی ما، مربوط به اوست و او چنین کاری را در مورد ما انجام داده است، پس او خود مسئول کار ما است، نه خود ما.»<sup>۱</sup>

۵۰. شبهه تحریف کلمه «فاسعوا» در آیه ۹ سوره جمعه طبق روایت امام باقر علیه السلام!

پرسش پنجاهم:

طبق روایتی از امام باقر علیه السلام، کلمه «فاسعوا» در آیه ۹ سوره جمعه باید «فامضوا» باشد. اگر این روایت درست باشد، آیا این تغییر کلمه، مصداقی از تحریف ظاهری قرآن نیست؟

پاسخ:

«ما معتقدیم قرآنی که امروز در دست مسلمین جهان است همان است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد، نه چیزی از آن کاسته شده و نه چیزی بر آن افزوده گشته است!

از همان روزهای نخست گروه بزرگی از کاتبان وحی، آیات قرآن را پس از نزول می نوشتند، و مسلمانان موظف بودند شب و روز آن را بخوانند، و در نمازهای پنجگانه خود آن را تکرار کنند، گروه عظیمی آیات قرآن را به خاطر می سپردند و حفظ می کردند، حافظان قرآن و قاریان، همیشه در جوامع اسلامی موقعیت و مقام ویژه ای داشته و دارند.

مجموع این امور و جهات دیگر سبب شد که کمترین تغییر و تحریفی در قرآن راه نیابد.

افزون بر این، خداوند حفظ آن را تا پایان جهان تضمین کرده است و با وجود این تضمین الهی، تغییر و تحریف آن غیر ممکن است: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا**

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم) ۱۹۳

لَهُ لِحَافُظُونَ»؛ ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع از آن پاسداری می‌کنیم». (سوره حجر، آیه ۹)<sup>۱</sup>

«و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾

«این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر، هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و حمید است.» (سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲)

آیا چنین کتابی که خداوند حفظ آن را بر عهده گرفته، کسی می‌تواند دست تحریف به سوی آن دراز کند؟!<sup>۲</sup>

بنابراین آیات قرآن صریح است که قرآن تحریف نشده است، اگر در روایتی هم سخن از تحریف قرآن به میان آمده باشد، این روایت چون خلاف قرآن است، برای ما قابل پذیرش نیست، چرا که به فرموده امام صادق علیه السلام، روایتی را که خلاف قرآن و سنت باشد، نمی‌پذیریم: «لا تصدق علينا الا ما وافق كتاب الله و سنه نبیه»<sup>۳</sup>

حال در مورد شبهه مطرح شده گفتنی است که خداوند در آیه ۹ سوره جمعه می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود به سوی ذکر خدا بشتابید، و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

۱. اعتقاد ما، ص ۴۵

۲. شیعه پاسخ می‌گوید، ص ۲۵

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

شبهه افکن با استناد به روایتی مدعی شده است که در آیه فوق به جای کلمه «فاسعوا» (بشتابید)، «فامضوا» (به صورت عادی بروید) بوده است. روایت مورد استناد شبهه افکن نقلی است که شیخ مفید از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که جابر جعفی می‌گوید:

«شبی نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم و این آیه را خواندم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ». ایشان فرمود: ای جابر! دست نگهدار، چگونه خواندی؟! عرض کردم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» فرمود: ای جابر! این تحریف است. من عرض کردم: فدایت شوم! پس چگونه بخوانم؟ ایشان فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فامضوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» ای جابر! این آیه این گونه نازل شده است؛ اگر سعی (شتاب) بود، به معنای دویدن می‌شد و این همان چیزی است که رسول خدا از آن بیزار بود؛ ایشان، دویدن مرد برای نماز را مکروه می‌دانست» «فَقَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ عليه السلام مَهْ يَا جَابِرُ كَيْفَ قَرَأْتَ قَالَ قُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ هَذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَقْرَأَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فامضوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ هَكَذَا نَزَلَتْ يَا جَابِرُ لَوْ كَانَ سَعِيًّا لَكَانَ عَدُوًّا لِمَا كَرِهَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَقَدْ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَعْدُوَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ»<sup>۱</sup>

در مورد نقل فوق توجه به چند نکته لازم است:

۱. نقل مذکور سند ندارد و شیخ مفید بدون ذکر سند و راویان، روایت را از جابر جعفی نقل می‌کند. بنابراین استناد به یک نقل بدون سند در موضوع تحریف قرآن نمی‌تواند مورد قبول باشد. مرحوم طبرسی هم مضمون روایت مذکور

و این که به جای «فاسعوا»، «فامضوا» بوده است را به گفته امام علی و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام نسبت می‌دهد اما سندی برای این انتساب بیان نمی‌کند. بنابراین نقل مرحوم طبرسی هم چون بدون ذکر راویان و سند است، مورد قبول نیست: «قرأ عبد الله بن مسعود: «فامضوا إلى ذكر الله» قال: و روي ذلك عن علي عليه السلام، و قال: و هو المروي، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام»<sup>۱</sup>

۲. اتفاقاً در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که ایشان همان قرائت «فاسعوا» را مورد تایید قرار داده‌اند.

جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که به ایشان عرض کردم: «منظور از این سخن خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» چیست؟» امام علیه السلام فرمود:

«عمل کنید و بشتابید؛ زیرا آن روز بر مسلمین تنگ است و پاداش اعمال مسلمین در آن بر حسب مقدار تنگنایی که در آن قرار می‌گیرند، می‌باشد و میزان نیکی و بدی در آن دو برابر می‌شود.» «عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت [له]: قول الله تعالى: فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ؟ قال: «اعملوا و عجلوا، فإنه يوم مضيق على المسلمين فيه، و ثواب أعمال المسلمين فيه على قدر ما ضيق عليهم، و الحسنه و السيئة تضاعف فيه.»<sup>۲</sup>

۳. در روایات اهل سنت آمده است که عمر بن خطاب و ابن مسعود معتقد بودند که به جای کلمه «فاسعوا»، عبارت «فامضوا» در آیه مورد بحث صحیح است:

«عن خرشة بن الحر قال رأى معى عمر بن الخطاب لوحا مكتوبا فيه إذا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ فِقَالَ مَنْ أَملى عَلَيْكَ هذا قلت

۱. مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۴۳۴

۲. الكافي، ج ۳، ص ۴۱۵

أبي بن كعب قال ان أياً أقرؤنا للمنسوخ قرأها فامضوا إلى ذكر الله... عن ابن عمر قال لقد توفي عمر و ما يقول هذه الآية التي في سورة الجمعة الا فامضوا إلى ذكر الله و... عن ابن مسعود انه كان يقرأ فامضوا إلى ذكر الله... و عن قتادة قال في حرف ابن مسعود فامضوا إلى ذكر الله و هو كقوله إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى و أخرج عبد بن حميد من طريق أبي العالية عن أبي بن كعب و ابن مسعود انهما كانا يقرآن فامضوا إلى ذكر الله»<sup>۱</sup>

بنابراین افرادی مانند عمر و ابن مسعود مدعی بودند که کلمه «فامضوا» در آیه مذکور به جای «فاسعوا» باید قرائت شود.

لذا اگر روایت مورد اشکال از امام باقر علیه السلام را صحیح هم محسوب کنیم باز هم گفتنی است که روایت مذکور از روی تقیه و موافق اعتقاد بزرگان اهل سنت صادر شده است و در روایت دیگر که در نکته شماره دوم بیان کردیم، خود امام باقر علیه السلام تصریح کردند که عبارت «فاسعوا» در آیه مذکور صحیح است.

در چنین مواردی که روایتی موافق با روایات اهل سنت بوده و به ظاهر با روایات شیعه هم در تعارض است، روایت مورد بحث از اعتبار ساقط است زیرا ما در هنگام تعارض روایات ماموریم روایتی را که موافق با اهل سنت است را طرد کنیم و بگوییم که تقیه‌ای صادر شده است، چنانکه راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که:

«دو خبر از شما می بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است» «وَجَدْنَا

۱. الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۶، ص ۲۱۹؛ المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۳، ص ۲۰۷؛ کتاب الام، ج ۱، ص ۱۹۶؛ جامع البيان، ج ۲۸، ص ۶۵؛ السنن الكبرى بيهقي، ج ۳، ص ۲۲۷؛ كنز العمال، ج ۲، ص ۵۹۷

أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ<sup>۱</sup>

در ذیل در مورد چرایی صدور روایات تقیه‌ای و موافق با مذهب اهل سنت توضیحات خوبی داده‌ایم:<sup>۲</sup>

۴. اگر سه نکته فوق را هم نادیده بگیریم باز هم گفتنی است که امام باقر علیه السلام در صدد بیان تفسیر کلمه «فاسعوا» بوده‌اند که کلمه سعی در عبارت «فاسعوا» به معنای «فامضوا» است.

یعنی نیاز نیست که برای رفتن به نماز جمعه سرعتی غیر عادی داشته باشید که شبیه دویدن باشد بلکه شتاب مورد توصیه خداوند، شتابی طبیعی و عادی باید باشد که بتوان آن را مصداق «فامضوا» و «رفتن» طبیعی دانست. لذا در روایت دیگری امام باقر علیه السلام با صراحت فرمودند که مقصود از «فاسعوا»، شتاب طبیعی است و معنای «فاسعوا»، «فامضوا» است:

«عن أبي جعفر علیه السلام، في قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ، يقول: اسعوا أي امضوا»<sup>۳</sup>

در روایت مورد اشکال، امام علیه السلام می‌خواهد تفسیر کسانی را باطل کند که کلمه «فاسعوا» را به معنای دویدن می‌گیرند و می‌فرمایند این تفسیر مصداق تحریف قرآن است بلکه کلمه «فاسعوا» به معنای «فامضوا» و «شتاب و رفتن طبیعی و عادی» است و در هنگام نزول قرآن همین معنا مقصود خداوند بوده است.

بنابراین، چنین نقل‌هایی مانند نقل مورد بحث از امام باقر علیه السلام بنابر فرض صحت، تنها در مقام بیان شرح و تفسیر آیه و عبارت مذکور است، نه آنکه بگوید

۱. الکافی ج ۱، ص ۶۸

2. [https://t.me/Rahnamey\\_Behesht/13856](https://t.me/Rahnamey_Behesht/13856)

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۷۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۷

اصل قرآن مورد تحریف واقع شده است، علمای شیعه نیز بارها متذکر این نکته شده‌اند که موارد مذکور از قبیل تفسیر قرآن هستند نه آنکه جزء قرآن باشند:

«ماخوذه من الوحي، لا انها كانت من اجزاء القرآن» (الوافی، فیض کاشانی، ج ۹، ص ۱۷۷۸) - «هذه الزيادة من تفسير الآيه لا منها» (طریق الوصول الی مهمات الاصول، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۹) - «على أن المراد من تلك الآيات، ما كان مأخوذاً من الوحي من قبيل التفسير و تبیین المراد، لا من القرآن الکریم علی حقیقته، حتی یقال إنه يدلّ علی نقصان القرآن» (التحقیق فی نفی القرآن عن التحریف، علی میلانی، ص ۷۷)

#### ۵۱. شبهه عوامانه بودن تعبیرات قرآن در گفت‌وگوی شیطان با خدا!

پرسش پنجاه و یکم:

در آیه‌ای از سوره اعراف، شیطان می‌گوید از چهار جهت (راست، چپ، جلو و عقب) به انسان حمله می‌کند. آیا استفاده از چنین تعبیرات ساده و ظاهراً عوامانه، با الهی بودن قرآن در تضاد نیست؟

پاسخ:

خداوند از زبان شیطان در هنگام رانده شدن از درگاه الهی نقل می‌کند که خطاب به خداوند فرمود:

«سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغ آنها (انسانها) می‌روم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.» ﴿ثُمَّ لَا يَنبَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (سوره اعراف آیه ۱۷)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«ممکن است تعبیر فوق، کنایه از این باشد که شیطان، انسان را «محاصره»

می‌کند و سعی دارد به هر وسیله‌ای که ممکن است برای وسوسه و گمراهی او بکوشد، و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می‌شود، که می‌گوئیم فلان کس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است. و اینکه سمت بالا و پائین ذکر نشده به خاطر آن است که انسان معمولاً در چهار سمت، حرکت و فعالیت دارد.

اما در روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، تفسیر (باطنی) و عمیق‌تری برای این چهار جهت دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید:

«منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از «پیش» رو این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می‌دهد، و منظور از «پشت سر» این است که آنها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می‌کند، و منظور از «طرف راست» این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می‌سازد، و منظور از «طرف چپ» این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می‌دهد»

«عن الباقر علیه السلام، فی معنی الآیة: «مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ أَهْوَى أَمْرُ الْآخِرَةِ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَ مَنَعَهَا عَنِ الْحَقُوقِ لِتَبْقَى لَوْرَثَتِهِمْ وَ عَنِ أَيْمَانِهِمْ أَفْسَدَ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ، بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ، وَ تَحْسِينِ الشَّبْهَةِ وَ عَنِ شَمَائِلِهِمْ بِتَحْبِيبِ اللذَاتِ إِلَيْهِمْ، وَ تَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (تفسیر مجمع البیان جلد ۴ صفحه ۴۰۳)<sup>۱</sup>

## ۵۲. شبهه تناقض در قرآن: آیا در بهشت جنگ و نزاع وجود دارد؟

پرسش پنجاه و دوم:

قرآن در آیات مختلف از نبود نزاع و حاکم بودن امنیت در بهشت سخن

۱. به نقل از تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۰۹

می‌گوید، اما در آیه ۲۳ سوره طور از گفتگو و شاید نزاع بهشتیان یاد شده؛ آیا این تناقض نیست و بهشت واقعاً محل درگیری است؟  
پاسخ:

«یکی از نعمت‌های روحانی بهشت این است که آنجا از هر نظر امن و امان است، نه بیمی از جنگ می‌رود، نه احتمالی از نزاع، نه کینه‌ای وجود دارد، و نه حسادت، همه جا عشق و وفاست، همه جا محبت و برادری است. در دو آیه از قرآن مجید تعبیر بسیار زیبا و پرمعنایی درباره بهشت به عنوان دار السلام (خانه امن و امان) دیده می‌شود، در آیه ۱۳۷ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ «برای بهشتیان خانه امن و امان است نزد پروردگارشان، و او ولی و یار و یاور آنهاست به خاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند».

و در آیه ۲۵ یونس می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ «خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می‌کند»....

«سلام» که به معنای سلامت از هرگونه آفت و ناراحتی و بلاست از اوصاف «دار» (بهشت) می‌باشد، در آنجا نه از کشمکش‌های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت‌های احمقانه ثروت‌اندوزان از خدا بی‌خبر اثری، نه جنگ و خونریزی در آنجا راه دارد و نه استعمار و استثمار، آری آنجا خانه صلح و صفا و امن و امان است...

آیه ۴۷ سوره حجر این مطلب را تکمیل کرده، می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا فِي صُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ \* لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ «هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه بهشتیان بر می‌کنیم، در حالی است که همه برادرند و برتخت‌ها رو به روی یکدیگر قرار گرفته‌اند نه خستگی و تعب به آنها می‌رسد و نه هرگز از بهشت اخراج می‌شوند».

با توجه به اینکه «غَلَّ» معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که بسیاری از صفات زشت درونی را که بر هم زنده آرامش روح و جسم، و خانواده و جامعه است را در بر می‌گیرد از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که بهشتیان، سینه‌هایی بی‌کینه دارند، و دل‌هایی خالی از هرگونه عداوت و دشمنی و کبر و حسد خدا همه این صفات زشت را از دل آنها ریشه کن ساخته، و به همین دلیل روح اخوت و برادری بر تمام آنها سایه افکنده است، و چه دلیلی و چه دلیلی و روح افزاست محیطی که این صفات در آن وجود نداشته، و همه جا مهر و محبت و صلح و صفا باشد.<sup>۱</sup>

حال آنچه مورد اشکال قرار گرفته است آیه‌ای از سوره طور است که می‌فرماید: «آنها در بهشت جامهای پر از شراب طهور را که نه بیهوده‌گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می‌گیرند.» **﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهَا﴾** (سوره طور آیه ۲۳)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«شرابی است گوارا و لذت بخش، نشاط آفرین و روح پرور، خالی از هرگونه تخدیر و فساد عقل، و به دنبال آن بیهوده‌گویی و گناه هرگز نیست، بلکه سراسر هوشیاری و لذت جسمی و روحانی است.»

«یتنازعون» از ماده «تنازع» به معنی گرفتن از یکدیگر است، و گاه به معنی «تجاذب و مخاصمه» می‌آید، لذا بعضی از مفسران گفته‌اند: این جمله اشاره به آن است که بهشتیان به عنوان شوخی و مزاح و افزایش سرور و انبساط جامهای «شراب طهور» را از دست یکدیگر می‌کشند و می‌نوشند.

ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: تنازع هر گاه در موردی مانند «کاس» (جام) به کار می‌رود به معنی گرفتن از یکدیگر است، نه کشمکش و

تجاذب. «مُنَازَعَةُ الْكَأْسِ: مُعَاطَاثُهَا»<sup>۱</sup>

لذا در تفسیر المیزان می‌خوانیم:

«تنازع در کأس» به معنای به یکدیگر تعارف نمودن و اجتماع کردن بر تناول (و خوردن) آن است»<sup>۲</sup>

۵۳. شبهه ناسازگاری آیه «ما لها من فروج» با کشف سیاه چاله‌ها!

پرسش پنجاه و سوم:

قرآن در سوره قاف می‌گوید آسمان هیچ شکافی ندارد (و ما لها من فروج)، اما ناسا از وجود سیاه چاله‌ها در آسمان خبر می‌دهد. آیا این کشفیات علمی با آیه قرآن در تعارض نیست و نمی‌توان گفت آسمان دارای شکاف است؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«آیا آنها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم؟ و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده‌ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن نیست!» ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ (سوره ق آیه ۶)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«منظور از نگاه کردن در اینجا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتیهایش آشنا سازد که هم عظمت خیره‌کننده‌ای دارد، و هم زیباییهای فراوان و هم استحکام و نظم و حساب. جمله «و ما لها من فُرُوجٍ» (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۳۵؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۵۱

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰

نقص و عیب و ناموزونی است، چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند، و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده، و جو زمین نامیده می‌شود، و به گفته قرآن «سقف محفوظی» است (انبیاء - ۳۲) که راه را بر سنگهای آسمانی که به طور مداوم با سرعت سرسام‌آوری به سوی زمین می‌آید می‌بندد، و قبل از وصول به سطح زمین آنها را آتش می‌زند و خاکستر می‌کند، و همچنین از اشعه‌های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می‌آورد...

در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه جمله بالا اشاره به نظریه وجود «اتر» (اثیر) باشد، مطابق این نظریه تمام عالم هستی و فواصل ستارگان پر است از ماده‌ای بی‌رنگ و بی‌وزن به نام «اتر» که حامل امواج نور است و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می‌کند، طبق این نظریه هیچ شکاف و فرجه‌ای در تمام عالم آفرینش نیست، و سیارات و ثوابت در «اتر» غوطه‌ورند.

البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند، هر چند تفسیر سوم که متکی به فرضیه اتر می‌باشد قابل اعتماد نیست، چون موضوع اتر از نظر دانشمندان هنوز به طور قطع ثابت نشده است.<sup>۱</sup>

چنانچه که بیان شد دو احتمال مقبول در مورد آیه مذکور است و هر دو با هم می‌تواند صحیح هم باشند؛

۱. یکی اینکه در آسمان شکاف و خللی و ناموزنی نیست تا آسمان را از نظم خود خارج کند، چنانچه که مرحوم معرفت می‌گوید:

«در آیه تصریح می‌شود که «هیچ‌گونه اختلاف و نقصانی در آفرینش خداوند نمی‌بینی» ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ﴾ (سوره ملک آیه ۳) یعنی همه هستی از نظر صنوع و استواری، همسان است. در این آیه معنای همبستگی و پیوستگی کامل اشراب و از آن انسجام و هماهنگی در آفرینش اراده شده است؛ به دلیل

جمله «وما لها من فروج» که فروج به معنای شکاف و گسیختگی است. نیز معنای فروج در «ما لها من فروج»، گسلهایی است که سبب جدایی اجزای یک شیء می شود و با نظم آن در تضاد است. این مطلب بغرنجی نیست که نیازمند تأمل و درنگ باشد، بلکه هر انسانی در هر سطحی از علم و آگاهی، اگر در نظم آسمانها و زمین دقت کند، آن را در می یابد.<sup>۱</sup>

لذا مرحوم طبرسی می گوید:

«(وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ) یعنی: آسمان دارای شکافها و جدایی نیست. از کسایی نقل شده است یعنی: در آن تفاوت و اختلاف نیست، و اینکه گفته است (فوقهم بنیناها) بنا بر این است که آسمان را می بینند ولی در باره آن تفکر نمی کنند.»<sup>۲</sup>

۲. دیگری اینکه کلمه «سما» و «آسمان» به مطلق هر چیزی که بالای سر انسان است، اطلاق می شود: «السما فی اللغة یقال لكل ما ارتفع و علا»<sup>۳</sup>

بنابراین آسمان به جو زمین هم گفته می شود. جو زمین همان قشر هوای متراکمی است که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است. در این جو، شکاف و خللی نیست و به این وسیله جو زمین، سبب حفظ زمین و اهالی آن از آسیبهای متنوعی می شود که در ذیل در این رابطه بحث مفصلی داشته ایم:<sup>۴</sup>

---

۱. نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ص ۴۱۱

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳ ص ۲۴۱

۳. الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۸؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹۸

## دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
۳. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد اول)
۴. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)
۵. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
۶. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)
۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
۹. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
۱۰. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
۱۲. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
۱۳. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
۱۴. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد چهارم)
۱۵. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد پنجم)

۲۰۶ پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم)

۱۶. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام

۱۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری

(جلد اول)

جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی

ارتباط بگیرید: @poorseman